ایران آزاد

سال پنجم شماره ۵۵ تیر ۱۳۹۶

آتش به اختیار ۱۳۵۷-۱۳۹۶

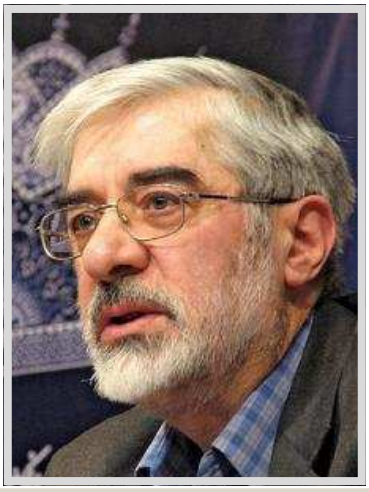

هشدار : جان میر حسین موسوی در خطر است

سپاه پاسداران بازوی اصلی سرکوب و صدور تروریسم رژیم ولایت‌فقیه برای مهار اوضاع بحرانی رژیم به خفقان بیشتر و تقویت گروه های فشار و کشتار، شکل گرفته از اوباشان، اجامر، چماق داران، چاقوکشان و قمه کشان پرداخته است. علی مطهری: در برابر گروه های فشار باید مقاومت کرد.

واکنش‌ها به توهین علیه روحانی در روز قدس

ربیعی: توهین به رئیس جمهور اقدام خودجوش نبود

نویسنده	موضوع	صفحه
احمد منتظری	به احترام رای مردم پور محمدی در کابینه نباشد	۳
سید هاشم خواستار	آقای خامنه ایی از ملت عذر خواهی و استعفا کنید.	۴
عباس گویا	مشارکت خارج از کشور در انتخابات بزبان آمار	۹
ابوالحسن بنی صدر	در بهترین حالت 25 میلیون در انتخابات شرکت کردند	۱۰
حجاریان	رئیسی 12 میلیون رای داشت که 5 میلیونش هم باید باطل می شد	۱۱
مریم ربیعی	من مریم از زندان قرچک 17 سال در زندان هستم	۱۲
	سردار می دخترم نگذاری لباس از تن من در آورند	۱۴
جبهه ملی ایران	خشونت و تروریسم را محکوم می کنیم	۱۵
ناصر کاخسار	رسید دریافت مشروعیتی که انتخابات اخیر به نظام داد	۱۵
جبهه ملی ایران	پیام دکتر حسین موسویان رئیس هیئت اجرائی و مسئول تشکیلات ج م ا	۱۶
	رشد سرطانی فساد در کشور	۱۷
سازمان های جبهه ملی ایران در اروپا	اطلاعیه: باز هم جعل و تقلب	۱۹
محمد نوریزاد	دستور آتش به اختیار رهبری به بسیجیان بسیار خطرناک و نشانه تلاطمی عظیم در نظام است	۲۱
شادی صدر	پروانه وکالت مرا باطل کنید	۲۲
محمد جعفری	وقایغ خرداد 60 (بخش نخست)	۲۴
سید هاشم خواستار	چرا دیوانه را به زندان میبرید که اسرارتان را آشکار کند؟	۳۱
شیخ احمد بهار	طبله عطار شعری به لهجه مشهدی	۳۳
صادق زیبا کلام	عملیات تروریستی داعش در تهران و فرصت طلبی سیاسی اصولگرایان	۳۵
سایه اقتصادی نیا	خط مورب	۳۶
مرتضی مردیها	چرا باید ایران را دوست داشت؟	۳۷
علی شاکری زند	آیا در این انتخابات ملت شکست خورد؟	۴۱
میثم بهروش—بی بی سی	کار خراب کن ها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی	۴۴

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com
آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

درخواست احمد منتظری از روحانی: به احترام رای مردم پورمحمدی در کابینه نباشد

احمد منتظری، فرزند آیت الله حسینعلی منتظری، از حسن روحانی رئیس جمهوری ایران خواست که مصطفی پورمحمدی، به »احترام رأی مردم«، در کابینه جدید او حضور نداشته باشد.

آقای منتظری سه شنبه نهم خرداد در گفت و گو با سایت کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران با اشاره به حضور مصطفی پورمحمدی وزیر دادگستری دولت حسن روحانی در هیات قضایی چهار نفره اعدام‌های سال ۶۷، گفت رای مردم به آقای روحانی رای به تفکر مقابل این اقدامات بود.

او گفت: »از آنجا که راه اصلاح طلبی و اعتدال باید ادامه پیدا کند آقای روحانی باید به وعده‌هایش عمل کند تا مردم امیدوار شوند. آقای پورمحمدی جزو آن هیات چهار نفره بوده و در فایل منتشر شده هم مشخص است. من امیدوارم که در کابینه آینده به احترام مردم شریف ایران معرفی نشود.«

تابستان سال گذشته احمد منتظری فایل صوتی مربوط به دیدار آیت الله منتظری با هیات قضایی اعدام های سال ۶۷ را منتشر کرد که در آن آیت الله منتظری آن اعدامها را بزرگترین جنایت در جمهوری اسلامی دانست و گفت که تاریخ از عاملان آن به عنوان »بزرگترین جنایات کاران «یاد می کند.

در آن جلسه اعضای هیات قضایی مربوطه، شامل مرتضی اشراقی (دادستان)، حسینعلی نیری (حاکم شرع)، ابراهیم رئیسی (معاون دادستان)، مصطفی پورمحمدی (نماینده اطلاعات در اوین) حضور داشتند.

فرزند آقای منتظری پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۲۹ اردیبهشت ماه نیز با اشاره به حضور آقای رئیسی در این هیات، کاندیداتوری آقای رئیسی را توهین به مردم ایران دانسته بود.

حسن روحانی نیز در جریان تبلیغات انتخاباتی خود به طور غیرمستقیم به رقیب خود، ابراهیم رئیسی اشاره کرده و گفته بود مردم در انتخابات اعلام می‌کنند آنهایی که در طول ۳۸ سال فقط اعدام و زندان بلد بودند را قبول ندارند.

حال احمد منتظری با بیان این که پیام مردم در انتخابات برای آقای حسن روحانی روشن بود از او خواسته است به احترام رای مردم، پورمحمدی را برای حضور در کابینه دولت دوم خود انتخاب نکند.

«آقای خامنه ای از ملت عذرخواهی و استعفا کنید.»

سید هاشم خواستار؛نماینده ی معلمان ایران

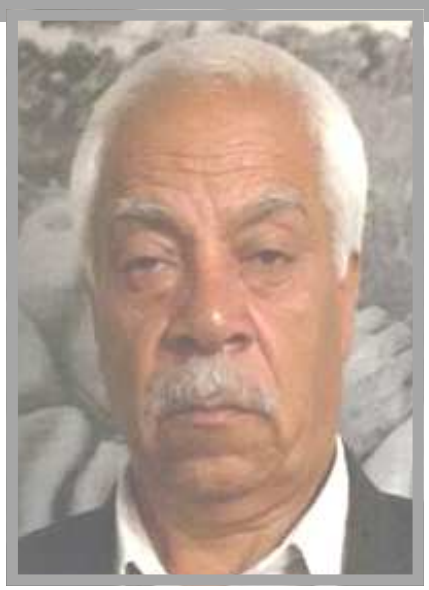

آقای خامنه ای اول انقلاب یادتان می آید با طاهر احمدزاده اولین استاندار خراسان قبل از انقلاب آقای خامنه ای به همراه طاهر احمد زاده در خانه ی آقای شانه چی بودند که با ورود مسعود احمدزاده از سران چریکهای فدایی خلق بخاطر در نیاوردن کفش از پا برای مدتها و باقی ماندنِ رد پای مسعود بر روی ملحفه، آقای خامنه ای میگوید این رد پنجه ی شیر است که بعد از انقلاب دو فرزند آقای شانه چی توسط حکومت و یکی دیگر از فرزندان طاهر احمد زاده نیز توسط همین حکومت اعدام و خود طاهر احمدزاده بارها حتی در سن 80 سالگی به زندان افتادو بسیار شلاق به کف پاهایش خورده و اکنون در سن 96 سالگی به الزایمر دچار شده است.در مشهد ناظر یک عده تظاهر کننده بودید که شعار میدادند :حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله . طاهر احمدزاده به شما میگوید اینها چی میگویند ؟ شما میگویید شعار بدی نمیدهند . طاهر احمدزاده با اعتراض میگوید »شعار خطر ناکی است «!آقای خامنه ای تمام فقر و فلاکت و بدبختی ملت ایران از همین شعار شروع شد.آقای خامنه ای، از احزاب و گروه ها و سازمان هاییکه بر علیه رژیم شاه مبارزه میکردند کدامیک تا کنون توانسته اندبه فعالیتشان بصورت قانونی با داشتن دفتر و روزنامه ی حزبی و ... ادامه ی فعالیت بدهند؟احزاب و سازمان هایی همچون جبهه ی ملی ،حزب توده، نهضت آزادی ایران ،جاما، جنبش مسلمانان مبارز ،حزب ملت ایران ، حزب دموکرات کردستان، حزب کومله، سازمان چریکهای فدایی خلق ،سازمان مجاهدین خلق ایران ،سازمان پیکار در راه ازادی طبقه ی کارگر ، حزب موتلفه ی اسلامی و...؟به غیر از حزب موتلفه که در خط اقای خمینی و شما بود و هست و تا کنون به حیاتش ادامه داده ،بقیه اکثرا سران و اعضایشان اعدام ،تبعید،زندانی و یا از ترس خانه نشین شده اند.(اعضائ موئتلفه بارها در رژیم شاه توبه نامه نوشته که شاه آنها را ببخشد.) چطور محمد رضا شاه و پدرش رضاشاه که تمام مخالفین را سرکوب کردند دیکتاتور هستند و شما و آقای خمینی که تمام مخالفینتان را به شکلی از دور خارج کردید دیکتاتور نیستید؟اقای خامنه پسردایی همسرم آقای سید مرتضی هاشمی نسب که بگفته ی اقوام در اطلاعات سپاه میباشد مرتب در تلگرام برای اقای رئیسی کاندیدای ریاست جمهوری تبلیغ و در خصوصی تلگرام همسرم نیز این نوع تبلیغات را میگذاشت. به همسرم گفتم نامه ای که قبلا برای اقای خامنه ای نوشته ام برایش بفرست. همسرم چنین کرد و او چنین جوابش را داد: [با سلام خدمت سرکار خانم صدیقه مالکی فرد در جواب پیام سراسر مشمئز کننده شما که گویای هویت ظاهری و باطنی شما است باید بگویم آقای سید هاشم خواستار مورد رافت نظام اسلامی قرار گرفته و دارد و خودش هم میداند. او از ابتدای انقلاب اسلامی در چهکند منافق بود و با پیروزی انقلاب مشخص شد . ولی حیف که اطرافیانش نمیدانند. و باید بگویم قوه محترم و با قدرت قضائیه جمهوری اسلامی ایران ایشان را عفو داده اند و الا حکم نامبرده معلوم الحال ، معلوم است و کسی که منکر قرآن یا قسمتی از قران باشد مرتد و حکم او نیز مشخص است. ایشان روزی منکر جن میشود و سوره مبارکه جن را قبول ندارد. و به قول خودش در کلاس باصطلاح تفسیر آن مقامِ سابق رژیم شاه مخلوع در خراسان شرکت میکند و در رد قرآن از لسانِ پیامبر جلسه میگیرند. انشاالله با مرحوم فروهر محشور باشید. او مثل پشه ای مزاحم کنار درخت جمهوری اسلامی است. اینهایی که در پیام آن مفلوک آمده اتفاقا و دقیقا و قطعا خودش در خون آنها شریک است .و قطعا ایشان آرزوی پلیدش را به گور خواهد برد. انشاالله و شما و ما آن روز را خواهیم دید و نظام اسلامی سر جایش مستحکم تر خواهد بود. مطمئن باشید. ثانیا ایشان شاید نماینده تعداد انگشت شمار و معدودِ باصطلاح معلم نمک نشناس و خودفروخته و مغرضی باشد. و الا قاطبه ی معلمان و عزیزان فرهنگی منجمله برادر خودم که معلم هست از چنین افراد و تفکراتِ امثال ناسیدهاشم خواستارمبری بوده و نفرت دارند .(!!!!) شما نان و نمک نظام اسلامی را خورده اید و نمک نشناسی میکنید. اسلام عزیز با ارتداد شما سست نخواهد شد

.
خیلی از فرزندان ائمه اطهار و فرزندان پیامبران سلف علیم السلام مثل هاشم خواستار گمراه شده و به اسفل السافلین رفته اند و باید بگویم ایشان مایه ننگ ایران اسلامی بوده و میباشد و ما از امثال او برائت و بیزاری میجوییم. معهذا؛ برای شما و ایشان طلب هدایت و غفران الهی را دارم و شما را به رعایت انصاف و توبه واقعی دعوت میکنم . گرچه میدانم قلبهای شما منکدر است و بقول آیه قران بر قلبهای شما مهر زده شده و قلوب شما قفل شده است. گر جمله کائنات کافر گردند. بر دامن کبریا ننشیند گرد. سایه رهبر عزیزتر از جانم مستدام و عمر بدخواهان معظم الله کوتاه باد . کوچکترین فدایی نظام اسلامی عزیز و رهبر عزیزم و ولایت مطلقه فقیه ، سید مرتضی هاشمی نسب. روستای چهکند مود بیرجند خراسان جنوبی خانم صدیقه مالکی فرد لطفا اطلاع رسانی فرمایید با تشکر]آقای خامنه ای این نامه از درون سپاه شما و با امضای آقای سید مرتضی هاشمی نسب بیرون آمده.(خاطرات واطلاعاتی که در این نامه از کودکی من ارائه شده باعث حیرت وشگفتی ست!!!)مثلا اینکه در زمان بچگی ام در روستا(درسن 10-12 سالگی)،میگفتم:» من،جن و پری را قبول ندارم و از تاریکی نمی ترسم.« ایشان ربط داده که بنده سوره ی جن را قبول ندارم.(برای توضیح عرض کنم که ایشان حدودا 40 سال دارند. یعنی هم سن فرزند بزرگم میباشند.) یا تفسیر قبل از انقلاب که اصلا یادم نمی آید. ایشان مرا منافق نامیده در حالیکه اگر به صدر اسلام برگردیم یکی از مشهور ترین افرادِ منافق؛ عبدالله ابن ابی بود که همیشه در دلش آرزوی دوران جاهلیت را داشت. از طرفی آیت الله طالقانی در ابتدای انقلاب، »مستبد «را در یکی از سخنرانی ها تعریف کرده که منافق و آدم مستبد تعریف شده است: (منافق،کسی ست که)با وعده ی آب و نان و مسکن و آسایش ، مردم را میفریبد. در سخنرانی ها و شعارها با وعده ی اب و نان توده ها را فریفته ی خود میکند. این انسان برای رسیدن به هدف همه جور وسیله را توجیه میکند، دین را به استخدام می گیرد.شرف و انسانیت را به استخدام خود میگیرد.دروغ میگوید ،فریب میدهد ،خدا را شاهد میگیرد که من دلسوزترین مردم در حق شما ملتم ،ولی روحیه اش لجوجترین و کینه ورزترین مردم است نسبت به خلق .تا وقتی سوار کار نشده وعده میدهد اما همینکه سوار کار شد به هیچ چیز رحم نمیکند. از دیدگاه بنده به زبان ساده منافق کَس و منافقین کسانی هستند که زبان و عملشان یکی نیست و به قول معروف دو رو هستند.بنده بیش از 45 سال است که فریاد آزادی سر میدهم و مواضعم کاملا شفاف و روشن است. حال چه کس یا کسانی منافق هستند؟در نامه ای که برای شمافرستاده بودم در باره ی مسائل مدیریتی و اجتماعی و اقتصادی کشور از جمله فقر و فلاکت مردم نوشته و هیچگونه اشاره ای به مسائل دینی نکرده بودم چرا که در تخصص بنده نیست و بالعکس نامه ای که از درون سپاه بر علیه بنده بیرون آمده برای اینکه اصل قضیه یعنی ویرانی کشور فراموش شود تمام اتهام های دینی که در قرون وسطی به دگراندیشان میزدند بر علیه من زده شده. فقط یک چیزباقی مانده که به من، همچون قرون وسطا حکم بدهند که باید زنده ، زنده سوزانده شود..!چرا؟ مگر ما انقلاب کردیم که با شعارِاسلام ، اسلام و دشمن ،دشمن (دشمن واهی) گوش جهانیان را کر کنیم ولی یک ملت رابه فقر و ذلت بکشانیم؟ آقای خامنه ای چرا حاضر نیستید قبول کنید که دوران رعب و وحشت سپری شده و دیگر ترس مردم ریخته است؟به قول یکی از دوستان زندان کشیده،دردهه ی شصت هر کس از زندان آزاد میشد سکوت میکرد ولی اکنون زندانی آزادشده،همیشه از خاطرات زندان میگوید و به زندان بودنش افتخار میکند. خانم فاطمه ی رجبی همسر آقای الهام ،سخنگوی اسبق شورای نگهبان و وزیر دادگستری دولت احمدی نژاد گفته بود که محمود احمدی نژاد معجزه ی هزاره ی سوم است ،بنده شما را نیز معجزه ی هزاره ی سوم میدانم که با این همه ثروت خدادادی موجود در ایران یک ملت را به فقر و فلاکت کشیده اید.آقای خامنه ای در اوایل انقلاب از دکتر علی امینی از رادیو بی بی سی شنیدم که میگفت عیب شاه این بود که از اطرافیانش نمی پرسید که این ثروت ها را از کجا آورده اند.همین عیب را در شما نیز دیده که به این همه سرمایه های هزار هزار ملیاردی که وابستگان به حکومتِ شما در داخل و خارج ایران ریخت و پاش میکنند کاری ندارید و حتی به حقوق های نجومی مدیران دولتی و سپاهی نیز کاری ندارید. (بعد از افشا گفتید بر رسی شود.) آیا بررسی کرده اید که فرماندهان سپاه شما چقدر ثروت،چند تا زن رسمی،چند تا زن صیغه ای ، و در چه ساختمانهایی زندگی کرده و چه نوع ماشین هایی دارند و فرزندانشان کجا هستند؟در جنگ 6 روزه ی اعراب و اسرائیل که منجر به شکست اعراب شد یک افسر روس گفته بود :شکم افسران مصری چربی آورده است که منجر به شکست آنها شده است .آیا فکر کرده اید با این شرایط زندگی که سرداران شما دارند (و رئیس جمهور قبلی از آنها با عنوان برادران قاچاقچی نام برده و رئیس جمهور فعلی نیز در رابطه با قاچاق کالا از دست داشتن نیروهای امنیتی در قاچاق نام می برد و یاد آورِ طلحه و زبیر هستند که در جنگ بدر چیزی نداشتند اما بعد ها صاحب هزاران بَرده و کنیز و املاک وروستاهای زیاد شدند ودیگر توان جنگیدن نداشتند)دیگرقادربه جنگیدن نیستند؟

مگر در صدر اسلام حضرت خدیجه با تمام ثروتی که داشت در شعب ابیطالب که مسلمانان در تحریم و محاصره بودند برای رفع گرسنگی سنگ به شکم نمی بست؟ و اگر در تحریم بسر میبریم این زندگی شاهانه که در سران حکومتی وجود دارد چیست؟شما رهبر کشور یعنی کسی که همچون پدر خانواده برای ملت هستید چرا فرزندان خودتان در ثروت های ملی غلط میزنند (به گفته ی آقای نوریزاد آقا مجتبی فرزند شما از شهرام جزایری 800 ملیون تومان گرفته که ارزش آن اکنون بیش از 800 ملیارد میباشد.) و....اما فرزندان ایران درفقر و فحشاء و بیکاری و تورم و اعتیاد و طلاق و کارتن خوابی و حاشیه نشینی و گور خوابی و ... میسوزند و فریاد رسی ندارند؟کشور ما ایران به رهبری شمااز جهات منفی مثل تورم و فساد اداری و قضایی و نبودِشفافیت اقتصادی و عدم آزادی بیان،مطبوعات و ...از میان 200 کشور جهان،جزء 10 کشورِ آخر می باشد چرا؟ آقای خامنه ای داستان عُمَر که در جنگ، پارچه ای به غنیمت برده بود که برای هیچکس پیراهن نمیشد اما برای عُمَر پیراهن شده بود را حتما شنیده اید؟ که برای سپاهیانش میخواست سخنرانی کند سپاهیان گفتند به حرف هایت گوش نمیدهیم .عمر گفت چرا؟ سپاهیان گفتند چطور این پارچه برای ما پیراهن نشده اما برای تو با آن قد بلندت پیراهن شده؟ که عمر فرزندش را صدا زد که من سهمم را به پدرم داده ام. عمر رو به سپاهیانش کرد و گفت: خوشحال هستم که اگرکج بروم به راه راست هدایت می شوم.یکی از سپاهیان شمشیرش را کشید که کج بروی با این شمشیر راستت میکنیم! و باز از فرانسه فعلی بگویم که حزب کمونیست فرانسه اعلام کرد تا 6ماه دیگر بیشتر نمیتواند روزنامه ی ارگان حزبش را منتشر کند و دست راستی ترین حزب به دولت نامه نوشت که برای تداوم دموکراسی فرانسه ،دولت به حزب کمونیست کمک کند تا بتواند روزنامه اش را منتشر کند.اما بر علیه منِ معلمِ باز نشسته که بارها به زندانش انداخته اید از داخل سپاه چگونه نامه ای بیرون می آید که نشان میدهد این دوران به رهبری آقای خمینی و شما همان دوران قرون وسطیِ اروپا برای ما ایرانیان است.بنده به این نامه افتخار میکنم و هیچگونه تقاضای عفو و بخششی هم نکرده و همبندیهایم شاهد هستند که قاضی ناظر زندان از من خواست تقاضای آزادی مشروط کنم که حق هر زندانی است و حاضر نشدم و بارها مرا به زندان انداخته و کسر حقوق کرده که آخرین دریافتیم با بیش از 30 سال خدمت در سال گذشته برابر حقوق سربازیم در رژیم شاه به دلار بود(!!!)آنوقت متهم به نمک نشناسی و رافت اسلامی شده ام !!!(در عجب شیر افسر وظیفه بودم که در اردیبهشت 58 با معرفی کمیته به استانداری جهت شهرداری آن شهر معرفی که بخاطر فوت فرزندم به علت پخش اعلامیه در شب های سرد زمستان با بغل بودن فرزند در آن شب های سرد زمستان عجب شیر و گمراه کردن ماموران برونشیت گرفته و فوت نمود و در اثربیقراری همسرم به بیرجند بر گشتیم.)آقای خامنه ای آیا قبول داریدکه این نامه نشانه ی آنست که صدای هر مخالفی را به هر شکلی باید خفه کرد؟از چنین حکومتی که صدای هرمخالفی را با اعدام و زندان و تبعید و ... خفه میکند به غیر از این انتظاری هست که جزء 10 کشور آخر جهان از جهات منفی وسختیِ زندگی شهروندان باشد؟(آقای اسماعیل عبدی همکار فرهنگی و فعال صنفی درسی و دومین روز اعتصاب غذای خود در زندان بسر میبرد.)چطور یک روحانی چنین سنگدل و بیرحم شده که چشمانش را بر روی همه ی مصائب و مشکلات کشور از جمله فقر و فحشاء و بیکاری و.... میبندد و نه تنها به آن اهمیت نداده بلکه به دنبال راه هایی که تمام دنیا برای زدودن از مشکلات رفته اند و موفق شده اند هم نمی رود؟آقای خامنه ای، قبل از انقلاب تنها در شهرهای بزرگ از جمله تهران یک "شهر نو" (فاحشه خانه)وجود داشت. اکنون در شهرهای بزرگ و کوچک و در هر خیابان یک فاحشه خانه وجود دارد.مشهد هم که برای اعراب حاشیه ی خلیج فارس، همچون تایلند شده است.مسلما وضع موجود که از اهداف انقلاب 57 نبوده ،آیا نتیجه ی سوء مدیریت شما نیست؟عمق فقر و فحشا را باید از رانندگان تاکسی و سپوران شهرداری و پارکبانها پرسید که چه بلایی بر سر کشور ایران آمده است که در تاریخ سابقه نداشته است که حتی زن های شوهردار هم با اجازه ی شوهرانشان برای کسب درآمد، خود فروشی میکنند.آقای خامنه ای تعدادی از وزرای دولت سوئد به ایران آمدند و با شما ملاقات کردند در حالیکه در کتاب های درسی خود، شما را دیکتاتور نامیده و در برگشت بخاطر نقض حقوق بشر ،بر علیه شما در سازمان ملل قطعنامه صادر کردند،چه احساسی داشته وداریدازاینکه شمارا مانعِ حقوقِ حقه ی شهروندانتان خطاب میکنند ؟آقای خامنه ای 80 درصد قدرت در دست شما و 20درصد قدرت متعلق به رئیس جمهور است که تلاش میکنید همین 20درصد قدرت را نیز در اختیار داشته باشید. در همین انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ماه همه دیدند که روحانیون و احزاب پادگانی همچون سپاه و بسیج با ملیاردها تومان در سطح وسیع برای کاندیدای مورد نظر شما اقای رئیسی تبلیغ میکردندکه مردم از ترس اینکه اعدام کننده ی هزاران زندانی تابستان 67 رئیس جمهور نشود به صحنه آمده و به روحانی رای دادند. 24 میلیون رای به روحانی دادند و 16 میلیون رای نداده اند.این یعنی 40 ملیون با اگاهی، مخالف شما هستند. آقای خامنه ای نه تنها مردم ایران بلکه جهانیان نیزفهمیده اند که انتخابات شما آزاد نیست.یک ایرانی و یا خارجی با خواندن تنها یک صفحه میفهمد که چه استبدادی بر ملت ایران حاکم و ملت مجبور است بجای انتخاب بین خوب و خوبتر همیشه انتخاب بین بد و بدتر داشته باشد.آقای خامنه ای در نامه ی بالا آمده که انشاء الله خداوند مرا با داریوش فروهر محشور فرماید. بنده افتخار میکنم که در کنار قبر داریوش فروهر و همسرش که بیرحمانه با 17 ضربه ی کارد به وسیله ی ماموران شما به شهادت رسید دفن و حتی در قیامت با آنها محشور باشم اما وصیت کرده ام که مرا در کنار شهدای قتل عام زندانیان راه آزادیِ تابستان 67 دفن کنند،برای اینکه همچنانکه خیام پیش بینی کرد که قبر من در جایی خواهد بود که همیشه گلباران خواهد بود قبر اعدام شدگان زندانیان تابستان 67 نیز همیشه تا ابد گلباران خواهد بود و از بوی عطر گلهای آنها نسیم رایحه ای به قبر من نیز خواهد رسید.

آقای خامنه ای صدای پاره شدن زنجیر استبداد را با تمام وجود حس میکنم ،قبل و اول انقلاب با آمدن نام آقای خمینی 3 صلوات می فرستادند ،بعد از مدتی امام تنها و بدون صلوات شد و اندکی بعد امام به ایت الله و سپس به آقای خمینی تبدیل شد و اکنون در گفتگوهای معمولی بین مردم خمینی تنها آورده میشود. از این روشنتر دلیلی وجود دارد؟ آیا تا ابد میشود یک ملت را در اسارت و زنجیر نگه داشت؟

آقای خامنه ای لیس لل انسان الی ما سعی(نیست برای انسان مگر کار و تلاش)پیامبر هم کار میکرده ،امام علی (ع) هم چه قنات ها که با دست خود دایر نکرد. ولی متاسفانه بر خلاف تمام کشورهای دموکراتیک و آزاد شما یک حکومت بسیار حجیمی درست کرده اید. اگر الفبای مدیریت را میدانستید رعایت میکردید که یک حکومت هرچه کوچکتر ،کارایی اش بیشتر و فسادش کمتروبا حداقل آسیب های اجتماعی است.اما در حکومت شماست که "پدیده ی آقازاده ها" بوجود آمده که منجر به فقر و فلاکت ملت شده ، یعنی آقایانِ بر مسند قدرت، ملت را چپاول و فرزندانشان تحت نام آقازاده ،سرمایه های ملی را انگل وار در کشور و خارج از کشور حرام میکنند.جز تاسف برای این پدیده ی مفت خوری و انگلی که در کشورهای دموکراتیک حتی یک مورد آن وجود ندارد چه میشود گفت؟آقای خامنه ای امیر کبیر تنها 3 سال و 3ماه صدر اعظم شاه مستبد یعنی ناصرالدین شاه بود و مصدق 2 سال و 5ماه نخست وزیر بود و در این مدت کوتاه کارهای بیادماندنی بسیار کردند اما شما در این 38 سال و اندی که از جمهوری اسلامی میگذرد 28 سال رهبر یعنی نفر اول کشور و8 سال نیز نفر دوم کشور بوده اید و در این مدت روز بروز بر فقر و فلاکت کشور افزوده شده، بهتر است که استعفا و از ملت عذرخواهی کنید. اگر استعفاء نکنید با تداوم این وضع ،کشور را به سمت انقلاب و حرکت های تند اجتماعی می برید.

«سید هاشم خواستار؛نماینده ی معلمان ایران» گر ما زسر بریده میترسیدیم در محفل عاشقان نمیرقصیدیم

مگر در صدر اسلام حضرت خدیجه با تمام ثروتی که داشت در شعب ابیطالب که مسلمانان در تحریم و محاصره بودند برای رفع گرسنگی سنگ به شکم نمی بست؟ و اگر در تحریم بسر میبریم این زندگی شاهانه که در سران حکومتی وجود دارد چیست؟شما رهبر کشور یعنی کسی که همچون پدر خانواده برای ملت هستید چرا فرزندان خودتان در ثروت های ملی غلط میزنند (به گفته ی آقای نوریزاد آقا مجتبی فرزند شما از شهرام جزایری 800 ملیون تومان گرفته که ارزش آن اکنون بیش از 800 ملیارد میباشد.) و....اما فرزندان ایران درفقر و فحشاء و بیکاری و تورم و اعتیاد و طلاق و کارتن خوابی و حاشیه نشینی و گور خوابی و ... میسوزند و فریاد رسی ندارند؟کشور ما ایران به رهبری شمااز جهات منفی مثل تورم و فساد اداری و قضایی و نبودِشفافیت اقتصادی و عدم آزادی بیان،مطبوعات و ...از میان 200 کشور جهان،جزء 10 کشورِ آخر می باشد چرا؟ آقای خامنه ای داستان عُمَر که در جنگ، پارچه ای به غنیمت برده بود که برای هیچکس پیراهن نمیشد اما برای عُمَر پیراهن شده بود را حتما شنیده اید؟ که برای سپاهیانش میخواست سخنرانی کند سپاهیان گفتند به حرف هایت گوش نمیدهیم .عمر گفت چرا؟ سپاهیان گفتند چطور این پارچه برای ما پیراهن نشده اما برای تو با آن قد بلندت پیراهن شده؟ که عمر فرزندش را صدا زد که من سهمم را به پدرم داده ام. عمر رو به سپاهیانش کرد و گفت: خوشحال هستم که اگرکج بروم به راه راست هدایت می شوم.یکی از سپاهیان شمشیرش را کشید که کج بروی با این شمشیر راستت میکنیم! و باز از فرانسه فعلی بگویم که حزب کمونیست فرانسه اعلام کرد تا 6ماه دیگر بیشتر نمیتواند روزنامه ی ارگان حزبش را منتشر کند و دست راستی ترین حزب به دولت نامه نوشت که برای تداوم دموکراسی فرانسه ،دولت به حزب کمونیست کمک کند تا بتواند روزنامه اش را منتشر کند.اما بر علیه منِ معلمِ باز نشسته که بارها به زندانش انداخته اید از داخل سپاه چگونه نامه ای بیرون می آید که نشان میدهد این دوران به رهبری آقای خمینی و شما همان دوران قرون وسطیِ اروپا برای ما ایرانیان است.بنده به این نامه افتخار میکنم و هیچگونه تقاضای عفو و بخششی هم نکرده و همبندیهایم شاهد هستند که قاضی ناظر زندان از من خواست تقاضای آزادی مشروط کنم که حق هر زندانی است و حاضر نشدم و بارها مرا به زندان انداخته و کسر حقوق کرده که آخرین دریافتیم با بیش از 30 سال خدمت در سال گذشته برابر حقوق سربازیم در رژیم شاه به دلار بود(!!!)آنوقت متهم به نمک نشناسی و رافت اسلامی شده ام !!!(در عجب شیر افسر وظیفه بودم که در اردیبهشت 58 با معرفی کمیته به استانداری جهت شهرداری آن شهر معرفی که بخاطر فوت فرزندم به علت پخش اعلامیه در شب های سرد زمستان با بغل بودن فرزند در آن شب های سرد زمستان عجب شیر و گمراه کردن ماموران برونشیت گرفته و فوت نمود و در اثربیقراری همسرم به بیرجند بر گشتیم.)آقای خامنه ای آیا قبول داریدکه این نامه نشانه ی آنست که صدای هر مخالفی را به هر شکلی باید خفه کرد؟از چنین حکومتی که صدای هرمخالفی را با اعدام و زندان و تبعید و ... خفه میکند به غیر از این انتظاری هست که جزء 10 کشور آخر جهان از جهات منفی وسختیِ زندگی شهروندان باشد؟(آقای اسماعیل عبدی همکار فرهنگی و فعال صنفی درسی و دومین روز اعتصاب غذای خود در زندان بسر میبرد.)چطور یک روحانی چنین سنگدل و بیرحم شده که چشمانش را بر روی همه ی مصائب و مشکلات کشور از جمله فقر و فحشاء و بیکاری و.... میبندد و نه تنها به آن اهمیت نداده بلکه به دنبال راه هایی که تمام دنیا برای زدودن از مشکلات رفته اند و موفق شده اند هم نمی رود؟

آقای خامنه ای، قبل از انقلاب تنها در شهرهای بزرگ از جمله تهران یک "شهر نو" (فاحشه خانه)وجود داشت. اکنون در شهرهای بزرگ و کوچک و در هر خیابان یک فاحشه خانه وجود دارد.مشهد هم که برای اعراب حاشیه ی خلیج فارس، همچون تایلند شده است.مسلما وضع موجود که از اهداف انقلاب 57 نبوده ،آیا نتیجه ی سوء مدیریت شما نیست؟عمق فقر و فحشا را باید از رانندگان تاکسی و سپوران شهرداری و پارکبانها پرسید که چه بلایی بر سر کشور ایران آمده است که در تاریخ سابقه نداشته است که حتی زن های شوهردار هم با اجازه ی شوهرانشان برای کسب درآمد، خود فروشی میکنند.آقای خامنه ای تعدادی از وزرای دولت سوئد به ایران آمدند و با شما ملاقات کردند در حالیکه در کتاب های درسی خود، شما را دیکتاتور نامیده و در برگشت بخاطر نقض حقوق بشر ،بر علیه شما در سازمان ملل قطعنامه صادر کردند،چه احساسی داشته وداریدازاینکه شمارا مانعِ حقوقِ حقه ی شهروندانتان خطاب میکنند ؟آقای خامنه ای 80 درصد قدرت در دست شما و 20درصد قدرت متعلق به رئیس جمهور است که تلاش میکنید همین 20درصد قدرت را نیز در اختیار داشته باشید. در همین انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ماه همه دیدند که روحانیون و احزاب پادگانی همچون سپاه و بسیج با ملیاردها تومان در سطح وسیع برای کاندیدای مورد نظر شما اقای رئیسی تبلیغ میکردندکه مردم از ترس اینکه اعدام کننده ی هزاران زندانی تابستان 67 رئیس جمهور نشود به صحنه آمده و به روحانی رای دادند. 24 میلیون رای به روحانی دادند و 16 میلیون رای نداده اند.این یعنی 40 ملیون با اگاهی، مخالف شما هستند. آقای خامنه ای نه تنها مردم ایران بلکه جهانیان نیزفهمیده اند که انتخابات شما آزاد نیست.یک ایرانی و یا خارجی با خواندن تنها یک صفحه میفهمد که چه استبدادی بر ملت ایران حاکم و ملت مجبور است بجای انتخاب بین خوب و خوبتر همیشه انتخاب بین بد و بدتر داشته باشد.

آقای خامنه ای در نامه ی بالا آمده که انشاء الله خداوند مرا با داریوش فروهر محشور فرماید. بنده افتخار میکنم که در کنار قبر داریوش فروهر و همسرش که بیرحمانه با 17 ضربه ی کارد به وسیله ی ماموران شما به شهادت رسید دفن و حتی در قیامت با آنها محشور باشم اما وصیت کرده ام که مرا در کنار شهدای قتل عام زندانیان راه آزادیِ تابستان 67 دفن کنند،برای اینکه همچنانکه خیام پیش بینی کرد که قبر من در جایی خواهد بود که همیشه گلباران خواهد بود قبر اعدام شدگان زندانیان تابستان 67 نیز همیشه تا ابد گلباران خواهد بود و از بوی عطر گلهای آنها نسیم رایحه ای به قبر من نیز خواهد رسید. آقای خامنه ای صدای پاره شدن زنجیر استبداد را با تمام وجود حس میکنم ،قبل و اول انقلاب با آمدن نام آقای خمینی 3 صلوات می فرستادند ،بعد از مدتی امام تنها و بدون صلوات شد و اندکی بعد امام به ایت الله و سپس به آقای خمینی تبدیل شد و اکنون در گفتگوهای معمولی بین مردم خمینی تنها آورده میشود. از این روشنتر دلیلی وجود دارد؟ آیا تا ابد میشود یک ملت را در اسارت و زنجیر نگه داشت؟ آقای خامنه ای لیس لل انسان الی ما سعی(نیست برای انسان مگر کار و تلاش)پیامبر هم کار میکرده ،امام علی (ع) هم چه قنات ها که با دست خود دایر نکرد. ولی متاسفانه بر خلاف تمام کشورهای دموکراتیک و آزاد شما یک حکومت بسیار حجیمی درست کرده اید. اگر الفبای مدیریت را میدانستید رعایت میکردید که یک حکومت هرچه کوچکتر ،کارایی اش بیشتر و فسادش کمتروبا حداقل آسیب های اجتماعی است.اما در حکومت شماست که "پدیده ی آقازاده ها" بوجود آمده که منجر به فقر و فلاکت ملت شده ، یعنی آقایانِ بر مسند قدرت، ملت را چپاول و فرزندانشان تحت نام آقازاده ،سرمایه های ملی را انگل وار در کشور و خارج از کشور حرام میکنند.جز تاسف برای این پدیده ی مفت خوری و انگلی که در کشورهای دموکراتیک حتی یک مورد آن وجود ندارد چه میشود گفت؟آقای خامنه ای امیر کبیر تنها 3 سال و 3ماه صدر اعظم شاه مستبد یعنی ناصرالدین شاه بود و مصدق 2 سال و 5ماه نخست وزیر بود و در این مدت کوتاه کارهای بیادماندنی بسیار کردند اما شما در این 38 سال و اندی که از جمهوری اسلامی میگذرد 28 سال رهبر یعنی نفر اول کشور و8 سال نیز نفر دوم کشور بوده اید و در این مدت روز بروز بر فقر و فلاکت کشور افزوده شده، بهتر است که استعفا و از ملت عذرخواهی کنید. اگر استعفاء نکنید با تداوم این وضع ،کشور را به سمت انقلاب و حرکت های تند اجتماعی می برید.

«سید هاشم خواستار؛نماینده ی معلمان ایران» گر ما زسر بریده میترسیدیم در محفل عاشقان نمیرقصیدیم

مشارکت خارج از کشور در «انتخابات» بزبان آمار

عباس گویا

چهارشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۶ - ۳۱ می ۲۰۱۷

گوبلز: "بهترین استفاده از پروپاگاندا موقعی است که کسانیکه گول میخورند مطمئن باشند که به اراده خود عمل کرده اند"!

قوی ترین ابزاری که جمهوری اسلامی برای یاس پراکنی در جامعه استفاده میکند، نمایش حمایت "مردم" از آن است. این نمایشات در ایران شامل نماز جمعه، تظاهراتها و شوهای "انتخاباتی" است. حیطه نفوذ ج ا داخل ایران است، خارج از کشور متعلق به مخالفین جمهوری اسلامی است. اما در سالهای پس از ۲۰۰۹ بمنظور جعل این تصویر، دم و دستگاه غول پیکر تبلیغاتی به کار انداخته شد. اجزا این دم و دستگاه از این قرار بودند:

۱) مدیای دولتهای غربی: بزرگترین دولتهای اصلی غربی (آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان) مجموعه ای از مدیای ۲٤ ساعته فارسی زبان سمعی و یا بصری را در کنار نشریات چاپی و آنلاینی، به کمک دوم خردادیهای سبز به خارج گریخته به کار انداختند.
۲) رسانه ها و مراکز "فرهنگی" ج ا: ج ا ابزارهای تبلیغاتی اش را بشدت توسعه داد
۳) همکاری چپ ضد امپریالیست: این چپ رسانه های خود را در خدمت ج ا بکار برد
٤) دوم خردادی گریخته از ایران و حواشی آن: علاوه بر بکار گماشته شدن در رسانه های غربی، این جماعت ابزارهای تبلیغاتی مستقل خود و در یک مورد شبکه "من و تو" را براه انداختند

جمع جبری اقلام بالا سر از روزانه میلیونها دلار در میاورد. مجموعه ای از فعالیتهای رسانه ای که تحت پوشش رادیو فردا و صدای آمریکا بکار افتاده است را در کنار بی بی سی، یورونیوز، صدای آلمان، صدای فرانسه، "من و تو"، "جام جم" و "پرس تی وی" قرار دهید تا ابعاد غول پیکر رسانه ای در خدمت جمهوری اسلامی را دریابید. این مجموعه لزوما و اختصاصا رو به ایرانیان ساکن خارج از کشور فعال نشده اند * اما * از آنجا که این رسانه ها اغلب در قالب "اپوزیسیونی" در خارج از ایران فعالیت میکنند توسط ایرانیان خارج از کشور بعنوان منبع خبری استفاده میشوند. این را داشته باشید.

در معرکه انتخاباتی اخیر کمپین "شرکت وسیع ایرانیان خارج از کشور و از جمله پناهندگان سیاسی" بشکل سیستماتیک

براه افتاد که منشا آن دم و دستگاه تبلیغاتی غول پیکر بالا بود. دم و دستگاهی که بمقصد خوراندن دروغ بزرگی بما بکار افتاد و متاسفانه تا حدی موفق شد تا جائیکه تعدادی از خود ما آنرا به اراده خود تکرار کردیم.

برای مقابله با این دستگاه پروپاگاندائی لازم است در درجه اول اجزای آنرا شناخت. یکی از این اجزا در نمایش انتخابتی اخیر، تکرار مکرر دروغ بود، هدف تلقین این امر بود که گویا جماعتی که از جمهوری اسلامی بخارج فرار کرده اند، یعنی مخالفان علنی ج ا، به جمهوری اسلامی رای میدهند، حتی اگر آنها پناهندگان سیاسی باشند! ته خط چنین تبلیغی بی اعتبار کردن مقوله پناهندگی ایرانیان نزد کشورهای میزبان است. این البته بحثی جداگانه است. بهرحال، ج ا هیچ آماری از تعداد شرکت کنندگان در خارج از کشور را ارائه نداد اما گوبلز وار با تکرار یک میلیون بارهی این دروغ در تمام رسانه های خودی و غیر خودیش قصد دارد ما را در خارج از کشور "قانع" کند که به اراده خود، علیه علت وجودی خود در خارج کشور، یعنی مخالفت آشتی ناپذیر با جمهوری اسلامی، رای داده، سر خودمان را هم کلاه گذاشته ایم! اما واقعیت چیست؟

بعبارت دیگر، در ایده آلترین شرایطی که بتوانیم برای جمهوری اسلامی در خارج از کشور تصور کنیم، بالغ بر ۹٤ درصد از ساکنین خارج کشور با جمهوری اسلامی مخالفت آشتی ناپذیری دارند و پشیزی ارزش برای معرکه های انتخاباتی اش قائل نیستند. توجه داشته باشید که رقم ۲۰۰ هزار نفری رای دهندگان با دست و دلبازی برای جمهوری اسلامی، بسیار اغراق شده است تا محلی برای شارلاتان بازی ج ا و دستگاه تبلیغاتی اش باقی نگذارد.

چه تعداد در خارج کشور در مضحکه انتخاباتی ج ا شرکت کردند؟

آمار تدارکات انتخابی را مستقیما از خود جمهوری اسلامی نقل کنیم.◌ٍ میگویند در ۱۰۲ کشور، ۳۱۰ شعبه رای گیری نصب کردند(1) که بجز استثنائاتی هر شعبه فقط یک صندوق رای داشت. در آمار زیر تعداد صندوقها نزدیک به ده درصد افزایش داده شده تا هر چه بیشتر آمار جمهوری اسلامی را با بذل و بخشش حفظ کرده باشیم. پس داده های ما چنین خواهد بود:

* تعداد ایرانیان خارج از کشور ٤ تا ٥ میلیون نفر(۲) که اگر تقریب را از وسط ببریم میشود ٤ و نیم میلیون نفر
* تعداد واجدین شرایط رای دادن در خارج از کشور حدود ۸۰ درصد (در ایران بالای ۷۰ درصد است) که اگر آنرا از چهار و نیم میلیون نفر استخراج کنیم، برابر با ۳ میلیون و ششصد هزار نفر است
* تعداد شعب رای گیری ۳۱۰ (بالاترین رقم اعلام شده) و تعداد صندوقهای رای گیری ۳۳۸
* تعداد متوسط رای دهنده در هر دقیقه بلاانقطاع ۱ نفر
* زمان رای گیری (۱۰ ساعت) به دقیقه ۶۰۰

با داده های بالا و بافرض اینکه شرکت کنندگان بلاانقطاع مشغول ریختن رای در صندوق ها بوده اند، تعداد کل رای دهندگان از اینطریق محاسبه میشود:
۲۰۲۸۰۰ = ۶۰۰ * ۱ * ۳۳۸

برای یافتن نسبت رای دهنده به کل جمعیت واجد شرایط رای دهی در خارج کشور، رقم بالا را باید تقسیم بر سه میلیون و شصد هزار کرد که نتیجه ٥ و شش دهم درصد میشود، یعنی نسبت کسانیکه رای داده اند به نسبت کل جمعیت (واجد شرایط رای دهی) در خارج از کشور کمی بیش از پنج درصد است.◌ٍ

بعبارت دیگر، در ایده آلترین شرایطی که بتوانیم برای جمهوری اسلامی در خارج از کشور تصور کنیم، بالغ بر ۹٤ درصد از ساکنین خارج کشور با جمهوری اسلامی مخالفت آشتی ناپذیری دارند و پشیزی ارزش برای معرکه های انتخاباتی اش قائل نیستند. توجه داشته باشید که رقم ۲۰۰ هزار نفری رای دهندگان با دست و دلبازی برای جمهوری اسلامی، بسیار اغراق شده است تا محلی برای شارلاتان بازی ج ا و دستگاه تبلیغاتی اش باقی نگذارد. درعالم واقع اما این تعداد به احتمال قوی کمتر از نصف این تعداد است. این جماعت اوباشانی نظیر گنجی و سروش و ابراهیم نبوی و فرخ نگهدار تا لشگر قدس در سوریه و لبنان، تا جیره خوران، دلالان، واسطه ها و ساندیس خوران ج ا در غرب را شامل میشود. این جماعت را باید در خارج از کشور رسوا و ایزوله کنیم. خفت دادن این جیره خوران، مدافعان، دلالان، واسطه های جمهوری اسلامی در مدیای اجتماعی یکی ازشیوه های مناسب در برخورد به آنهاست.

بعد التحریر بفاصله کوتاهی پس از اتمام این مطلب به آمار انتشاری وزارت خارجه از نتایج انتخابات در ۷۵ کشور، در سایت اخبار اقتصادی (۳) برخورد کردم◌ٍ این هفتاد و پنج کشور شامل آمریکای شمالی (آمریکا، کانادا، مکزیک) با بالغ بر سی هزار رای، عراق بالغ بر سی هزار رای، ترکیه کمتر از پنج هزار رای، آلمان بالغ بر دوازده هزار رای، لبنان و سوریه نزدیک به سه هزار و شانصد رای میشود. بعبارت دیگر هفتاد و شش کشور نامبرده تقریبا تمامی کشورهائی که ایرانیان به تعداد قابل ملاحظه ای سکونت دارند را میشود. مجموع آرا در این هفتاد و پنج کشور، بالغ بر ۱٤٥ هزار رای میشود!

منابع:
۱) news.gooya.com
۲) en.wikipedia.org
۳) www.eghtesadnews.com

منبع: اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

بنی صدر: در بهترین حالت ۲۵ میلیون در انتخابات شرکت کردند

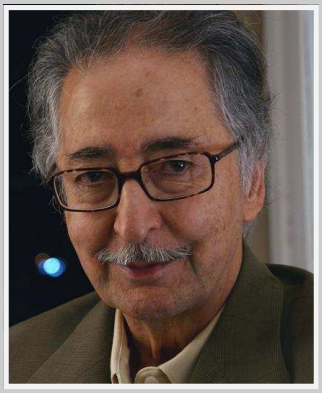

ابوالحسن بنی صدر در گفتگو با علی صدارت پیرامون آمارهای اعلام شده ی انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم خاطر نشان کرد: در خارج از کشور خیلی های هوی کردند که در محل اخذ رای چه صفهای بلند تشکیل شده بود و کسانی که ضد رژیم بودند و پناهنده بودند و چه بودند و چه نبودند؛ اینها رفتند و اینبار در انتخابات شرکت کردند.
بنابر آمار خود رژیم که فرض میکنیم که هیچ تقلبی هم در آن نباشد؛ در کل خارج از کشور که میگویند ۵ الی ۶ میلیون ایرانی زندگی میکنند فقط ۱۶۸ هزار نفر آنهم از ترس رای دادند. یعنی ۲ تا ۳ درصد.
در فرانسه با اینکه یک انتخابات بود و فقط دونامزد بود در هر یک دقیقه ۵۰ ثانیه یک رای به صندوق انداخته شده و این در حالیست که رای دهنده از قبل تعرفه رای را آماده کرده بود و نیازی نداشته که در محل اخذ رای اسم کاندیدا را بنویسد. ولی در ایران که هیچ کدام از آن کارها از قبل انجام نگرفته و همه باید در همان حوزه انجام دهند و دوتا انتخابات هم بوده و ۶ نامزد ریاست جمهوری؛ می باید یکی را انتخاب می کرده و در برگه انتخاباتی وارد کند و همچنین اعضای انجمن شهر را وارد کند.
حالا معجزه را تماشا کنید که در ایران فقط در عرض ۵۷ ثانیه؛ دو برگه رای یکی در صندوق ریاست جمهوری و یکی هم در صندوق انجمن ها انداخته شده. خوب گوبلز هم دروغ به این گندگی به ذهنش نمی رسیده است. او خاطر نشان کرد در بهترین حالت ۲۵ میلیون نفر در انتخابات ریاست جمهوری ایران شرکت کرده اند.

یادداشت حجاریان که در ایلنا منتشر شد

رئیسی ۱۲ میلیون رای داشت که ۵ میلیونش هم باید باطل می شد

حجاریان در یادداشتی که خبرگزاری ایلنا آن را منتشر کرد، در باره شمارش و نتیجه آراء انتخابات ریاست جمهوری 96 دیدگاهی را مطرح کرد که معتقد است حداقل 5 میلیون از آراء اعلام شده به سود ابراهیم رئیسی تقلبی و رای سازی بوده است. او از قول قرارگاه سایبری "عمار" می نویسد که آنها رای رئیسی را 12 میلیون اعلام و اضافه کرده بودند که 5 میلیون آن هم باید باطل می شد. حجاریان می نویسد:

نخستین اتفاقی که در این انتخابات تعجب تحلیلگران را برانگیخت، تغییر حجم سبد رأی دو جناح اصلاح‌طلب و اصولگرا بود. مطابق با آمار رسمی منتشرشده می‌دانیم که در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، سید محمد خاتمی و علی‌اکبر ناطق‌نوری به ترتیب با ۲۰ میلیون و هفت میلیون رأی نفر اول و دوم انتخابات شدند. همچنان واقفیم که در انتخابات دوره دوازدهم آرای نفرات اول و دوم این‌گونه اعلام شد؛ حسن روحانی ۲۴ میلیون رأی و ابراهیم رئیسی ۱۵ میلیون رأی. مشاهده می‌کنیم که مطابق آمار رسمی منتشرشده از دوم خرداد ۱۳۷۶ به اینسو آرای جناح اصولگرا بیش از هشت میلیون افزایش داشته و در مقابل به آرای اصلاح‌طلبان تنها چهار میلیون افزوده شده است و این در حالی است که در این فاصله به تعداد کسانی که حق رأی داشتند ۲۰ میلیون اضافه شده است که نوعا قشر جوان هستند و طبعا به سمت تحول‌خواهی گرایش دارند. برای این پرسش که چگونه آرای اصولگرایان تا این حد افزایش داشته و همزمان آرای اصلاح‌طلبان افزایش اندک داشته چند پاسخ متصور است:

نخستین پاسخ می‌توان این ادعا باشد که در انتخابات تخلف صورت گرفته است. مبنای این گفته خبر سایت و کانال قرارگاه سایبری عمار است. قرارگاه عمار در خبری روحانی را با ۲۵ میلیون رأی نفر اول و رئیسی را با ۱۲ میلیون رأی نفر دوم دانسته بود و در ادامه چنین نوشته بود: »بنا به گفته منابع مطلع، تعداد قابل توجهی (حدود پنج میلیون) برگ رأی از آرای رئیسی مهر نخورده و وزارت کشور اصرار به ابطال آنها دارد، از طرفی مسئولین ستاد رئیسی مخالف این کار هستند زیرا معتقدند این امر ناشی از کوتاهی مسئولین وزارت کشور بر سر صندوق آرا بوده و باید شماره سریال‌های برگه‌های مذکور بررسی و در صورت درست بودن، ابطال نگشته و در شمارش نهایی لحاظ گردند.«

قرینه دیگر، آرای تعجب برانگیز شهر مشهد است. در این شهر مردم به حوزه‌های اخذ رأی رفتند و دربست به لیست اصلاح‌طلبان رأی دادند. یعنی فرصت گذاشتند و به دقت نام ۱۵ نفر از کاندیداهای اصلاح‌طلب را نوشتند، اما در صندوق بغل به آقای رئیسی رأی دادند، آن‌هم با نسبت ۷۰ به ۳۰ به نفع رئیسی.

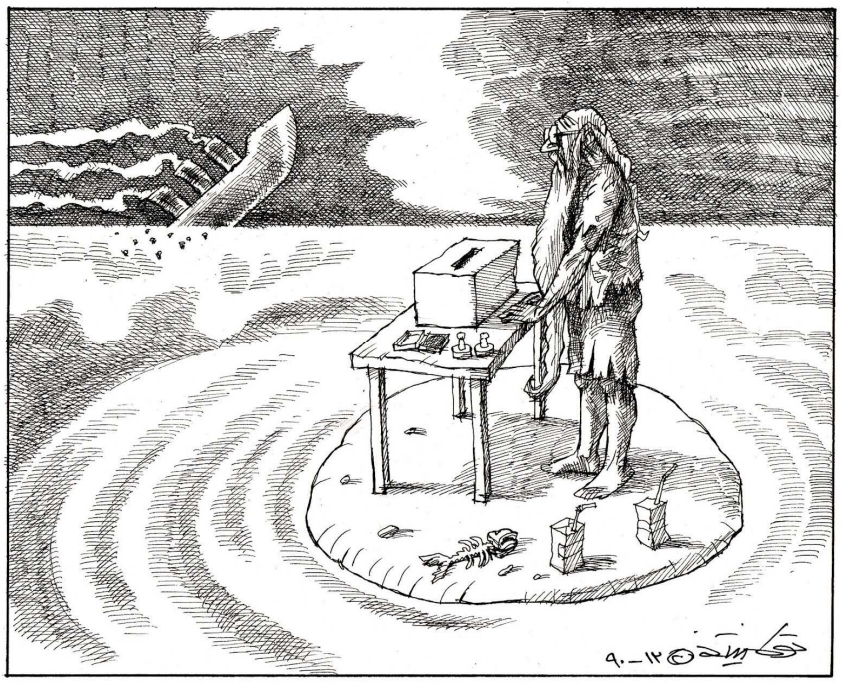

من مریم، از زندان قرچک، ۱۷ سال در زندان هستم.

۱۴ خرداد ۱۳۹۵

این مطلب را»مریم ربیعی «از زندان قرچک ورامین نوشته و به بیرون ارسال کرده است، روایت روزهای زندان قرچک. مریم بیش از هفده سال است که در زندان به سر می‌برد: اول دراوین و بعد در زندان زنان شهرری(قرچک).

این مطلب را»مریم ربیعی «از زندان قرچک ورامین نوشته و به بیرون ارسال کرده است، روایت روزهای زندان قرچک. مریم بیش از هفده سال است که در زندان به سر می‌برد: اول دراوین و بعد در زندان زنان شهرری(قرچک). مریم به قول خودش نمی‌داند از کجای این هفده سال حبس بگوید. مریم گاهی به زبان محاوره‌ای نوشته و گاهی غیرمحاوره ای. **کانون زنان ایرانی** تلاش کرده به نثر مریم وفادار بماند و به همین دلیل این دوگانگی در نثر را نیز حفظ کرده است.

»خانم‌ها توجه کنند: آرایشگاه رنگ مو آورده، کسانی که تمایل دارند به بند مشاوره بروند. هیچ‌کس رنگ رو با خودش داخل بند نبره«، صدای ماموری که پشت سر هم این جمله را تکرار می‌کند از بلندگوهای زندان زنان قرچک ورامین یا همان ندامتگاه زنان شهرری شنیده می‌شود. نمی‌دانم به جمله اش بخندم؟ افسوس بخورم؟ اشک بریزم؟ ... نمی دانم؟

چه فکری می‌کنند؟ فکر می‌کنند دغدغه ما رنگ موی‌مان است که این‌گونه با صدای بلند فریاد می‌زنند؟ در زندان نشسته‌ام، زندان قرچک ورامین. آدرسش را نمی‌دانم، فقط می‌دانم اطراف شهر تهران است. ۴ سال پیش من و خیلی‌های دیگر را از زندان اوین به این‌جا آوردند. گفتند می‌خواهند اوین را خراب کنند و زندان جدید بسازند. من وامثال من که حالا حالاها این‌جا هستیم خوشحال بودیم می‌گفتیم زندان جدید حتما امکانات بهتری دارد، تمیزتر است و هم این‌که جای جدیدی است. اما نمی‌دانستیم ویرانه ای ساخته اند با دیوارهای بلند، نمی‌دانم اسم این‌جا را چه بگذارم؟ سیاهچال؟ خرابه؟ گاوداری؟ مرغداری؟ اصلا می‌گویم جایی که همه این‌ها باهم یک‌جا جمع شده جای آدم نیست، این‌جا دنیای زمینی نیست، جهنمی است برای خودش...

امروز ۱۴ اسفند ۱۳۹۳ است و من در یک سوله بزرگ با سقفی بلند نشسته ام. تمام دیوارهای سوله را تخت زندانیان پر کرده است. جز نزدیک درآهنی بند که روی آن با ماژیک نوشته اند»هیچ کس به یخچال دست نزند «و با فلش به یخچال کوچکی که ۱۱ ماه سال خراب است و متعلق به ۱۸۰ نفر زن زندانی بند است اشاره می‌کند. انتهای سالن، زیرتنها پنجره که به جای شیشه طلق قهوه‌ای درآن بکار رفته، نشسته‌ام و می‌نویسم. چند روز پیش مادرم گفت که یکی از دوستانم از من خواسته تا برایش از این‌جا بنویسم. از آن روز گیج شدم. با خودم راه می‌رفتم و حرف می زدم، و موضوع نوشتن را عوض می‌کردم. نمی‌دانستم از کجای این ۱۷ سال بنویسم. بالاخره می‌خوام هرچی که به ذهنم میاد بنویسم.

اسمم مریم است.۱۸ ساله بودم و یک سال از ازدواجم می‌گذشت که من وهمسرم به جرم نگهداری عتیقه روانه زندان شدیم. همسرم ۵ سال بعد وقتی به مرخصی رفته بود تصادف کرد و مرد. زنی هستم ۳۷ ساله! در زندان قرچک ورامین. با پدر و مادری پیر که در اراک زندگی می‌کنند و فقط سالی یک بار به ملاقاتم می آیند. ملاقاتی به فرصت ۱۵ دقیقه که یک مامور مرد و یک مامور زن دوره ات کرده اند.

روبرویم بچه‌های گروه نمایش برای اجرای نمایش در روز چهارشنبه سوری تمرین می‌کنند. نمایش کمدی است، می‌خواهند بقیه را بخندانند. اما هم بازیگران و هم کسانی که برای دیدن نمایش می آیند می‌دانند که نمی‌خندند. اگر هم بخندند شاد نمی‌شوند. این‌جا زمانی شادیم که یکی آزاد شود. البته بعضی وقت‌ها درظاهر همه ماتم داریم اما در دل می‌خندیم و آن زمانی است که خدا به زندانی لطف کند و بمیرد! این‌جا مرگ یک آرزوست، در گور زنده ماندن، درد است، دردی که با گفتن درک نمی‌شود. دردی تا عمق وجود، که تا این‌جا نباشی درکش نمی‌کنی. شنیده اید که:

آتش بگیر تا ببینی چه می‌کشم/
احساس سوختن به تماشا نمی‌شود

این‌جا زندگی عذاب است. لحظه لحظه‌اش! باورکنید این‌جا، مرگ نعمت بزرگی است درتمام این سال‌هایی که به قرچک آوردن‌مان به یاد ندارم یک‌بار یک‌تکه ۱۰ گرمی گوشت خورده باشیم، یا یک قاشق برنج بدون کافور! نیمرو! یا چای تازه‌دم! جایی که آب آشامیدنی نیست. مگر بخری آن‌هم با پول! آخر من که پدر و مادر پیرم به‌زور خرج خودشان را می‌دهند، پول آب از کجا بیاورم؟؟ آب‌شور بخورم؟ چه بگویم. به خدا جهنم است این‌جا. می‌دانید چه‌کار می‌کنم که پول دربیاورم؟ دیپلم تجربی دارم. نمایشنامه می‌نویسم، مقاله می‌نویسم، شعر می‌گویم، نقاشی می‌کنم، نمایش اجرا می‌کنم و... بالاخره از اعضای گروه فرهنگی هستم که امتیازم هرروز ۲۰ دقیقه تلفن اضافی دار که آن را می‌فروشم. هر ۲۰ دقیقه یک کارت تلفن یعنی ۲۰۰۰ تومان. خودم هم هفته‌ای یک‌بار به خانواده‌ام زنگ می‌زنم. درآمد ماهیانه‌ام می‌شود ۶۰ هزار تومان. حالا آب بخورم یا غذا؟ چون وضع آب را که گفتم.غذا هم که شام به‌جز سه‌شنبه‌ها که سیب‌زمینی و تخم‌مرغ می‌دهند، همیشه می‌توانی از تویش انواع حشره پیدا کنی.

این‌جا نمازخانه دارد که هرروزظهر یک روحانی درآن نماز جماعت به پا می‌کند. اما من هیچ‌وقت نماز نمی‌خوانم. چون برای وضو گرفتن فقط یک‌جا داریم. آن‌هم سرویس بهداشتی است که البته آب‌خوری، ظرف‌شویی و دست‌شویی آن‌جاست. کف سرویس همیشه چند میلی‌متری آب ایستاده که در ساعت‌های روز کم‌وزیادمی شود. آب از داخل توالت‌ها و دستشویی‌ها رو زمین می‌ریزد، وقتی وارد آن‌جا می‌شوی امکان ندارد که کف پاهایت خیس نشود، چون دمپایی‌ها پاره است مگر دمپایی شخصی‌ها که خانواده بعضی زندانی‌ها برای‌شان فرستاده‌اند، پس هر چقدرم وضو بگیری باز نجسه!

همین‌الان یک دختر ۲۰_۲۱ ساله از جلوی من رد شد که نمی‌شناسمش اما می‌دانم تازه اومده. چون کچل است! این‌جا اکثراً کسانی که تازه اومده‌اند کچل‌اند. برای همین شپش روی سرشان لانه می‌کند از آن‌جایی‌که هیچ دارویی نیست باید کچل شوند.

سرم را که بلند می‌کنم سیمین را می بینم که روبرویم نشسته،۴۳ سال دارد و۶ تا بچه. از ۱۴ سال پیش در زندان است. به او مرخصی نمی‌دهند چون امتیازش کم است! چشمانش از گریه دیشب هنوز قرمز و پف‌کرده است. دیشب حالش خیلی بد بود و با صدای بلند داد می‌زد و گریه می‌کرد. می‌گفت: منم نون سنگک و کره می‌خوام!!! دیروز که به خاطر به دست آوردن ۲۰ دقیقه تلفن، دفتر مأموران زندان را تمیز می‌کرده، مأموران سنگک و کره میل می‌کردند و سیمین بیچاره هم دیده و...

این فقط یک‌هزارم از حرف‌ها و دردهای زنان زندانی قرچک ورامین است. به نظرتون این‌جا حرفی برای گفتن هست که من بگم؟ این‌جا فقط درد است و درد... هر ثانیه‌اش از هزار بار مرگ بدتر است... این‌جا برای من یک جهنم است... آن‌وقت مأمور زندان می‌گوید: »رنگ مو ...«

سحام نیوز

سردار من دخترم؛ نگذاری لباس از تن من در آورند!

به هنگام محاصره یازده ماهه تبریز ، زنان این شهر اغلب کارهای پشت جبهه را بر عهده داشتند. آنان برای مجاهدان غذا می پختند، لباس می دوختند، جوراب می بافتند، پوکه های خالی فشنگ را پر می کردند. از سنگری به سنگر دیگر خبر و غذا می رساندند، شبنامه پخش میکردند، پرستاری و مداوای زخمیان را نیز بر عهده داشتند. زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمک مالی می کردند. آنان حتی از بذل زینت آلات و جهیزیه خود در را پیشبرد انقلاب مضایقه ای نداشتند. علاوه بر اینکارها، گروهی از زنان نیز در سنگرها می جنگیدند و بی محابا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی دادند. زنان و دخترانی نیز بودند که در لباس مردانه می جنگیدند تا شناخته نشوند.

نقل است که روزی یکی از مجاهدان را که از ناحیه ران زخمی شده بود به انجمن حقیقت می آورند. پرستاران میخواهند لباس از تنش درآورند و زخم اش را مداوا و پانسمان کنند و مجروح تقاضا می کند دست به لباس او نزنند. پرستار میگوید تا لباس از تن ات بیرون نیاید معالجه و مداوا مشکل است. مجاهد زخمی به هیچ وجه قبول نمی کند. هرچه اصرار می کنند فایده ای نمی بخشد .خون از جای زخم پیوسه بیرون می زندو خطر مرگ لحظه به لحظه بیشتر می شود. ماجرا به گوش ستارخان می رسد. ستار از سنگر به انجمن حقیقت میرود. زبان به نصحیت مجاهد زخمی می گشاید؛ پسرم تو نباید بمیری، ما به نیروی تو، به اراده

مجاهدین محله شتربان (دوه چی)

آهنین تو نیز داریم؛ چرا راضی نمی شود زخمت را مداوا کنند؟ مجاهد به ستار اشاره میکند که گوشش را نزدیک دهان او ببرد. ستار خم می شود. مجاهد در او گوش او نجوا می کند؛ سردار من دخترم نگذاری لباس از تن من درآورند و رازم برملا شود. اجازه بدهید با خیال راحت بمیرم. چشم ستار به اشک می نشیند و پدرانه می گوید: »قیزیم من دیری اولا اولاسن نیه دعوایه گئتدون «دخترم من که هنوز زنده ام تو چرا به جنگ رفتی؟« پیرمردان و پیرزنان تبریزی می گوید نام این شیرزن مجاهد »تلی «بوده است.

تعداد تلی ها چند نفر بوده است کسی نمی داند؟ لکن مسلم است که تلی های گمنام زیادی در سنگرها جنگیده اند و گمنام شهید شده اند.

منبع: کریم طاهرزاده بهزاد؛ قیام آذربایجان د رانقلاب مشروطیت، تهران، نشر اقبال، 1391، ص 327

نشر در کانال کافه تاریخ

جـــبهه مـــلی ایـــــران

خشونت وتروریسم را محکوم می کنیم

روز چهارشـنبه هفـدهم خـرداد مـاه 1396 عملیـات تروریـستی بـه دور از انـسانیت توسـط افـرادی کـوردل وفریـب خـورده در قلـب کشورمان، تهران روی داد که ده ها تن از هموطنان بی گناه ما را به خاک وخون کشید وایران را عزا دار ساخت.

جبهه ملی ایران این تحرکات تروریستی رذیلانه و غیر انسانی را محکوم نموده وبه ملت بزرگ ایران به ویژه خانواده هایی که در این حوادث شوم عزیزان خود را از دست داده اند تسلیت می گوید و نیز با خانواده هایی که عضوی از آن ها در ایـن رویـداد هـا مـصدوم ومجروح شـده اند ابراز همدردی می نماید.

خشونت وتروریسم چه در ایران وچه در هرجای جهان محکوم است وبه عنوان لکه ننگی بر دامن جامعه بـشری قـرن بیـست ویکـم در تاریخ بشریت ثبت خواهد شد.

جبهه ملی ایران به دستگاه های اطلاعاتی وامنیتی جمهوری اسلامی نیز اعلام می دارد کـه وظیفـه ایـن دسـتگاه هـای عریض وطویل تنها برخورد با زنان ودانشجویان ومعلمان وکارگران وزندانی کردن آنان ویا ممانعت از تشکیل یک نشسـت علنی یـک سـازمان سیاسـی قانون گرا ومدنی مانند جبهه ملی ایران نیست بلکه وظیفـه اصـلی ایـن دسـتگاه هـا، پیـش گیـری از ایـن گونـه اقـدامات جنایتکارانه وتروریستی ومخل امنیت شهروندان است که متاسفانه در انجام این وظیفه اصلی خود عاجز وناتوان بوده اند.

نوزدهم خرداد ماه 1396

تـهران – جـبهه مـلی ایـــران

رِسیدِ دریافت مشروعیتی که انتخابات اخیر به نظام داد،

ناصر کاخساز

سخنرانی اخیر خامنه ای جـمع بـندی پیروزی انتخابات بـود. او روحـانـی را بـه عنوان ابزار این پیروزی بر سر جـائـی کـه باید باشد نشاند. روحانی امـکـان فـراتـر رفتن از حدود تعیین شده را نـدارد. مـگـر اینکه توانائی تکیه به نارضائی های مردم را داشته باشد. کـه چـنـیـن امـیـدی بـا شناخت واقعیت هـا سـازگـار نـیـسـت. خامنه ای در پرتو شعار های مرگ بر ضد ولایت فقیه، و مرگ بر آمریکا و اسـرائـیـل بقول خودش ثابت کرد مشکل اسـاسـی آمریکا با ایران قابل حـل نـیـسـت. چـون مشکل آمریکا خودِ حکومـت اسـلامـی و انقلاب است. او خـط کشـی حـزب الله ایرانی علیه آمریکا و اسرائیل را تایید کـرد و جمهوری اسلامی را مظهر دموکراسـی خواند.

او چیستی هویت و مـنـافـع مـلـی را بـا انقلاب و اسلام (به علاوه تـاریـخ مـلـی) پاسخ داد و مسئله هویت را بـه راحـتـی حل کرد منافع ملی را در صورتـی کـه بـا انقلاب اسلامی انطباق نـداشـتـه بـاشـد منافع ملی تلقی نکرد.و تاکید بـر تـاریـخ ملی را از این طریق خلع سلاح کرد و آب پاکی روی دست ایـده آلـیـسـت هـائـی ریخت که اعتماد خوش بینانه خود را بطور نامشروط و بدون خـواسـت اعـتـبـاری از طریق روحانی به نظام پیش کش کردنـد. اکنون تنها راه اینست که به قول لینکـلـن یا یکی دیگر از رئیسان جمهور آمـریـکـا : ریاست جمهوری مانند سـوار شـدن بـر پشت ببر است یا باید به تازی یـا خـورده می شوی.

اکنون راه، مبارزه است کاری که بنظر من از دست روحانی بر نمی آید.مگـر ایـنـکـه مطابق مدل رفسنجانی تا پایان عـمـر در جهت حفظ کیان اسلامی بـه کـوشـد تـا امکان انتقاد خفیف را البته با طاقت ایـوب بدست آورد.

پس باقی می ماند سازماندهـی نا متوهمانه و ملی بـدون خـوش بینی متافیزیکی به مـهـره هـای حکومتی. با هـمـه ی سـخـتـی هایش.

پیام دکتر حسین موسویان رئیس هیئت اجرائی و مسئول تشکیلات جبهه ملی ایران

به سمینار و جشن یکصد و سی و پنجمین زاد روز مصدق

سمینار و جشن یکصدو سی و پنجمین زاد روز مصدق

برای این جانب به عنوان سرباز کوچکی از خیل عظیم پیروان دکتر محمد مصدق، موجب نهایت خوشوقتی و افتخار است که جشن یکصدو سی و پنجمین زاد روز آن بزرگ مرد تاریخ ایران را به حضار گرامی وبرگزار کنندگان محترم سمینار تبریک وتهنیت عرض نمایم. مصدق در طول بیش از هفتاد سال مبارزات سیاسی و اجتماعی، با عمل کرد و اندیشه ها و مواضع خود مکتب و الگویی را به یادگار گذاشت که الهام بخش ایرانیان میهن دوست چه برای نسل های معاصر وچه برای نسل های آینده خواهد بود .

اعتقاد واقعی به استقلال وآزادی وعدالت اجتماعی ، صداقت و راستگویی ، درستکاری و پاک دستی ، شجاعت و فداکاری در راه حفظ منافع ملی ، قانون گرایی و احترام به حقوق بشر و جدا دانستن دین از دولت ، اهم پایه های فکری دکتر مصدق را تشکیل می دهند. او به ایجاد تشکل وسازمان برای نیل به اهداف ملی خود باور داشت و در هنگام انقلاب مشروطیت ، در انجمن های سیاسی آن زمان فعالانه شرکت نمود. و خود درسال ۱۳۲۸ برای دست یابی به اهداف وطن خواهانه اش سازمان جبهه ملی ایران را بنیان نهاد .

از آن جا که نام مصدق نمادی از استقلال و آزادی است جبهه ملی ایران پیشنهاد نمود که روز تولد مصدق روز استقلال وآزادی نامیده شود .

در اوضاع وشرایط خطیر کنونی که جهان و به ویژه منطقه خاورمیانه با آن روبروست و به نظر برخی از اندیشمندان ممکن است دنیا در معرض جنگی بین المللی قرار گیرد، در میهن عزیز ما هیئت حاکمه ای بر اریکه قدرت نشسته است که با سوء سیاست ها وسوء مدیریت ها وبه هدر دادن منابع ملی کشور و با فسادهای حیرت انگیز برخی از وابستگانش و با زیر پا نهادن حقوق و آزادی های ملت و براه انداختن انتخابات غیرقابل قبول و دور از موازین دموکراسی شرایطی بس ناگوار و تلخ را برای ملت ایران فراهم نموده است . و موقعیتی ایجاد کرده که بیگانگان فرا منطقه ای و دشمنان منطقه ای ایران بتوانند برای آینده کشور ما نقشه بکشند و با پردازش و تجهیز مالی ورسانه ای دست نشاندگانشان برای میهن ما برنامه ریزی کنند .

وظیفه پیروان مصدق ومعتقدان راه اوست که راه مصدق یعنی راه استقلال و آزادی را به عنوان راه نجات ایران و راهی که میتواند ضامن سعادت و نیک بختی ملت ایران وحفظ کیان ملی باشد به همه معرفی نمایند . در این برهه حساس تاریخ میهن ، اتحاد و همبستگی همه نیروهای باورمند به ارزش های مکتب مصدق و تبیین آن ارزش ها برای نسل جوان و آحاد ملت ایران وظیفه ای مهم وبایسته است .

۱۳۹۶/۳/۲۵
تهران – حسین موسویان

رشد سرطانی فساد در کشور

در سال ۹۴ سود بانکی معادل دستمزد ۱۱میلیون کارگر بوده است و صاحبان سرمایه ترجیح دادند با انتقال پول‌هایشان به بانک سود کارنکردن بگیرند. این موضوع هم به صنعت و هم به بخش کشاورزی آسیب رسانده و هم موجب فروپاشی نسبی طبقه متوسط شده است. به‌عبارت دیگر، غیر عادی‌ترین برخورداری‌ها نصیب غیر مولدها شده است.

اقتصاد کشور با نابرابری بی‌سابقه‌ای مواجه شده است و عامه مردم از توزیع ثروت تقریبا بی‌نصیب مانده‌اند. این در حالی است که دلالان، رباخواران و رانت‌جویان بیشترین بهره را از ثروت‌های کشور برده‌اند. این موضوعی است که فرشاد مومنی، اقتصاددان دیروز در نشست مبارزه با فساد و ارتقای سلامت اداری مطرح کرد و گفت: اقتصاد کشور با شرایط پیچیده و خطیری مواجه شده است و فساد با برخوردهای حزبی و جناحی از قباحت افتاده است.

به گزارش شهروند، او با اشاره به پدیده فساد سیستمی اعلام کرد: فساد در کشور رشد سرطانی داشته است و اگر بخواهیم خصلت سیستمی را به آن اضافه کنیم، بدون شک برخوردهای انفرادی جواب نمی‌دهد و سقوط می‌کنیم و در این شرایط نیازمند یک عزم ملی و مبارزه ملی با فساد هستیم. مومنی با اشاره به ٤ تا ٥ برابری سود بانکی در ایران نسبت به میانگین جهانی تأکید کرد: در سال ۹۴ سود بانکی معادل دستمزد ۱۱میلیون کارگر بوده است و صاحبان سرمایه ترجیح دادند با انتقال پول‌هایشان به بانک سود کارنکردن بگیرند.

این موضوع در حالی رخ می‌دهد که حدود ۲ دهه است موضوع دولت الکترونیک برای ارتقای سلامت اداری و ایجاد شفافیت در سندهای چشم‌انداز تعریف شده است و با این‌که به گفته کارشناسان اجرای این طرح از نظر عملیاتی بسیار ساده است، دولت الکترونیک نتوانسته در نظام اداری ایران جایی برای خود باز کند.

حسن عابدی جعفری، وزیر بازرگانی دولت چهارم و رئیس سازمان مردم‌نهاد سلامت اداری در این‌باره به »شهروند « می‌گوید: در ایران نه قانون آن‌گونه که باید و شاید اجرا می‌شود و نه مدیران در قبال مسئولیت‌هایشان پاسخگو هستند. بنابراین بخشی از ایجادنشدن دولت الکترونیک را باید در این مسأله جست‌وجو کرد و بخشی دیگر ناشی از فساد و موانعی است که فاسدان برای راه‌اندازی دولت الکترونیک ایجاد می‌کنند.

نمره سلامت کشور کمتر از ۳۰ از ۱۰۰ اما در این نشست، عابدی جعفری انتشار گزارش‌های فساد اداری را حق سازمان‌های مردم‌نهاد دانست و گفت: حق یک سازمان مردم‌نهاد این است که گزارش‌های مربوط به سلامت اداری را در اختیار مردم قرار دهد.

عابدی جعفری در ادامه به وضع اقتصاد کشور اشاره کرد و فاصله واقعیت اقتصادی کشور با آنچه که در اسناد فرادستی نظام ذکر شده را بسیار زیاد دانست و در عین حال تأکید کرد که شکاف عمیقی بین خواسته‌های مردم و آنچه در سند چشم‌انداز درج شده، وجود دارد.

وزیر بازرگانی دولت چهارم گفت: در صورتی که بهترین رتبه را برای سلامت کشور ۱۰۰ در نظر بگیریم طی یک دهه گذشته هرگز نمره ما از ۳۰ بیشتر نشده و این فاصله بسیار زیاد همواره وجود داشته است.

فساد از قباحت افتاده است

در بخش دیگری از این نشست، فرشاد مومنی، اقتصاددان به شرایط پیچیده و خطیر اقتصاد کشور اشاره و تأکید کرد که در شرایط فعلی با انبوهی از بحران‌های کوچک و بزرگ و غیرمتعارف در اداره جامعه و با ابعاد بی‌سابقه‌ای از انواع نابرابری‌ها مواجه هستیم.

مومنی گفت این موضوع که همه افراد و در هر جایی از فساد صحبت می‌کنند به معنای آن است که فساد از قباحت افتاده است. این در حالی است که مسئولان هم از فساد سیستمی صحبت می‌کنند، در صورتی که اگر معنای دقیق فساد سیستمی را می‌دانستند، احتیاط بیشتری در بیان آن می‌کردند.

این اقتصاددان به نظر جامعه‌شناسان در مورد رشد سرطانی پدیده فساد اشاره کرد و افزود: زمانی که پدیده‌ای رشد سرطانی داشته باشد و خصلت سیستمی نیز با آن همراه شود پس برخوردهای انفرادی و شخصی کفایت نمی‌کند و کشور درحال سقوط است، در نتیجه برای برخوردهای شخصی‌محور نسبت به فساد باید تجدیدنظر شود.

این استاد دانشگاه برخوردهای جناحی و باندی با فساد را موجب کاهش حساسیت عمومی نسبت به آن دانست و تأکید کرد که بحران‌های زندگی فردی و اجتماعی افراد را متمایل به فساد می‌کند و در این صورت دولت به اهداف وعده داده شده خود نخواهدرسید مگر این‌که برای مسأله فساد فکری کند. درواقع اگر دولت این کار را به صورت اصولی انجام دهد نه‌تنها کیفیت و توان زندگی مردم بالا می‌رود، بلکه مشروعیت سیستم هم افزایش پیدا می‌کند.

مومنی با بیان این‌که مسأله ملی، راه حل ملی و ساختاری می‌خواهد، گفت: بنابراین زمانی که مسأله فساد، سیستمی، ملی و ساختاری شده باشد، راه حل‌های جزیی‌نگر و شخص‌محور پاسخگو نخواهد بود.

عامه مردم از توزیع منابع بی‌بهره ماندند

به گفته مومنی، از زمان آغاز برنامه تعدیل ساختاری در ایران، عامه مردم و تولیدکنندگان بهره‌ای از توزیع منابع نبردند و نمی‌برند و بیشتر غیر مولدها یعنی کسانی که رباخوار و رانتی هستند، برخورداری‌های غیر عادی پیدا کرده‌اند و بنابراین برای مبارزه با فساد در ابتدا باید با این مسأله برخورد شود.

این اقتصاددان تأکید کرد که در ساحت اقتصادی و در ساحت اجتماعی این روند نباید تداوم پیدا کند و در ضمن دولت هم باید به بلوغ فکری برسد که این روند قابل تداوم نیست.

او با اشاره به فشارهای غیر عادی که در ربع قرن اخیر به مردم وارد شده است، گفت: در این مدت برخورداری‌های غیر عادی برای یک‌سری افراد خاص به وجود آمد که مصداق بارز آن این است که طبق محاسبات، نرخ بهره در بازار پول طی ۱۰سال گذشته بین ۳ تا ۵ برابر میانگین جهانی بوده است.

سود بانکی سال ۹۴ معادل دستمزد ۱۱میلیون کارگر

مومنی به گزارش‌های بانک مرکزی اشاره و تصریح کرد: طبق این گزارش‌ها در سال ۹۴ سود سالانه پرداخت شده به سپرده‌ها در ایران معادل ۱۴درصد تولید ناخالص داخلی(GDP)بوده که این موضوع هم به صنعت و هم به بخش کشاورزی آسیب رسانده و هم موجب فروپاشی نسبی طبقه متوسط شده است. به‌عبارت دیگر، غیر عادی‌ترین برخورداری‌ها نصیب غیر مولدها شده است. به گفته مومنی، سود سالانه پرداخت شده در سال ۹۴ معادل دستمزد ۱۱میلیون کارگری است که براساس استاندارد حداقل دستمزد کار می‌کنند و این سود معادل ۱۹درصد حجم نقدینگی در اقتصاد ملی است.

پول بیکاری گرفتیم!

آن‌گونه که این اقتصاددان استدلال کرد، سهم سپرده‌های غیر دیداری از کل نقدینگی نشان‌دهنده این است که عموما تولیدکنندگان ترجیح دادند کار تولید را بخوابانند و از طریق کار نکرده بهره ببرند، زیرا سهم سپرده‌های غیر دیداری بانکی از ۵۵درصد در سال ۸۰ به ۸۵درصد در سال ۹۳ رسیده است.

مومنی با بیان این‌که سهم فعالیت‌های نامرتبط با GDP در سال ۸۰ حدود ۴۴درصد و در سال ۹۳ بالغ بر ۷۶درصد بوده است، این عدد را به‌مثابه آن دانست که رانت‌جویی ابعاد بی‌سابقه‌ای در اقتصاد پیدا کرده است.

او مصداق این موضوع را آن دانست که از سال ۸۸ تا ۹۳ تغییرات کل بورس ۶،۳ برابر شده است، اما در پتروشیمی‌ها به ۲۸،۵ برابر رسیده، زیرا به گفته او پتروشیمی‌ها تبدیل به کانون رانت شده است.

مومنی درعین‌حال به ۹،۶ برابر شدن اندازه بانک‌ها در این دوره اشاره کرد و گفت: در دوره زمانی ۷۸ تا ۹۳ اکثررانت‌جویی‌ها و داده‌ها مربوط به بورس بود و بورس، کانون اول رانت به شمار می‌رفت.

به گفته این استاد دانشگاه، در بازه زمانی ۱۳۴۶ تا ۱۳۸۳ سهم بازرگانی از تسهیلات بانکی ۲۴،۵درصد بود و در فاصله زمانی ۸۴ تا ۹۱ این سهم از تسهیلات بانکی به ۳۸درصد رسید. در همین دوره در مقابل جهش بازرگانی، سهم بخش کشاورزی از ۱۶ به ۹،۴درصد رسید و سهم بخش صنعت نیز از ۳۳،۵درصد به ۱۹،۵درصد کاهش پیدا کرد و فشار بر تولیدکنندگان افزایش یافت و رانت‌خواران به صورت غیرعادی چاق شدند.

۶۱درصد مالیات را تولیدکنندگان می‌پردازند

آن‌گونه که مومنی می‌گوید، در این سال‌ها مصرف ضروری خانوارها و سهم آنها از مواد پروتیینی و مواد لبنی سقوط کرد که این روند تا سال ۹۴ ادامه داشت. زمانی هم که سهم برخورداری عامه مردم کاسته شد، بار مسئولیت پرداخت مالیات بر دوش تولیدکنندگان قرار گرفت. در همین حال براساس آخرین داده‌های سال ۹۴ از کل مالیات پرداختی کشور ۶۱درصد مربوط به تولیدکنندگان صنعتی کشور می‌شود و سهم املاک و مستغلات به کمتر از ۶درصد رسیده است.

مومنی تأکید می‌کند که این فشار روی تولیدکنندگان باعث کاهش توان رقابت بین آنها شده و بخش بزرگی از آنها ورشکسته و در مقابل خانوارها هم به گرفتاری معیشتی مبتلا شدند.

مومنی در ادامه گفت: زمانی که در سال ۱۳۹۲ حسن روحانی بر سر کار آمد، ما به او ۵ مجرای کلیدی درخصوص مبارزه با فساد را گفتیم که اگر مورد توجه واقع می‌شد به طرز حیرت‌انگیزی از فساد پیشگیری شده و ۷۵درصد فساد در ایران کاهش می‌یافت.

این اقتصاددان در پایان تأکید کرد که در اقتصادهای رانتی و غیرشفاف و مستعد فساد، تولید از مسیر خود خارج و تبدیل به محملی برای توزیع رانت می‌شود.

iran-emrooz.net | Mon, 29.05.2017

اطلاعیه ی
سازمان های جبهه ملی ایران در اروپا

باز هم جعل و تقلب

بعد از بیانیه ای که به امضاءِ چهار تن از اعضای جبهه ملی ایران (عباس امیرانتظام- داوود هرمیداس باوند- علی رشیدی- حسین شاه حسینی) در اعلام شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی و حمایت ضمنی از حسن روحانی انتشار یافت، در تاریخ ۹۶/۲/۲۶ ابتدا آقای مهندس عباس امیر انتظام قصد شرکت خود در انتخابات و رأی به روحانی را تکذیب کرد و اعلام داشت هیچ توصیه ای در این زمینه مبنی بر شرکت یا عدم شرکت مردم ندارد.
با تکذیبیه ی مهندس امیر انتظام، اقای دکتر رشیدی نیز خبر شرکت خود در انتخابات و رأی به روحانی را رد کرد.
اما دیگر خبر هایی که در زیر خواهد آمد حاکی از این بود که اعلامیه ی مذکور تنها بیان مواضع اقای دکتر هرمیداس باوند بوده است که پیشتر نیز در جلسات و البته به شکل غیر رسمی آنها را بیان کرده بود.
سپس خانم الهه امیرانتظام، همسرعباس امیر انتظام، در گفتگو با «دماوند» اعلام کرد که همسرش هیچ موضعی نسبت به شرکت یا عدم شرکت مردم در انتخابات اعلام نکرده است.
خانم امیرانتظام می گوید »همسرم از مردم می خواهد که به تشخیص خود عمل کنند. نه می گوید که در انتخابات شرکت کنند یا نکنند، و نه اینکه به چه فرد و جناحی رأی بدهند یا ندهند.
بعنوان یک شهروند نظاره گر مسائل است و نمی خواهد مشکلی برای هیچیک از ایرانیان پیش بیاید. او بدنبال آرامش و امنیت تک تک مردم ایران است. او سالهاست که برای ایران هزینه داده و در شرایط فعلی نیز با توجه به تجارب سالها زندان و مبارزه از مردم می خواهد که با توجه به تجارب ۳۸ سال گذشته خود تصمیم بگیرند.
درعین حال به شدت نگران مردم و روی دادن حوادثی مانند سال ۱۳۸۸ است که مردم آسیبی نبینند.«

در بیانیه ی یاد شده در بالا، که جعلی بودن بیشتر امضاء های آن را یادآور شدیم، ضمن اشاره به »تمام محدودیت ها و موانع توسعه سیاسی«، تأکید شده »از آنجایی که جبهه ملی ایران همواره حفظ بقا و اعتلای ایران و پیشرفت و توسعه کشور را مد نظر و هدف خود می داند «آمده است که »ادامه مسیر [کذا؛ ؟] و مصلحت کشور ایجاب می کند که دولت و هیأت مذاکره کننده قبلی عهده‌دار سکان قوه اجرایی کشور برای به فرجام رساندن راه باشند.«
خانم امیر انتظام در این باره می گوید:

»همسرم در ارتباط با اطلاعیه اخیرِ منتشر شده اطلاعی از متن نهایی آن نداشت و هرگز به دنبال خط دادن به مردم در انتخابات نیست.«
پیش از آن نیز حشمت الله طبرزدی، فعال سیاسی و سخنگوی شورای همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران در صفحه فیسبوک خود نوشته بود »آقای مهندس امیر انتظام شرکت خود در انتخابات و رای به روحانی را تکذیب کرد. شایان توجه است که این خبر کذب را سایت های ملی مذهبی منتشر کردند.«

از سوی دیگر عیسی خان حاتمی، عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران نیز در صفحه ی فیسبوک خود اعلام کرده بود که این نامه توسط آقای داوود هرمیداس باوند تهیه و منتشر شده و علاوه بر نام آقای امیر انتظام، نام دکترعلی رشیدی نیز بدون هماهنگی با او در میان امضا کنندگان گذاشته شده است.
شایان یادآوری و قابل توجه است که همان رسانه های جمهوری اسلامی که هیچگاه نامی از جبهه ملی ایران و بنیانگذار آن نمی برند و باید درباره ی آن تجاهل پیشه کنند در اینگونه مواقع بدون فوت وقت به انتشار این قبیل جعلیات پرداخته با بوق و کرنا آنها را »به اطلاع « هموطنان می رسانند و در همان حال هنگامی هم که جبهه ملی ایران دست به تکذیب آنها می زند البته این تکذیب ها را به سکوت برگذارمی کنند!
افزون بر این، با اینکه در تاریخ نوزدهم خرداد ماه ۱۳۹۶ جبهه ملی ایران ـ تهران، بعد از عملیات تروریستی روز چهارشنبه هفدهم خرداد ماه ۱۳۹۶ طی اطلاعیه ای خشونت و تروریسم را محکوم کرد بیانیه ی دیگری نیز که امضاء های داوود هرمیداس باوند، علی رشیدی، حسین شاه حسینی در زیر آن دیده می شد در سایت ایران امروز منتشر شد که در آن به خانواده های قربانیان عملیات تروریستی تسلیت گفته شده است. و عجب اینکه این بیانیه علاوه بر امضاء های یادشده در زیر آن به نام »هیات رهبری «جبهه ملی ایران صادر شده است و از همین ترتیب نادرست و غیرعادی عنوان گذاری آن ـ عنوان ارگانی که با چنین اعضایی وجود خارجی ندارد ـ آشکارا دیده می شود که جعلی است.
باید دانست که جبهه ملی ایران بعد از درگذشت زنده یاد عبدالعلی ادیب برومند هنوز جلسه ای برای انتخاب هیأت رهبری جدید نداشته است.

جلسه شورای مرکزی جبهه ملی ایران طبق اطلاعیه ی این سازمان بنا بوده روز پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه در منزل آقای اصغر فنی‌پور عضو شورای مرکزی برگزار شود. روز سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ماه وزارت اطلاعات در یک تماس تلفنی با اصغر فنی‌پور او را احضار کرده و به او اخطار داده که از برگزاری این جلسه خودداری کند و اعلام داشته است که در غیر این صورت نیروی انتظامی وارد عمل شده و با آن‌ها برخورد جدی خواهد کرد.
بنا بر آنچه گفته شد بخوبی پیداست که جبهه ملی ایران نمی توانسته است چنین اعلامیه ای را با نام یک هیأت که با چنان اعضایی وجود ندارد صادر کرده باشد و در نتیجه امضاء های زیر آن متن نیز ـ به استثنای شخص جعل کننده آقای باوند ـ نمی توانسته با اطلاع صاحبان آنها گذاشته شده باشد.
چنان که در بالا دیدیم این نخستین بار نیست که چنین جعلیاتی صورت می گیرد و هرباره به ابتکار آقای هرمیداس باوند.
آقای باوند تا کنون با مقالات متملقانه درباره ی انتخاب حسن روحانی در سال ۱۳۹۲ و سپس چرب زبانی بسیار درباره ی امضاءِ برجام وابستگی خود به این شخصیت جمهوری اسلامی را به وضوح نشان داده است و با بضاعت مُزجات از همکاران فعال مجله ی »تحقیقاتی« ***تاریخ ایرانی***، وابسته به صادق لاریجانی نیز بشمار می رود.
این نخستین بار نیست که اعلامیه هایی مجعول و مباین با اصول جبهه ملی ایران به ابتکار یا به کمک هرمیداس باوند و به نام سازمان ما یا یکی از ارگان های آن منتشر می شود.
در گذشته همواره این متون جعلی از طرف شورای مرکزی یا با امضاء زنده یاد ادیب برومند تکذیب و افشاء می شد. و اکنون به نظر می رسدکه با فقدان آن زنده یاد جاعلان حرفه ای میدان را بی صاحب پنداشته اند و به قول سعدی »گمان کرده اند که بیشه خالی است.«
به ظاهر معلوم نیست که هدف و نیت هرمیداس باوند از حضور در جبهه ملی ایران، که وی جز سوءِ استفاده از عنوان آن و سخن گفتن غیر مجاز به نام آن و اعلام مکرر مواضع بیگانه با اصول آن کاری مربوط به این سازمان انجام نمی دهد چیست؛ آنچه مسلم است اعمال وی، اگر برای شخص او حاصلی داشته باشد برای جبهه ملی ایران جز گمراه ساختن هواداران کم تجربه سازمان ما و دوستداران بسیار جوان دکتر مصدق و بدنامی این نیروی ملی تاریخی نتیجه ای ندارد.
ما با اظهار تأسف شدید از این رفتار ناپسند و بسیار زیانبخش که ردِ بدخواهی در آن آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد اعلام می کنیم که به دقت مراقب اعمال و رفتار اینگونه افراد هستیم و با پاسداری از نام و مواضع اصولی جبهه ملی ایران در صورت تکرار این قبیل اعمال ساکت نخواهیم ماند و مبتکران آنها را معرفی و افشاء خواهیم کرد. ما مانند گذشته هوشیارانه همه ی کوشش هایی را که برای دست اندازی به نام سازمان ما شده و می شود زیر نظر داریم و در صورت لزوم اقدام به افشاء این اعمال و مرتکبان آنها خواهیم کرد.
اگر چنانکه در بالا یادآوری شد رسانه های رژیم مطابق وظائف امنیتی خود این جعلیات را همدستانه منتشر می کنند انتظار ما از رسانه های متعلق به تشکل ها و نیروهای سیاسی که مدعی جدایی از رژیم ولایت فقیه و بیگانگی با آن هستند، یا دست کم ادعای هواداری از حقیقت را دارند، این است که مانند آنها عمل نکرده پیش از کسب اطمینان از مراجع موثق و رسمی ما درباره ی اصالت اسنادی که درباره ی سازمان ما به دستشان می رسد به انتشار آنها مبادرت نکنند و در صورت بروز چنین اشتباهی نیز دست کم تکذیب نامه های ما را منتشر سازند.
آنان لابد می دانند که جبهه ملی ایران در داخل کشور از آزادی بیان لازم برای افشاءِ اینگونه اعمال خصمانه درباره ی خود برخوردار نیست و در بسیاری از موارد این وظیفه بر عهده ی کنشگران شناخته شده ی دیرین آن در خارج از کشور، که سازمان های جبهه ملی ایران در اروپا ـ سازمانی که تأسیس آن به پنجاه و چهار سال پیش می رسد ـ، آنها را نمایندگی می کند، قرار می گیرد.
۲۳ خرداد ۱۳۹۶

سازمان های جبهه ملی ایران در اروپا

دکتر علی راسخ افشار، دکتر پرویز داورپناه، علی شاکری زند، مهندس مهدی مقدس زاده.

محمد نوریزاد: دستور آتش به اختیار رهبری به بسیجیان بسیار خطرناک و نشانه تلاطمی عظیم در نظام است

محمد نوریزاد در ۲۴مین تحلیل هفتگی از شبکه جهانی »دُرّ تی وی «حملات تروریستی تهران که در مجلس شورا و حرم آیت الله خمینی روی داد را محکوم کرد، و آنگاه به سخنان روز گذشته رهبر نظام پرداخت و گفت، این که رهبری دستور »آتش به اختیار «میدهد بسیار خطرناک است و نشانه این است که کفگیر سیاست نظام به ته دیگ خورده و غوغا و تلاطمی عظیم در نظام در جریان است. محمد نوریزاد گفت اگر حملات تروریستی واقعا کار داعش باشد پیامش به مردم ایران این است که این حملات خروجی سکوت مردم ایران نسبت به مردم سوریه،غزه، لبنان، بحرین، نیجریه، عراق و تمام کشورهایی است که نظام حاکم برایران با مداخله وضعیت آن کشورها را به آشوب کشیده است. محمد نوریزاد در بخش دیگری از این برنامه به بالا گرفتن اختلافات میان نظام حاکم برایران و عربستان پرداخت، و گفت این اختلافات تنها به ضرر دو کشور است و هم اکنون زمانی است که مسئولان نظام باید خردمند باشند و آرامش پیشه کنند، و با »نرمش قهرمانانه «از این بحران خارج شوند، همچنین مردم باید سطح مطالبات خود از نظام را در ارتباط با حفظ آرامش در کشور و منطقه بالا ببرند.

۹ خرداد ۱۳۹۶

FacebookTwitterGoogle+BalatarinPri
ntEmail

دادگاه انتظامی وکلا شادی صدر، وکیل سابق دادگستری و فعال حقوق بشر را به صورت غیابی محاکمه و او را به "انجام عمل خلاف شان وکالت" متهم کرده است. شادی صدر در واکنش به این اتهام نامه سرگشاده زیر را خطاب به کانون وکلا نوشته است:

شادی صدر

شادی صدر: امروز در حالی این جملات را می‌نویسم که ساعاتی پیش محاکمه غیابی‌ام در شعبه اول دادگاه انتظامی وکلا به پایان رسیده است بدون اینکه تا همین لحظه بدانم دقیقا به دلیل چه کاری و مستند به چه استدلالی به "انجام عمل خلاف شان وکالت" متهم و به دلیل آن محاکمه شده ام. در کیفرخواست رنگ و رورفته ای به امضای امیر حسین آبادی، رییس کانون وکلای دادگستری مرکز، که به ضمیمه احضاریه به آخرین نشانی‌ام در تهران ارسال شده، هیچ توضیحی درباره دلایل و مستندات اتهام من نیست. به این ترتیب، حتی اگر در ایران بودم نیز باید در محاکمه ای شرکت می‌کردم که تمامی حقوق اولیه من به عنوان متهم نادیده گرفته شده بود. محاکمه ای که روندش مرا بسیار یاد روند محاکمات دادگاه انقلاب می اندازد. جایی که به بیشتر متهمان دلایل و مستندات اتهامات‌شان اعلام نمی‌شود و احکام از پیش و توسط ماموران نهادهای امنیتی مشخص شده‌اند. در چنین شرایطی چطور می‌توانم از خود درباره اتهامی که نمی دانم چیست و شاکی آن کیست و ساخته و پرداخته کدام نهاد یا فرد امنیتی یا غیر امنیتی است دفاع کنم؟!

نامه کانون وکلا به شادی صدر در مورد صدور کیفرخواست علیه او

اما این قضیه، سئوال هایی فراتر از محدوده پرونده و حق دفاع من را به ذهن می آورند:

- ما با کانون وکلایی مواجه هستیم که رییس و هیات مدیره‌اش، تنها از میان لیست کسانی انتخاب می شوند که از فیلتر نظارت استصوابی قوه قضاییه رد شده است. فیلتری که در تمام سالیان گذشته، بسیاری از وکلای شریف و مستقل داوطلب عضویت در هیات مدیره را "فاقد صلاحیت" اعلام کرده است. آیا چنین کانون وکلایی اساسا می‌تواند قدرت یا تمایلی به دفاع از حق دفاع و منافع صنفی اعضایش داشته باشد یا اینکه با وزش هر بادی، هر چند خُرد، به سمت قدرت خم می‌شود؟!
- به واسطه کارم، هر روز با افرادی سر و کار دارم که به دلیل فعالیت های مدنی، فرهنگی و اجتماعی خود احضار، دستگیر، متهم و محاکمه می شوند و احکام حبس طولانی مدت می‌گیرند. در جای جای این روند، اصول دادرسی منصفانه و حق دفاع این شجاع ترین انسان های هنوز باقیمانده در آن سرزمین نقض می شود بی آن‌که اعضای هیات مدیره کانون وکلا، به عنوان نهادی که قرار بوده مدافع حق دفاع شهروندان باشد، به خود زحمتی برای انجام وظیفه‌شان در یافتن سازوکاری برای اعاده حق برخورداری آن‌ها از وکیل و دفاع مستقل بدهند. آیا از چنین کانون وکلایی می شود انتظار داشت که به رعایت اصول دادرسی منصفانه برای همگان، از جمله وکلایی که در دادسرای انتظامی قضات "پرونده دار" می شوند اعتقاد و التزام داشته باشد؟

و شرم آورتر از همه این‌که، من در حالی به عمل خلاف شان وکالت متهم می‌شوم که مرتضی اشراقی، عضو هیات مرگ همچنان عضو این کانون وکلاست. اشراقی به همراه رییسی، پورمحمدی و نیری، مسئول اعدام هزاران زندانی سیاسی استان تهران در تابستان ۱۳۶۷ است؛ زندانیانی که یا در حال گذراندن سال های پایانی محکومیت خود بوده‌اند و یا حتی محکومیت‌شان تمام شده بوده است. با وجود اینکه با انتشار نوار جلسه آیت الله منتظری با اعضای هیات مرگ، دلیل غیرقابل انکاری مبنی بر دست داشتن اشراقی در امری که نه فقط به قول منتظری بلکه به رای بلند پایه‌ترین حقوقدانان بین المللی، "جنایت" و "جنایت علیه بشریت" است، اشراقی هنوز در دفتر خود در خیابان استاد نجات اللهی تهران مشغول به کار است. چرا و چگونه ادامه فعالیت وکالتی او از نظر رییس هیات مدیره کانون وکلا و دادسرا و دادگاه انتظامی کانون، "عمل خلاف شان وکالت" نبوده و نیست؟

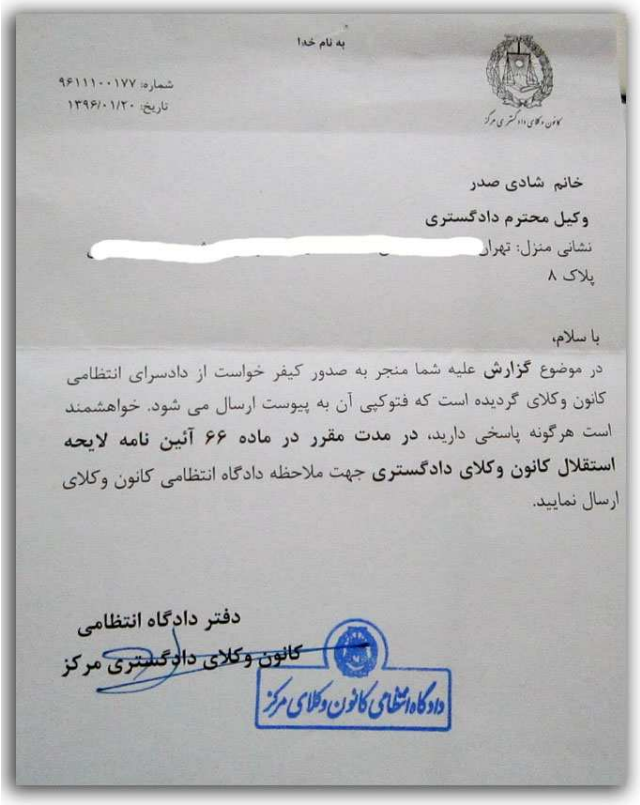

به نام خدا

شماره: ۹۶۱۱۱۰۰۱۷۷
تاریخ: ۱۳۹۶/۰۱/۲۰

خانم شادی صدر
وکیل محترم دادگستری
نشانی منزل: تهران
پلاک ۸

با سلام،

در موضوع **گزارش** علیه شما منجر به صدور کیفر خواست از دادسرای انتظامی کانون وکلای گردیده است که فتوکپی آن به پیوست ارسال می شود. خواهشمند است هرگونه پاسخی دارید، **در مدت مقرر در ماده ۶۶ آئین نامه لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری** جهت ملاحظه دادگاه انتظامی کانون وکلای ارسال نمایید.

دفتر دادگاه انتظامی
کانون وکلای دادگستری مرکز

دادگاه انتظامی کانون وکلای مرکز

شادی صدر: »من در حالی به عمل خلاف شان وکالت متهم می‌شوم که مرتضی اشراقی، عضو هیات مرگ همچنان عضو این کانون وکلاست. اشراقی به همراه رییسی، پورمحمدی و نیری، مسئول اعدام هزاران زندانی سیاسی استان تهران در تابستان ۱۳۶۷ است.«

البته این قدیمی ترین تشکل مدنی در ایران، روزهای تاریک تر از این هم داشته است. روزهایی که پس از انقلاب ۵۷، کانون اشغال شد؛ روزهایی که توسط یکی از همان اشغالگران، گودرز افتخار جهرمی، حقوقدان دوره اول و دوم شورای نگهبان، تصفیه و پاکسازی و بعد هم به شکلی که تنها نامی بدون محتوا از آن باقی مانده بود، اداره شد؛ روزهایی که بهترین وکلای این مملکت و موسسان انجمن‌های حقوق بشری، در فهرست های چند ده تایی که از سوی دادستان انقلاب در روزنامه ها چاپ می شد، از وکالت محروم شدند؛ روزهایی که اعضای هیات مدیره و حتی منشی کانون، بازداشت شدند و با پاهای مجروح از شلاق، سالهای زیادی را در زندان اوین سپری کردند؛ یا مجبور شدند بعد از ماه‌ها زندگی مخفی، به تبعید بروند.

من نیز خود را در ادامه نسل وکلای تبعیدی تصویر می کنم. وکلایی که درد طرد شدن از سوی هم صنفی‌هایشان، رنج رانده شدن از جایی که آجرهایش با حق عضویت‌هایشان بالا رفته و درد زخم خوردن از آن که قرار بوده پشت‌شان بایستد را چشیده‌اند.

اما راستش وقتی کمی از درد زخمی که جایش برای همیشه باقی خواهد ماند، فاصله می گیرم، به این نتیجه می رسم که محکوم شدن و محروم شدن از سوی چنین کانون وکلایی، برای من سند افتخاری خواهد بود در آینده ای که روزی فرا خواهد رسید. روزی که از تمامی کسانی که مورد ظلم و بی عدالتی واقع شده اند، اعاده حیثیت و عذرخواهی شود و همه کسانی که مسئول یا همدست آن تباه‌کاری‌ها بوده اند، مورد پاسخگویی قرار گیرند. روزی که شاید من دیگر زنده نباشم اما این کلمات، زنده می مانند تا شهادت دهند.

تا رسیدن چنین روزی، من علاقه ای به عضویت در چنین نهادی ندارم. بنابراین دفاع من تنها یک جمله است:

"ریاست شعبه اول دادگاه انتظامی وکلا بدینوسیله خواستار آنم که پروانه وکالت اینجانب شادی صدر، وکیل پایه یک دادگستری را ابطال نمایید.

شادی صدر
۷ خرداد ۱۳۹۶
کارشناس ارشد حقوق بین الملل و وکیل سابق دادگستری در تبعید"

FacebookTwitterGoogle+BalatarinPrintEmail

انشای پسر بچه آلمانی به پدر رفتگرش :

پدر عزیزم من به خوبی میفهمم که بسیار با شرف است آنکس که انسان باشد و بین آشغالها نان پیدا کند تا آن کس که آشغال باشد و بین انسانها نان پیدا کند.

این متن برنده جایزه آلمان شده است.

وقایع خرداد ۶۰ و حذف اولین رئیس جمهور در آینه حق

حاکمیت ملی

(بخش نخست)

محمدجعفری

انقلاب ۵۷ بیگمان هنوز پرده‌های ناگفته بسیار دارد و بسیار باید صبور بود تا حقایق گوناگون این زلزله بزرگ سیاسی و دینی و فرهنگی رونما شوند. هرچند بیش از چهار دهه از آن روزها می گذرد ولی برای نسلی چون من که در لحظه لحظه دوران انقلاب داروندارش را در آن میدان به قافله سیاست واگذار کرده بود تکان دهنده است. به همین دلیل شرکت در گفتگوهای مربوط به این واقعه ملی و بل جهانی بزرگ را همواره واجد اهمیت دانسته ام و خود را با تمام وجود به آن متعهد می دانم. به این باورم که بدون تحقیق و تفحصی همه جانبه در باره این رویداد تاریخی، گذار ایران به مردمسالاری و دولت حقوقمدار امکان پذیر نیست. راه ما به ایران آزاد و مستقل که در آن آزادی و حقوق وکرامت انسان اصل است، فارغ از هر دین و رنگ و جنسیت و قومیت و امثالهم، به ناچار از گذرگاه، همچنان ناشناخته، انقلاب ۵۷ می گذرد- چه قائل باشیم به ضرورت یک انقلاب و دگرگونی بنیادین تازه تر و چه بگوییم همان تجربه انقلابی ما را کافی است و باید بفکر اصلاحات به تدریج باشیم- و به نظرمن یکی از مهمترین آنها وقایع کودتای خرداد ۱۳۶۰ است. اینجانب سومین کتاب از سه گانه کتاب خود را »تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۶۰« نام گزاری کردم. در فصل ششم آن کتاب به پنج پرده مختلف کودتا: ۱-بیانیه ۱۰ ماده ای ۲-اعلام تکذیب شکنجه ۳-خمینی مستقیم وارد عمل شد ۴-بستن روزنامه ها و آماده کشت و کشتار و ۵-آخرین پرده عدم کفایت سیاسی. که در اینجا به آن پرداختن نمی شود و علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

ما هنگام اوج گیری انقلاب و در شرف پیروزی آن سرشار از شادی وشور شعف، به ایران باز گشتیم، خوشحال از »بیان پاریس «بودیم که آقای خمینی رهبر انقلاب، مرجع تقلید ، عارف هشتاد و چند ساله در انظار جهانیان به ملت ایران وعده داد که: »ولایت با جمهور مردم است«، »میزان رأی مردم است«، »جمهوری نظیر همین جمهوری فرانسه«، »باید اختیارات دست مردم باشد ...مقدرات هر کس باید دست خودش باشد«، »من برای خودم نقشی جز هدایت ملت و حکومت بر نمی گیرم«، »علما خود حکومت نخواهند کرد. ««رادیو و تلویزیون و مطبوعات باید در خدمت ملت باشد و دولتها حق نظارت ندارند. ... دولت حق نظارت ندارد و شما باید آزادانه کار کنید و حق خود را بگیرید. «و »مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. «و »نابرابری میان زن و مرد نیست «و.... نه تنها ما شاد و خوشحال از »بیان پاریس «بودیم بلکه جهانیان هم به انقلاب ایران بمثابه انقلابی نو و راهگشا برای حل مسائل جهانی به آن می نگریستند وفیلسوفانی چون میشل فوکو که از زبان آقای خمینی »بیان پاریس «را شنیدند، به عنوان پیامبر آزادی، معنویت گرایی جدید در سطح جهانی معرفی شد و برای اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان به عنوان مظهر عدالتخواهی، رشد و حافظ حقوق تمامی آحاد ملت معرفی می‌شود. وی در آغاز هم به قم روان می شود و ظاهرا قصد حاشیه‌نشینی می‌کند و برای تشکیل دولت نیز به سراغ ملیون و مصدقی‌ها (مانند مهندس بازرگان) می‌رود - البته شاید بشود گفت چاره ای هم جز این نداشت که فعلاً جای بحث آن نیست- گر چه در پاریس سئوال و خلجاناتی قبلاً در من پیدا شده بود، اما مرام و افکار و اعمال آقای خمینی تازه از زمان اشغال سفارت آمریکا یا گروگانگیری و انقلاب فرهنگی است که بر امثال من معلوم می شود. شاید در جریان باشید که نقطه اختلاف جدّی ما در روزنامه انقلاب اسلامی نیز از همین دو حادثه مهم آغاز شد.

فکر نمی کردیم و به ذهنمان خطور نمی کرد که جامعه رها شده از سلطه استبداد داخلی و خارجی، استبداد دیگری و یا به قول آقای احمد خمینی، » تا بتی نسازی، بتی را نمی شود از بین برد) « «۱) یعنی اینکه بتی دیگرخارج از دسترس دید جامعه و بدست مرجع تقلید هشتاد و چند ساله که به او بعنوان سمبل معنویت می نگریست، در حال ساخته شدن است. اماهمچنانکه استقبال تودۀ مردم از رهبر یگانه و فرید بود، قدرشناسی رهبرهم از اینهمه فداکاری و جانبازی ملت یگانه و فرید بود و چنانکه شاهد بودیم وقتی رهبر سوار بر اسب قدرت شد گفت: " همه مردم مخالفت کنند، من موافقت میکنم، همه مردم موافقت کنند من مخالفت میکنم." (۲) و دیکتاتوری ولایت مطلقه دینی که بدترین شعبه استبداد است را بر ملت ایران تحمیل کرد و هنگامی که در تهران بر اریکه قدرت سوار شد، حتی به یک مورد از مواردی که در پاریس ودر انظارملت ایران و جهانیان به ملت ایران وجهان وعده داد وفا نکرد و بدون استثنا به تمامی آنها با قدرت پشت پا زد.

ما بدون اطلاع از مسائلی که پشت پرده جهت قبضه کردن قدرت در دست اجرا است، شاد و خوشحال به فعالیت همه جانبه جهت استقرار اهداف انقلاب و »بیان پاریس «به زعم خود پرداختیم. اما بعد از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن و بعد از اندک زمانی در عمل و نظر دیده شد که انقلاب در جهت ضد اهداف »بیان پاریس «و به سمت حذف همه و قبضه کردن قدرت سمت و سو می گیرد. و مشاهده شد که اگر دیر جنبیده شود ملت که صاحب اصلی انقلاب و کشور است به کناری رانده شده و استبداد حاکم خواهد شد.
برای روشن شدن اینکه چرا کودتا علیه حق حاکمیت ملی بود؟ باید گذرا به مهترین وقایع تا سال ۶۰ پرداخت که مهترین آنها از دید من چند واقعه مجلس خبرگان، گروگان گیری، انقلاب فرهنگی و جنگ است.

آقای خمینی و روحانی های حزب جمهوری از این واقعه های مهم بعنوان وسیله ای برای استقرار دیکتاتوری و تثبیت حکومت فقیه، سود جستند و با هر کدام از آن بخشی از جامعه را تحمیق و بخشی را از صحنه حذف کردند. و بی تردید آقای خمینی در این زمینه‌ها با توجه به شم قدرت‌طلبی استثنایی که داشت از هر چهار رویداد برای تثبیت افکار و مرام خویش بهرهٔ وافر برد. به هر چهار رویداد از زاویه کودتا علیه حق حاکمیت ملی باید نگریسته می شود.
با وجود همه اینها چون موفق به قبضه کردن کامل قدرت نشده بودند، در آخرین مرحله دست به کودتا زدند و این آخرین سد ایستاده در مقابل استبداد آقای خمینی، حزب و روحانیت حاکم را از صحنه حذف کردند:

۱-مجلس خبرگان
در مجلس خبرگان اول بود که چهرهٔ استبداد، تحت پوشش اسلام و ولایت فقیه آشکار شد مجلس خبرگان درست همزمان در سالگرد با کودتای در ۲۸ مرداد ماه ۵۸ افتتاح شد. و قرار بود که پیش نویس قانون اساسی که از جمعی از حقوقدانان تهیه شد و دولت وموقت و شورای انقلاب آن راتصویب کرد، و مورد تأیید علما و آقای خمینی هم بود و در آن هیچ بحث و حرفی از ولایت فقیه نیامده بود را مورد بررسی و تصویب قرار دهد. اما در مجلس خبرگان آقای منتظری رئیس مجلس و آقای بهشتی نایب رئیس آن انتخاب شدند ولی در عمل آقای بهشتی نقش رئیس مجلس را بازی می‌کرد. در مجلس خبرگان پیشنهاد قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی به کناری نهاده شد و وسیله آقای منتظری و آیت، بحث تصویب و اختیارات ولایت فقیه به صحنه آمد که بعداً معلوم شد که طرح از دکتر بقایی بوده که بوسیله آیت و اسرافیلیان ابتدا با آقای منتظری مطرح شده و سپس از طریق آیت به مجلس آورده شده است . (۳)
نظر به اینکه ولایت فقیه با اسلام بیانگر قدرت آقای خمینی و دیکتاتوری صلحای آقای بهشتی (۴) هماهنگی داشت آقای خمینی که تا آن زمان از ملیون و آزادیخواهان واهمه‌ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود، زمینه را که مساعد دید سخت بر مخالفان ولایت فقیه تاخت (۵)

اول در یکم مردادماه ۵۸ گفت: ...» این قانون پیش نویس است. پیش نویس هیچ چیز نیست و مهم این است که خبرگان باید خبرگان اسلامی امین، مسلمان، متوجه غرب و شرق، تحت تأثیر غربي و شرقی نباشند، تحت تأثیر مکتبهای انحرافی نباشند.) «۶)
چون از وقت یکماهه مجلی خبرگان گذشته بود در دولت موقت بحث انحلال مجلس خبرگان پیش آمده بود، آقای خمینی در دو سخنرانی جداگانه دولت غیر مستقیم به دولت موقت حمله کرد و سخت به مخالفین ولایت فقیه تاخت.
در تاریخ ۳۰ شهریور ماه ۵۸ در یک سخنرانی در جمع علمای غرب تهران در مورد مجلس خبرگان اظهار داشت: ...»
در مجلس خبرگان به مجرد اینکه صحبت ولایت فقیه شد شروع کردند به مخالفت ... اینها از مجلس خبرگان می ترسند برای اینکه مجلس خبرگان می خواهند ولایت فقیه را اثبات کنند. مجلس خبرگان می خواهند تصویب کنند این چیزی را که خدای تبارک و تعالی فرموده است و اینها از او می ترسند. اینها خیال می کنند چنانچه ولایت فقیه پیش بیاید، قضیه قلدری پیش می آید و دیکتاتوری پیش می آید، در صورتی که در اسلام این حرفها نیست. خیر، اینها حرف می زنند، اینکه می گویند دیکتاتوری پیش می آید، نه این است که ندانند اینطور نیست، لیکن اینها از اسلام متنفرند.)« ۷)
در تاریخ یکم آبان ماه ۵۸، مجدداً در سخنرانی خود، حمله قبلی خود را به کسانی که گفته بودند باید مجلس خبرگان منحل بشود شدید ترکرد و گفت:

»من نمی دانم که این آقایان »باید منحل بشود «چکاره اند که می گویند باید منحل شود؟ ... چون گفتند ولایت فقیه باید باشد و نظارت فقیه باید باشد؟! اینها از نظارت فقیه در امور می ترسند. می گویند قدرتمند می شود فقیه، وقتی قدرتمند شد هرج و مرج می شود ... لیکن مضایقه ندارند که مثلاً که یک قدرتی دست نخست وزیر باشد، یک قدرتی دست رئیس جمهور باشد لیکن معمم نباشد، غربي باشد، هر چه می خواهد باشد . منطق به حسب واقع این، لیکن صورت یک صورت دیگر است. ما می گوئیم که شما می توانید که، یک اقلیت ده نفر، صد نفر، هزار نفری می تواند که حالا بگوید رأی داده است به جمهوری اسلامی، لیکن باید جمهوری باشد، نه اسلامی؟ این »باید «یعنی چه؟ »باید این کار بشود «این باید، این صد نفر، هزار نفر چکاره اند که در مقابل یک ملت »باید «می گویند؟

مجلس خبرگان را مردم تعیین کردند، تهران بیش از دو ملیون به مرحوم آقای طالقانی رأی دادند، بیش از دو ملیون به آقای منتظری رأی دادند، قریب دو ملیون به دیگران رأی دادند، یک ملیون و چقدر به دیگران رأی دادند ... اکثریت آوردند و دیگران در اقلیت بودند، حالا در اقلیت واقع شدند، می خواهند که بگویند نه، رأی اکثریت میزان نیست، باید منحل شود..... شما خیال می کنید که اگر چنانچه منحل شود، اولاً منحل نمی شود، کسی حق انحلال ندارد، خود ملت حق دارند و ثانیاً اگر یک وقت بگوئید که خوب، ما قانون دیگری نمی خواهیم، بس است، شما حق یک همچو چیزی ندارید... و هیچ وقت خیال نکنید که دیکتاتوری در اسلام است، یا دیکتاتوری در روحانیت است. یا دیکتاتوری در اینطور چیزها، ابداً این حرفها در کار نیست، دیکتاتوری در کار نیست. شما دیکتاتوری نکنید، ملت ما دیکتاتور نیستند، ملت ما ها هم دیکتاتور نیستند، علماء ما هم دیکتاتور نیستند. (» ۸)

با این وجود تا اینجای کار هم باز هم بحث از نظارت فقیه را به میان آورد و نه ولایت مطلقه را و با وجودی که در مجلس خبرگان ممکن نشد جلو تصویب ولایت فقیه گرفته شود و با ضرب و زور آقای خمینی و سایر روحانیونی که اسلام را بیان قدرت می دانستند، ولایت فقیه با اختیارات محدودی که بیشتر جنبه نظارتی داشت تصویب شد. با این همه به علت ایستا دگی بنی صدر و مردم تا ۱۶/۱۰/۱۳۶۶ زمان لازم بود تا آقای خمینی بتواند دم از ولایت مطلقه بزند و به آقای خامنه ای رئیس جمهور هم بتوپد که: »ولایت مطلقه را نشناخته ای؟ و ولایت مطلقه یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.« وقتی کار قانون اساسی به پایان رسید و منتشر شد، قرار شد از طریق رفراندوم به تصویب ملت برسد، سیل اعتراضها از جانب آزادرخواهان و بعضی از مراجع بلند شد و آقای خمینی برای خوابانیدن اعتراضها قول داد که اشکالات موجود در متممی که در نظر گرفته می‌شود رفع خواهد شد. و لذا طی پیامی در تاریخ ۷ آذر ۵۸ از مردم خواست که به حوزه‌ها بروند و به قانون اساسی رأی بدهند و اگر اشکالی هم داشت در متمم آن برطرف خواهد شد: »اسلام بزرگتر از آنست که به واسطه یک اشکالی قابل رفع از اساس آن صرفنظر نمائید. اگر اشکالی باشد ممکن است در متمم که در نظر گرفته‌اند رفع شود.) «۹) با وجودی که در آن قانون اساسی ولایت فقیه با اختیارات مشخص گنجانده شده، بود اما می دانیم که میان ولایت فقیه در قانون اساسی اول مصوب ۱۱ آذر ۵۸، و ولایت مطلقهٔ فقیه در قانون اصلاحی سال ۶۸ تفاوتهای مهم و فاحشی وجود دارد، در جدول زیر تفاوت بطور مختصر و مفید قابل مشاهده است..

ولایت فقیه ۱۱ آذر ۱۳۵۸	ولایت مطلقهٔ فقیه سال ۶۸
شرط مرجعیت برای ولی فقیه	حذف شرط مرجعیت از ولی فقیه
رئیس جمهور هماهنگ کننده سه قوه	ولی مطلقه فقیه هماهنگ کننده سه قوه
رئیس جمهورمسئول اجرای قانون اساسی	ولی مطلقهٔ فقیه مسئول اجرای قانون اساسی
ارتباط میان سه قوه از طریق رئیس جمهور	ارتباط میان سه قوه از طریق رهبر
تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع	حذف شورای عالی دفاع و تعیین همه فرماندهان به فرمان رهبر
صدا و سیما زیر نظر مشترک سه قوه	صدا و سیما زیر نظر رهبر
وجود شورای عالی قضایی که نصب رئیس دیوان عالی و دادستان کل-با مشورت قضات دیوان عالی کشور- را بر عهده دارد	حذف شورای عالی قضایی و انتصاب رئیس قوه قضائیه از سوی رهبر
هدایت قوه قضائیه بوسیله شورای عالی قضائی	هدایت قوه قضائیه با رئیس انتصابی قوه
مجمعی به نام مصلحت نظام وجود ندارد	تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام که به جز پنج تن از اعضای حقوقی، رئیس و اعضای آن با حکم رهبر تعیین می‌شوند
سیاستهای کلی هر قوه با همان قوه	سیاستهای کلی قوا در دست رهبر

ملاحظه شد که دو قانون اساسی با هم تفاوتهایی عمیق دارند و لذا مسئولیت پذیرفتن در آن قانون با قانون بازنگری شده بعد از فوت آقای خمینی در سال ۶۸ یکسان نیست. در آن قانون اول امید به بازگشت به آزادی و حقوقمداری از بین نرفته بود، و هنوز حد اقل دریچه ای و روزنه هایی وجود داشت که بشود به اهداف انقلاب و »بیان پاریس «تحقق بخشید و یا نگذاشت استبداد مطلق و قانونی در کشور حاکم شود. به این علت بنی صدر وارد میدان شد. اما بد نیست بدانید که تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸، اهرمهای قدرت در دست آقای خمینی یا حزب جمهوری‌اسلامی که آنهم در زیر کوه آقای خمینی پنهان بود، قرار داشت، عبارتند از:

ـ وجود نمایندگان رهبری در تمام ارگانهای لشکری و کشوری و ارگانهای جدیدالتأسیس که به صورت دولت در دولت وجود داشت.

ـ ائمه جمعه و جماعات و بویژه ائمه نماز جمعه که مستقیم و بدستور آقای خمینی و یا دفتر وی منصوب شده بودند.

ـ ارگانهای جدیدالتأسیس سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی و... که با پوشش آقای خمینی، مدیریت و تصمیمگیری در آنها، در دست حزب جمهوری قرار گرفته بود.

ـ صدا و سیمای جمهوری اسلامی

ـ اکثریت و وزنه سنگین شورای انقلاب که به امر رهبر در دست حزب بود.

ـ امپراطوری مالی بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد و...

ـ گسترش شبکه ایدوئولوژی عقیدتی در ارتش و نیروهای انتظامی وسیله آقای خامنه‌ای.

ـ به مجموعه اینها، اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگانگیری و دولت در دولتی که دانشجویان پیرو خط امام در پوشش آقای خمینی، بوجود آورده بودند باید افزود که این آخری به تنهایی موجب حذف بسیاری و هتک حیثیت، شخصیت زدایی و افترا و تهمت به افراد و محور سیاست خارجی کشور بود و کل سیاست داخل کشور را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده بود.

هر کدام از مجموعه فوق، قدرت بودند و لذا در کشور مراکز متعدد قدرت بوجود آمده بود و هر کدام از مراکز فوق، خودسرانه و غالباً هم تحت پوشش حزب و آقای خمینی عمل می‌کردند. با وجود همهٔ اینها ولی به لحاظ آن قانون اساسی هنوز امکان بازگشت و استقرار حکومت مردمی کاملاً از بین نرفته بود مضافاً اینکه آقای خمینی برای اینکه مردم و مراجع قانون اساسی را به رسمیت بشناسند و در رفراندوم شرکت کنند، وعده متمم قانون اساسی را داده بود.

علت نامزد شدن برای ریاست جمهوری شاید برای بعضی ها این سئوال پیش بیاید که آقای بنی صدر که مخالف ولایت فقیه بود، و در قانون اساسی سال ۵۸ ولایت فقیه تصویب شده بود، پس چرا خود را برای ریاست جمهوری آماده کرد و انتخاب شد؟
چون ماهیت قانون اساسی برای بنی صدر روشن بود که ذو جنبتین است. قبل از اینکه بنی‌صدر رسماً خود را نامزد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بکند، در جلسه‌ای که اینجانب نیز در آن شرکت داشتم و در منزل بهجت خانم خواهرشان برپا شد، مسئله شرکت کردن یا نکردن آقای بنی‌صدر با حضور خودشان به بحث گذاشته شد و جوانب مختلف مسئله مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تا جائی‌که حافظه‌ام یاری می‌دهد، حاضرین در جلسه بالاتفاق موافق نامزد شدن وی بودند. جو غالب این بود که با توجه، به قانون اساسی، اگر ایشان شرکت نکند، زمینه خالی است و از همان ابتداء در کشور دیکتاتوری شرعی قانونی برقرار خواهد شد و اساس جمهوری و آزادیها و حقوق فردی و اجتماعی از ریشه نابود می‌شود. امّا با شرکت ایشان که امید به پیروزی فوق‌العاده بالاست، ممکن است با کوشش و تلاش جلو دیکتاتوری قانونی و شرعی گرفته شود. پس بنی صدر خوب به وضعیت قانون اساسی آشنا بود، تنها چیزی را که نمی‌دیده و یا به ذهنش خطور نمی‌کرده اینکه: دست خود آقای خمینی در جریان تصاحب قدرت و استقرار دیکتاتوری است.

حال چرا کودتا؟
حال که وضعیت کشور تا حدودی روشن شد، از یکطرف کوشش همه جانبه برای حذف تنها سد مانع انحصاری قدرت و از طرف دیگر کشور در جنگ خانماسوز بود. روحانیت حکم بنا به قول بهشتی که گفته بود از گروگان گیری باید به عنوان آتو علیه ریاست جمهوری استفاده کرد و از جنگ که می رفت در خرداد سال ۶۰ با صلح به نفع ایران خاتمه پیدا بکند. با کودتا از آن جلوگیری شد و جنگ مدت ۸ سال ادامه پیدا کرد.
۱- گروگان گیری و نقض حاکمیت ملی و کودتا علیه حق حاکمیت ملی
نظر به اینکه موضوع بحث حذف اولین رئیس جمهور در آینه حق حاکمیت ملی است. حقیقت این است که بنی صدر فدای حفظ حق حاکمیت ملی شد. چرا؟ گروگان گیری و نقض حاکمیت ملی گروگان گیری از جمله مسلوب الاختیار کردن بانک مرکزی و قوه قضائیه برای اجرای یکطرفه قرار داد الجزایر را در پی داشت و عامل اصلی جنگ تحمیلی به ایران شد.
حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم برای حذف بنی صدر و یا او را به یک رئیس جمهور تشریفاتی تبدیل و قدرت را قبضه کنند از گروگان گیری به عنوان آتو استفاده کردند و با جمهوریخواهان مخفیانه وارد معامله شدند. و چون بنی صدر آماده همکاری در این قراداد با آنها نشد، برای حذفش دست به کودتا زده شد.
کارتر در یک نطق برای اولین بار از طرح مخفی ریگان برای آزادی گروگان ها پرده بر داشت و »طرحهای مخفی «ریگان را برای آزادیی گروگان ها به طرح های مخفی نیکسون طی جنگ ویتنام در سال ۱۹۶۸ تشبیه کرد و گفت هنوز هم کسی از این طرح ها مطلع نشده است. (۱۰) و چه نیک کارتر گفته که طرح های مخفی ریگان برای آزادی گروگان ها را نیز کسی از آنها مطلع نخواهد شد که درست از آب در آمد. داستان کامل این معامله همچنان یک سر دولتی است و این به خاطر دستوری است که جرج بوش درروز اولین ریاست جمهوری خود درسال ۲۰۰۱ ، امضاء کرده و انتشار آن را ممنوع اعلام کرده است. جمهوریخواهان در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری خود در سال ۱۹۸۰ با ملاهای ایران ارتباط برقرارکرده و با یکدیگر توافق کردند که بعد از آزادی گروگان ها طبق قرار، در خفا آمریکا اسلحه به آنها سرازیر خواهد کرد. «و چنین نیز شد. (۱۱) از جمله مسائلی که در متن بیانیه الجزایر آمده است، پذیرش و قبول حکمیت است که بنا به گفته صریح آمریکایی ها، بیانیه را آمریکایی ها به آنها دیکته کرده اند. آقای سید محمود کاشانی سرپرست هیئت داوران ایرانی در دیوان داوری لاهه (۱۲) ، که همه اسناد و مدارک را در اختیار داشته صریح و آشکار می گوید: »مسؤلان وزارت خارجه آمریکا صریحاً و کتباً اعلام کردند که این بیانیه ها را ما نوشتیم و ایرانی ها فقط امضاء خودشان را زیر آن گذاشتند.) «۱۳
وی مطلب مهم دیگری فاش می کند و می گوید:
»در سال ۱۳۵۹ بیانیه های الجزایر به امضاء رسید. آقای »بهزاد نبوی «از طرف ایران بیانیه ها را امضاء نمود و»وارن کریستوفر «نماینده رئیس جمهور آمریکا نیز بیانیه را امضاء کرد. این بیانیه موقعی که امضاء شد متن انگلیسی آن دو امضاء داشت ولی متن فارسی اش یک امضاء بیشتر نداشت. این از شگفتی های قرارداد بین المللی است که یک نسخه آن دو امضاء دارد و یک نسخه اش یک امضاء که فقط ایرانی ها امضاء کرده اند. شما از این، حدیث مفصل را بخوانید.) « ۱۴) چند ماه بعد (از امضاء قرارداد. ن) مسئولان وزارت خارجه آمریکا »صریحاً و کتباً اعلام کردند که این بیانیه ها را ما نوشتیم و ایرانی ها فقط امضاء خودشان را زیر آن گذاشتند. «(گروگان گیری ص ۲۷۶)

اما در همان موقع روحانیت حاکم به رهبری آقای بهشتی و هاشمی رفسنجانی و آقای خمینی از مفاد کامل آن از قبل مطلع بودند و به همین جهت است که آقای بهزاد نبوی در آن جلسه سری مجلس از جمله گفت: در آینده خواهند گفت که ما قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده ایم و این که آقای بنی صدر ریاست جمهور علیه دولت و من اعلام جرم کرده است، در حقیقت اعلام جرم علیه روحانیت و آقای خمینی است چرا که من تنها به خواست و نظر امام (ره) تن به این مسئولیت دادم و اگر بگذاریم که این مسئله تعقیب بشود نه تنها من بلکه روحانیت و دولت و آقای خمینی باید بروند. یکی از دوستان آقای بهزاد نبوی برایم گفت، »آقای نبوی بعد از امضای قرار داد الجزایر به همکار و دوست خودمان آقای سیف الله ابراهیمی گفته بود که به ما گفتند و منهم قرارداد الجزایر را که بعداً خواهند گفت قرار داد وثوق الدوله امضاء کردم .) «گروگان گیری ص ۲۴۹)

آقای بهزاد نبوی امضاء کننده قرارداد الجزایر نه تنها در آن جلسه سّری مجلس اظهار می دارد که وی در نقش کارگزار روحانیت و آقای خمینی عمل کرده است بلکه در نامه خود به آقای هاشمی تصریح می کند که در نقش کارگزار عمل کرده است: »مسئولیت خطیر مذاکره و امضاء بیانیه الجزایر را در حالی پذیرفتم که جنابعالی نظرات اینجانب را در باره آزادی گروگان ها در آن شرایط می دانستید و تنها به خاطر اطلاع از خواست و نظر امام (ره) تن به این مسئولیت داده و در عین حال افتخاری برای زندگی سیاسی و اجرائي خود کسب کردم.) «۱۵)
چنان خوار و ذلیلانه بود که حتی هنوز که هنوز است حاضر به افشای اسناد مبادله شده توسط آقای بهزاد نبوی و مطالب عنوان شده توسط وی و سایرین در جلسه سری مجلس نشده اند و با وجودی که در سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ آقای هاشمی قول داد که در موقع مناسب نوار آن جلسه سری را پخش خواهند کرد، هنوز آن موقع مناسب فرا نرسیده است.
چون بنی صدر که حاضر به همکاری و امضای چنین قرداد ننگین وثوق الدوله نبود و علیه رجائی و بهزاد نبوی در دادگستر اعلام جرم کرده بود، برای اینکه اسرار مگو فاش نشود و از افکار عمومی مطبوعات و قطع شود، سرانجام با بستن فله ای روزنامه ها و کودتا در خردا د ۶۰ ، جلو آشکار شدن بیشتر آن گرفته شد.
قرارداد الجزایر و حکمیت یا کاپیتولاسیون
قرار داد الجزایر و حکمیت و تبصره ۲ الحاقی به لایحه حکمیت و تعهداتی که آقای نبوی داده بود و در ۸ ماده آن را امضاء کرده دقیقاً نقض حاکمیت ملی و به منزله پذیرش مجدد قانون کاپیتولاسیون در جمهوری اسلامی ایران است. گفته های مسئولان دادگاه لاحه صریح است که آقایان رجایی و بهزاد نبوی امضاء کننده بیانیه که ایرانی ها هیچ کاره بوده و فقط بیانیه را امضاء کرده اند و ریش و قیچی دست آمریکا بوده که از طریق الجزایر، ایرانی ها آن را امضاء کرده اند. با امضای این قرارداد از بانک مرکزی و قوه قضائیه ایران مسلوب الاختیار شد و هم اصل دفاع از مصونیت دولتی است صرف نظر شده بود و این نقض حکمیت ملی بود (۱۶)

جنگ و گروگانگیری
بعد از گروگان گیری و اشغال سفارت در ۱۳ آبان ۵۸، و حل نشدن به موقع بحران گروگان گیر، آمریکا چندین بار مستقیم و غیر مستقیم با اخطار شدیدالحنی ایران را به اقدامات نظامی تهدید کرد. مصلحین از جمله آقایان آیت الله منتظری، بازرگان، دکتر سحابی، بنی صدر ، به آقایان خمینی و سران روحانی می گفتند که ممکن است کشور درگیر جنگی بشود و آقای خمینی و سران روحانی توجه نمی کردند. مدتی قبل از شروع جنگ، آقای صادق قطب زاده وزیر امور خارجه طی نامه ای به آقای خمینی اطلاع داد که براساس اطلاعات واصله از چند منبع، چنانچه بحران گروگان گیری حل نشود، کشور با یکی از همسایگانش درگیر جنگی فرساینده و خانمانسوزی خواهد شد که عواقب وخیمی برای کشور در بر خواهد داشت. عراق زمانی به ایران حمله کرد که تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگان گیری ایران حمایت کرد. در رابطه با گروگان گیری کارکنان سفارت و اشغال سفارت آقای رفسنجانی نیز اذعان دارد که »نگهداری اینها اشغال سفارت آمریکا که در حقیقت خاکش بوده.) «۱۷) یک اجماع جهانی علیه ایران بوجود آورد. (۱۸)
در یک چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و روسیه شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام در حمله به ایران گردید.
لاجرم حقیقت آنست که ریشه اصلی حمله عراق به ایران در اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان گیری نهفته است و خسارت جنگ، خسارتی است که در اثر گروگان گیری به کشور زده شده است.
صدام با سکوت روسیه شوروی و چراغ سبز آمریکا و فراهم شدن اجماع جهانی علیه ایران وقتی به ایران حمله کرد که فکر می کرد در عرض یکهفته بخش های وسیعی از کشور را اشغال خواهد کرد و دولت سرنگون شده و دولت دست نشانده زمام امور را در دست خواهد گرفت و فاتح قادسیه دیگری در تاریخ بنام وی ثبت خواهد شد. اما بر اثر مقاومت دلیرانه و همه جانبه ملت ایران به زودی متوجه شد که محاسبه اش غلط از آب در آمده است. دولت های اسلامی، کشورهای غیر متعهد و شخصیت های غیر وابسته جهانی واسطه شدند تا صلح بر قرار گردد. عربستان به ایران پیغام داد که نگذارید، هر چه ما و شما پول و امکان داریم خرج اسلحه بشود و ما حاضریم برای خاتمه جنگ ۴۰-۳۰ میلیارد دلار خسارت به ایران بپردازیم. هیئت های مختلف میانجی صلح با ایران و عراق وارد مذاکره شدند و دفعه آخر بعد از ٦ ماه جنگ در فروردین سال ۶۰ هیئت کنفرانس اسلامی به تهران آمد. (۱۹)

اگر چه به هنگام حمله نظامی همه جانبه (هوائی، زمینی و دریائی) عراق به ایران، بدون استثنا همه زعمای جمهوری اسلامی، آن را جنگ نیابتی خواندند که صدام به نیابت از آمریکا به ایران حمله کرده است. اما ۲۵ سال بعد از جنگ آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب »بسوی سرنوشت «کارنامه سال ۱۳۶۳ خود در دو نوبت تأیید کرده که صدام به نیابت آمریکا جنگ را علیه ایران آغاز کرده است: »اینکه فرمودید برای شما روشن شده که حزب بعث عراق و شخص صدام به نیابت آمریکا جنگ را علیه انقلاب اسلمی ایران آغاز کرده است، کشف و اظهر این مطلب مایه امید است ولی دیر فهمیدن یا گفتن شما مایه تأسف) «۲۰)

و یا باز آقای رفسنجانی در یاداشت جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳ می نویسد: »در منزل بودم در این روز شبکه تلویزیونی إ بی سی ایالات متحده برنامه خود موسوم به "نایت لاین" را به موضوع اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اختصاص داده بود. در این برنامه آقای سعیدی رجائی خراسانی نماینده دائم ایران در سازمان ملل، حسین شیخ الاسلام معاون سیاسی مزارت خارجه، جودی پاول سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر، ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران و دو تن از گروگان ها بنامهای مورهند کندی و باری روزن شرکت داشتند. مهمترین موضع حاصل از این برنامه، اظهارات سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر و اعتراف به نقش آمریکا در وقوع جنگ تحمیلی بود: جودی پاول در پاسخ در باره سخنان شیخ الاسلام در باره اهمیت تسخیر لانه جاسوسی گفت: وقتی ایشان از افتخار آنچه انجام داده اند، به خود می بالند، بهتر است کمی مکث کنند و فهرست تلفات را مطالعه بفرمایند که دهها هزار نفر از هموطنان ایشان کشته شده اند. بعد از ذکر نام هر یک از آنها، وی می تواند بگوید که آنها به حماقت من کشته شده اند.) « ۳۱) و همهٔ اینها حقیقت غم انگیزی است که در کشور ما و به خاطر قبضه و یک کاسه کردن قدرت بوقوع پیوسته است.

قرارداد و سند افتخار؟
آقای بهزاد نبوی مدعی است: »بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است «ویا »ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان گیری به خاک مالیدیم «و یا آقای رجائي نخست وزیر که گفت: »ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان بزرگترین مسئله تاریخی را حل نماییم « و یا »و ما یک بار دیگر نشان دادیم که قادریم بزرگترین مسئله تاریخ را حل کنیم و به دنیا ثابت کنیم که یک کشور انقلابي و مکتبي به اتکاء به ایدئولوژی خود می تواند در مقابل ابر قدرتها بایستد. ما با گروگان گیری به بزرگترین دستاوردهای سیاسی در تاریخی اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم.) «۳۲). آیا انسان از حق ندارد از خودش و آنها بپرسد:
بهتر نبوده و نیست که بجای رجز خوانی و ادعا و قهرمان سازی، مجموعه عمل را در معرض افکار عمومی قرار می دادید و می گفتید ای ملت:: این سند افتخاری است که برای شما به ارمغان آورده ایم . معمولاً قهرمانان نظامی، سیاسی، اقتصادی و... وقتی برای ملت خود افتخار می آفرینند، آن افتخار را در معرض دید عموم ملت قرار می دهند و با تشریح جزئیات عمل انجام شده، ملت را با خود به صحنه های مختلف نبرد برده تا ملت از مشاهده صحنه های قهرمانانه و افتخار آفرین، به وجد و شادی در آید. در حقیقت سند افتخار مورد بحث مجموعه بیانیه الجزایر(سه قرارداد مختلف) و ضمائم آن و اسناد ومدارک حکمیت و دادگاه مرضی الطرفین لاهه است که میدان نبرد شما با آمریکائیان به حساب می آید. انتشار این مجموعه، نشان دهنده عمل قهرمانانه و افتخار آفرین و چگونگی حل پیچیده ترین، مشکل تاریخ است. نه تنها در ۳۶ سال قبل، به هنگام امضاء قرارداد الجزایر و اجرای آن شهامت و جرأت پیدا نکردید که با خود و ملت خود راست باشید و آنها را برای اطلاع عموم منتشر سازید، حتی از انتشار نوار جلسه سری مجلس که آقای نبوی در آن چهار ساعت سخنرانی و بعضی از اشخاص را متهم کرد، نوار آن سخنرانی و بحث نمایندگان از دید رئیس جمهور منتخب ملت و عموم مردم که دانستن آن حق همه است، پنهان و سری ماند. مجموعه قرارداد الجزایر و ضمایم آن که صحنه عمل قهرمانانه شما است، همچنان سری و جزء اسرار دولتی بشمار می آید. این هم نوع جدیدی از خلق عمل قهرمانانه سری و پنهانی جمهوری اسلامی است.

اگر این مجموعه انتشار پیدا کرده بود، دیگر لازم به رجز خوانی و ادعا نبود. محققین و پژوهشگران با در دست داشتن اسناد و مدارک جزئیات آن را به فیلم کشیده و نظیر فیلمهای مستند تاریخی و... به معرض تماشای عموم قرار می دادند.

تا به حال در طول تاریخ مشاهده نشده است که اعمال افتخار آفرین و قهرمانانه را از دید عموم مردم مکتوم نگه دارند؟ اما قریب به تمام اعمال خائنانه سعی شده است که از دیدها مخفی بماند مگر اینکه به نحوی مطلعین در زمانهای بعد آن را فاش کرده باشند. و چون این قرارداد نقض حاکمیت ملی و به منزله پذیرش مجدد قانون کاپیتولاسیون بود، بنی صدر از دولت به علت تخلف از قانون اساسی و حقق حاکمیت ملی علیه دولت و بهزاد نبوی اعلام جرم کرد و پرونده در شرف به جریان افتادن بود که بهزاد نبوی در جلسه سری مجلس گفت: اگر بگذاریم که این مسئله تعقیب بشود نه تنها من بلکه روحانیت و دولت و آقای خمینی باید بروند. این مسئله از یکطرف و ترس وحشت از پیروزی بنی در جنگ و صلح که در شرف انجام بود، وحسین خمینی فاش کرد که آنهائی که »دیکتاتوری صالحه «می خواهند، می گویند: اگر خوزستان برود، و یا حتی یعنی نصف ایران برود بهتر است که بنی صدر در جنگ پیروز بشود و خطش در ایران حاکم بگردد. و در خط اصیل اسلام، انحراف ایجاد کند. (۳۳) برای اینکه رازها از پرده بیرون نیفتد، ایجاد »دیکتاتوری صالحه « یعنی کودتا آخرین راه حل بود. ادامه مطلب در آخرین قسمت بحث دنبال می شود.

محمد جعفری
mbarzavand@yahoo.com

یادداشت و نمایه:
۱-پاریس و تحول انقلاب...، ص ۳۲۴
۲-سخنرانی آقای خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰.

۳-پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، انتشارات برزاوند، ۱۳۸۳، ص ۲۷۱ و ۲۷۴.
۴- روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ، ص۳۵۵ و سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۳۲۹.
۵-صحیفه نور، رهنمودهای آقای خمینی، جلد ۱۰، ص ۲۷ و ص ۳۶ ــ ۳۳.
۶- اطلاعات، چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۵۸ ، شماره ۱۵۹۱۹، ص ۳.
۷- صحیفه نور، رهنمودهای آقای خمینی ، ج ۱۰، ص ۲۷.
۸- همان مدرک ص ۳۶ ــ ۳۳.
۹- تقابل دو خط، ص۲۳، به نقل : اطلاعات، شنبه ۱۰ آذر ۵۸، شماره ۱۶۰۱۵، پیام امام همه‌پرسی قانون اساسی.
۱۰- کیهان، دوشنبه ۵ آبان ۵۹ ، شماره۱۱۱۲۷، ص ۱۰ کارتر و ریگان.
۱۱- The Imperium,s Quarter century by Robert Pary January ,۲۰ ۲۰۰۶ و گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۲ ۳ ۲و ۳ ۳ ۲.
۱۲- آقای سید محمود کاشانی اولین سرپرست هیئت داوران ایران در دیوان لاهه بعد از امضا قرارداد الجزایر در سال ۱۳۵۹است که از جانب آقای رجایی نخست وزیر به این سمت منصوب شده و مدت چهار سال، سرپرستی آن را بعهده داشته
۱۳- شنود اشباح، رضا گلپور مروری بر کارنامه سازمان انقلاب اسلامی، ص ۲۹۱ ، به نقل از روزنامه کیهان مورخ ۱۶ خرداد ۱۳۸۰ -- سرپرست هیئت داوران ایرانی در دیوان داوری لاهه.
۱۴- همان سند. و گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۲۵۳ و۲۵۴.
۱۵- پیشگامان اصلاحات، حمید کاویانی، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۲۹۰۰ قسمتی از نامه آقای بهزاد نبوی به تاریخ ۵/۲/ ۱۳۷۱ به هنگام ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و فعالیت و صلاحیت خود از کاندیدای نمایندگی چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی
۱۶- اصل دفاع از مصونیت دولتی است. به موجب قانون مصونیت دولت های خارجی مصوب ۱۹۷۶ قرارتأمین قبل از صدور حکم دادگاه تنها در صورتی معتبر است که دولت خارجی صریحاً از مصونیت صرف نظر کرده باشد. به این علت حال که دستور لغو قرارتأمین از دارایی های مسدود شده ایران صریحاً صادر شده است طبق اصل دفاع از مصونیت دولتی، مدعیان خصوصی نمی توانستند یک دولت خارجی را تحت تعقیب قرار دهند. و متاسفانه آقایان جاهل به امور بین المللی و حقوقی با پذیرفتن ادعاهای دادگاهی علناً از این حق مصونیت خارجی صرف نظرکرده اند. (sole Jurdication)و (specifically) و (A g r e e m e n t) یعنی صلاحیت انحصاری در متن قردادر گنجانده شده است دعاوی ناشی از قراردادها ی تعهد آور فیمابین که در آن قراردادها مشخصاً رسیدگی به دعاوی مربوطه و صلاحیت انحصاری دادگاه های صالحه ایران در پاسخ به موضع مجلس باشد از این امر مستثنی هستند: به نظر من کلمات مشخصاً (specifically) و (sole Jurdication) با دقت کامل و از طرف آمریکا انتخاب و به منظور به حداقل رساندن صلاحیت محاکم ایران در بیانیه گنجانده شده است.۷۶ با این ترفند، حتی یک مورد هم دیده نشده است که دادگاه ها و محاکم ایران بتوانند در آن دخالت کنند. آقای دکتر مولایی شاید توجه به این مسئله نداشته و یا در موقع مصاحبه بذهنشان خطور نکرده است که آن دو کلمه sole ,specifically Jurdicationاز باب این که کار از محکم کاری عیب نمی کند آورده شده و الا با تغییر تبصره ۱ به تبصره ۲ به طور کلی همان موارد استثناء را هم از دادگاه های ایران سلب کرده است و به همین علت شما حتی یک مورد به عنوان نمونه ندیده اید که به دادگاه های ایران مراجعه شده باشد بلکه با تبصره ۲ که در ذیل آورده می شود ، حاکمیت ملی ایران را نیز نقض کرده و با وجویکه بند ۷ ماده ۲ از منشورسازمان ملل متحد صراحت دارد که »هیچیک از مقررات منشور سازمان ملل متحد را مجاز نمی دارد که در کارهایی که اساساً مربوط به صلاحیت ملی یک کشور است مداخله کند و اعضاء سازمان را مجبور نماید که کارهایی از این قبیل را طبق طریقه ای که درمنشور مقرر است تسویه کنند « اختیار محدود قوه قضائیه را به طور کلی به داوری بین المللی سپرده است. و آیا کسی می تواند باور کند که یک گروه بین المللی بیشتر از خود ما حافظ منافع ملی ما خواهد بود ؟
۱۷- انقلاب اسلامی، سه شنبه ۱۵ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۳، ص ۸، رئیس مجلس شورای اسلامی
۱۸- ر.ک به نامه سر گشاده منصور فرهنگ سفیر وقت ایران در سازمان ملل متحد به مجلس شورای اسلامی، انقلاب اسلامی، یکشنبه ۹ شهریور ۹۵، شماره ۳۴۱، ص ۲ .
۱۹- بنا بر این آن کسانی که می گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامی و در صدد از بین بردن آن بود، در صورتی که حق را به آنها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتی داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه ها را از وی سلب کنیم و بهانه ای بدست وی ندهیم و یا اینکه بدست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهانی علیه خود باشیم؟ طبیعی است که در چنین حالتی عقل سلیم و آزادی خواهان و وطن خواهان روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار می کردند. هیئت صلح کشورهای غیر متعهد، هیئت صلح سازمان کنفرانس اسلامی. چند روز بعد از شروع جنگ هم یاسر عرفات بعنوان واسطه و میانجی به تهران آمد اعضای این هیئت عبارت بودند از: احمد سکوتوره رئیس جمهور گینه، یاسر عرفات رئیس کمیته اجرائي سازمان آزادی بخش فلسطین، ضیاء الرحمان رئیس جمهور بنگلادش، ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان، حبیب شطی دبیر کل کنفرانس اسلامی، حاج داوود رئیس جمهور گامبیا، تنکو احمد وزیر خارجه مالزی، مصطفی ایناس وزیر خارجه سنگال و بولنت الدا اسد نخست وزیر ترکیه. این هیئت چندین مرحله به تهران و بغداد سفر کردند و پیشنهادات هر دو کشور را به اطلاع یکدیگر می رساندند.
۲۰- بسوی سرنوشت، رفسنجانی، ص ۵ ۶ ۵.
۲۱- همان سند، ص ۳۶۳و۳۶۴.
۲۲-گروگان گیری، ص ۲۸۸ ؛ به نقل از: کیهان، ۲۵ دی ۵۹، شماره ۱۱۱۹۲، ص ۱۰ مذاکرات مجلس در دفاع از لایحه حکمیت. و انقلابب اسلامی، پنجشنبه ۲ بهمن ۵۹، شماره ٦٥٤، ص۱۲ از سخنان آقای رجائي با گروهی از اعضای انجمن های اسلامی شهرستان آمل.
۲۳- تقابل دو خط ۳۵۹، به نقل از: انقلاب اسلامی، دوشنبه ۲۵ اسفند ۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۲

سید هاشم خواستار:

چرا دیوانه را به زندان میبرید که اسرارتان را آشکار کند؟

دوست دوران دانشگاهیم اقای محمد رضا بیات71 ساله به تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت نود وشش دستگیر که خانواده اش گفتند رسانه ای نکنم. اما بتاریخ سه شنبه هفدهم اردیبهشت با وثیقه ی 40 ملیونی و 4 سال حبس ناقابل و 80 ضربه شلاق ازاد شد تا در داددگاه تجدید نظر چه حکمی بدهند. جریان از این قرار است که جزوه ای 8 صفحه ای نوشته که این حکومت ادامه ی همان دیکتاتوری سلطنتی شاه است و ربطی به اسلام ندارد و ....که در بازار زنجان پخش میکند...

دو دیوانه:اقاي محمد رضابيات68ساله و ورودي سال52 دانشگاه اروميه وازدوستان مذهبي زمان دانشجويي كه باتعداد ديگري ازدانشجويان از نوع چپ ومذهبي با رژيم شاه مبارزه ميكرديم.مبارزات در حدي بود كه چنانچه گرفتار ساواك ميشديم.چند ماهي زندان ويا يك ترم ودو ترم محروم وبعضي مواقع هم از دانشگاه اخراج ميشديم.كه اينجانب بخاطر اعتصابات ارديبهشت 54 دوترم از تحصيل محروم شدم.در سال 55 فارغ التحصيل وبه سربازي رفتم. اما بيات در سال 56 فارغ التحصيل وچون قبلا سربازي رفته بود، در اموزش وپرورش استخدام ومعلم شد.با انقلاب 57 اقاي بيات علارغم اينكه پدرش روحاني وبرادرش نيز روحاني كه بعدا نماينده ي مردم زنجان در مجلس شوراي اسلامي ميشود،با رژيم جمهوري اسلامي مخالفت كه درسال59 حكم به 1سال تعليق در اموزش وپرورش ميگيرد وسرانجام بعد از حوادث سال60 در سال 62 رسما از معلمي اخراج ميشود.شوهر خواهرش حجت الاسلام مرتضي محمودي رئييس دفتر ايت الله شريعتمداري درسال59 توسط روحانيون حامي حكومت در قم ترور ميشود.بعدا خواستند با دادن ديه رضايت خانواده را جلب كنند كه قبول نمي كنند.در سال 60 خواهر همسرش خانم شهلا عبدي دانش اموز دبيرستان و17 ساله به جرم داشتن يك سه راهي كه دوست همكلاسيش به او داده تا نگهداري كند دستگير وبعد از 17 روز اعدام ميشود. نامه ي شهلا از زندان به خانواده كه در ان نوشته بود:به گلدانها اب دهيد.و برايم كفش كتاني به زندان بياوريد دل هر انساني را به درد واشكش را در مي اورد.(از خانواه ي بسيار محترم عبدي وبيات قبلا عذر مي خواهم.)زمان اعدام گلوله اي به انجايش زده كه هميشه اين سئوال برايم وجود دارد كه اگربه او تجاوز نكرده اند چرا گلوله را به انجا زده اند؟؟بيات هر كجا براي گذران زندگي كاري حتي در بخش خصوصي پيدا ميكند عوامل حكومت نمي گذارند.به ناچار در سال64 زن وبچه را رهاودل به دريا مي زند كه از مرز ايران وعراق از طريق كردستان از كشور خارج شود كه در بانه دستگير ميشود.از بانه به سقز منتقل ميشود.ميگويد در زندان سقز صداهاي فرياد وشكنجه وگلوله كه انسانها را اعدام ميكردند انقدرزياد بود كه يك شب برابر 20 سال بر من گذشت. در ان شب حداقل 10 نفر رااعدام ميكنند.به زندان زنجان منتقل ميشود.در زنجان دو باز جو داشته كه حرفهاي بر حقش چنان بر انها اثر كرده كه براي هميشه دادگاه انقلاب را رها مي كنند.بيات از شكنجه هايش بسيار ميگفت:در راهروي دادگاه انقلاب سقز در حاليكه چشمانش بسته بوده چنان مامور همراهش مشتي به سرش مي زند كه ميگويد هرموقع به يادش مي افتم برق از سرم مي پرد.در زندان زنجان درسقف سوراخي بود كه به طريقي بازحمت بسياردقيقه اي خيابان راكه زندگي درجريان بود گاه گاهي نگاه ميكرديم.يك نوبت پاسداران زندان متوجه شدند كه همبنديم از سوراخ خيابان رانگاه ميكنند. اورا بردندوچنان شكنجه دادند كه فريادهايش در تمام زندان مي پيچيد.وبه اسمان بلند بود.چند كلمه اي براي زندانبانان نوشتم كه شما پاسدار اسلام،چرا چنين زنداني را مي زنيد؟مرا بردند ودستهايم را بادستبند از پشت به هم بستند.در سلولي كه 80 در80 سانتيمتر بود انداختند.48 ساعت بدينصورت بودم.در شبانه روز3 نوبت براي غذا ودستشويي بمدت 15 دقيقه باز ميكردند.وغذا واب در اين مدت هيچ نخوردم.چنان درد در دستان وتمام بدنم مي پيچيد كه اگر مي توانستم خودكشي مي كردم.در بر گشتن به بند تمام زندانيان سياسي وعادي به خاطر مقاومتي كه كرده بودم برايم دست زدند.

بیات سر انجام به 4سال زندان محکوم میشود.در تابستان67شاهد کشتار زندانیان بوده میگوید تنها از اطاق انها 15 نفر را برده واعدام میکنند.فردي به نام داوودي مهندس دامپروري هنگام بردن مرتب به من میگفت بیات برایم دعا کن ، بیات برایم دعا کن ، وبیات میگوید شما را به زندان جدید که ساخته اند میبرند.بعدا معلوم شد اعدام شده.دانش اموز راهنمايي 14 ساله به نام حسن که اورا درس میداده تا دیپلم بگیرد اعدام کردند.در زنجان 700 نفر را اعدام میکنند سال60 اعدام وهمسرش از زنجان خانم مهندس زهرا مطلبي با دو فرزندش ازاده واحسان به اروپا پناهنده میشوند.سعید مراءت از فرقان واهل تهران و مرتضي نبي اللهي ازفرقان وتبريز اعدام مي شوند.مهدي مقتدري از جهرم واز مجاهدين خلق وعباس قبادي از امل واز مجاهدين خلق وقادر قرباني از اردبيل و از راه کارگر وسيروس قصيري وجعفر تکان تپه از کردستان واز حزب دموکرات کردستان دردهه ي 60 اعدام ميشوند.البته دوستان ديگري که مشترك نبودند نيز اعدام شدند:مانند سيد گلاب حاضر شدن در ايستگاه هاي كارگران روز مزد به كارگري مي رود.اوبراي صرفه جويي درهزينه ها شب ها در بيابان مي خوابد.ميگويد:يك نوبت سه شب پشت سر هم تاصبح نخوابيدم وروز كارگري كردم.تا كنون دوكتاب نوشته واقايان خميني وخامنه اي رابا شهامت نقد كرده.وتا جاييكه توانسته با سي دي پخش كرده.نيروهاي امنيتي ميدانند كه بيات در زندگيش ترس و مرگ نمي شناسد،ودرصورت زندان،كتابهايش مشهور خاص وعام ميشود كه او را دستگير نميكنند.هر زمان بنده كه به

در حاليكه حتي 1 ترور صورت نمي گيرد.درسال67 بيات بخاطر پدر وبرادرش از اعدام نجات پيدا مي كند.در زمستان 67 بعد از 4سال از زندان ازاد ميشود.سال 68 در اداره ي منابع طبيعي چالوس استخدام ميشود. اما درسال73بخاطر قبول نداشتن ولايت فقيه مجددا اخراج ميشود.در سال75 با قبولي فرزندش در دانشگاه فردوسي مشهد تمام اعضائ خانواده به مشهد مي ايند.وخاطرات براي هر دوي ما مرور وزنده و از سرنوشت دوستان مبارز در رژيم شاه اگاه ميشويم:مسعود حاجيان معلم واز تهران واز مجاهدين خلق حيدري خورميزي از خاش كه از كشاورزي اروميه به پزشكي اصفهان تغيير رشته داد ومسعود معدنچي از دوستان زمان سربازي در شهر عجب شير واز تهران واز مجاهدين خلق وحسن رحيمي از قم ومعلم ودانشجوي الهيات دانشگاه فردوسي مشهد واز مجاهدين خلق كه در زمان دانشجويي رابط دانشگاه مشهد ومن در دانشگاه ارومیه بود وهمه در دهه ي 60 اعدام شدند.بيات درسال 75 در شركت طوس اب مشهد استخدام ودر سال76 بخاطر قبول نداشتن ولايت فقيه باز اخراج ميشود.بيات به تنهايي تهران رفته وبا زندان رفته وازاد ميشوم اوبه من تلفن زده وچقدر مي خندد وكيف مي كند كه من زندان رفته ام.البته انقدر معرفت دارد كه فوري به ديدنم بيايد.وقتي دو ديوانه به هم مي رسند حال دو ديوانه تماشايي است.اي ازادي بهايي بس سنگين براي تو مي پردازيم.ما را نترسان كه اين بهاء را هر چقدر باشد براي بدست اوردن ازادي پرداخت خواهيم كرد.زنده باد زندان تا بر قراري دموكراسي.

عبدالعلی معصومی: شعری به لهجهٔ مشهدی

طبله عطار

شیخ احمد بهار

شیخ احمد بهار از شاعران معروف خراسان بود که به زبان فارسی و لهجهٔ مشهدی شعر می سرود. او از بنیانگذاران »انجمن ادبی خراسان «بود که از بهترین محافل ادبی ایران بود و شاعران و ادیبانی چون ملک الشّعرای بهار (پسرعموی شیخ احمد)، ایرج میرزا و استاد فروزانفر در آن شرکت داشتند. در شعرهایی که به لهجهٔ مشهدی می سرود، »داش غُلُم « تخلّص می کرد. از جملهٔ آنهاست بیت زیر:

«داش غُلُم گفته که زنهای وطن رو نگیرن
مثل آبی که به یک جو مِمَنه، بونگیرن«

احمد بهار ۱۷ ساله بود که انقلاب مشروطه به پیروزی رسید. او از مجاهدان پرشور صدر مشروطه بود و در پیدایش و ادامهٔ فعالیت حزب دموکرات خراسان نقش داشت. این حزب با سیاستهای روس و انگلیس در ایران، سرسختانه، مبارزه می کرد. شیخ احمد بهار، به همین جرم سالهایی از عمرش را در زندان و تبعید به سربرد.

او در سال ۱۲۹۶ شمسی روزنامهٔ «نوبهار» را انتشارداد و از طریق آن به افشای نقش استعماری روس و انگلیس پرداخت. سرمقاله های روزنامهٔ »بهار « با عنوان »کُرزُن چه می گوید؟ «در افشای قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله، نخست وزیر وقت، با انگلیس نقشی مؤثر داشت و در تهییج افکار عمومی مردم خراسان علیه این قرارداد ننگین بسیار کارساز بود، به طوری که انگلیسی ها از قوام السّلطنه، حاکم خراسان، خواستند که روزنامه اش را توقیف کند و خود او را به زندان بیندازد.

شیخ احمد پس از یک ماه و نیم حبس به تهران و سپس به خارج از ایران تبعیدشد. بهار چندسالی را در شهرهای قفقار و عثمانی، ازجمله در استانبول، در غربت و تنگدستی گذراند. او در تبعید نیز دست از سرودن و نگارش اشعار و مقالات سیاسی برنداشت و سرانجام نیز به رغم مخالفت انگلیسیها در زمستانی سرد، از راه قفقاز به ایران برگشت و در تهران اقامت گزید.

بازگشت او همزمان بود با روی کارآمدن رضاخان سردارسپه و زمزمهٔ تغییر سلطنت و برقراری جمهوری. او و ملک الشّعرای بهار و میرزاده عشقی و چندتن دیگر از آزادیخواهان، علیه تغییر قانون اساسی، که آن را پیش درآمد دیکتاتوری می دانستند، به مبارزه پرداختند. اینان شعرها و مقالاتشان را در روزنامهٔ »قرن بیستم «میرزادهٔ عشقی انتشار می دادند.

در اردیبهشت ۱۳۳۰ که دکتر محمد مصدق به نخست وزیری رسید، شیخ احمد بهار را به سِمَت رئیس کل دفتر نخست وزیر منصوب کرد که نشانهٔ کمال اعتماد مصدق نسبت به وی بود.

شیخ احمد بهار در ۱۴ بهمن ۱۳۳۶ شمسی، بر اثر بیماری قلبی در ۶۸ سالگی درگذشت و در »ابن بابویه «در کنار مزار شهیدان ۳۰ تیر۱۳۳۱ به خاک سپرده شد.

شیخ احمد بهار از کوشندگان راه آزادی زنان بود. شعر زیر، که به لهجهٔ مشهدی است، از شعرهای او در این زمینه است:

»کوشش برای آزادی و تأمین حقوق زنان«

ای روزا[1] هرجا مُرُم [2] صحبت مایه[3] خَلَه جان[4]
ریش مَردا [5] به خدا مینِ[6] حَنایَه[7] خَلَه جان
داش غُلُم واز[8] به مین روزنَمَه هایَه[9] خَلَه جان
روزنَمَش[10] واز ای روزا[11] وقف زنایَه[12] خَلَه جان
نِمِفَهمُم [13] دیگه واز ای چه کُلایَه[14] خَلَه جان

یَرَگی[15] حُقَّه دَم از صحبت و از کار مِزنه[16]
روزنَمَش از همه جا حرف و گپ مارْ مِزنه[17]
حرفِ مارِه[18] به سر کوچه و بازار مِزنه
حرف قحطه که مِیَه[19] اسم زَنارْ[20] جارْ مِزنه؟
نِمدِنُم[21] هوش و حواسش به کجایَه خَلَه جان

ای بهار حرف و گپش بی سر و بی پایَه خَلَه
عمّه زینب مِگه[22] ای دشمن ماهایَه خَلَه
دشمنیش از همی حرفاش، همه، پیدایَه[23] خَلَه
حُسنِ خوبی شَه[24] که ای یَکّه و تنهایَه خَلَه
به خدا ای یَرَگه خیلی بِلایه[25] خَلَه جان

رو به بالا مِرِه[26] واز طالع و اقبال زَنا
خَلَه جان خوب مِخَنَه[27] واز ای روزا فالِ زَنا
خوب مُجُنبِه[28] خَلَه جان گوش و دم و یالِ زنا
همه کار دست زنایَه، همه چیز مال زَنا
کار عالم، همگی، دست زنایَه خَلَه جان

ما زَنا در کف هر سُفله اسیریم چرا؟
تابع شهوت هر مرد شریریم چرا؟
روز و شب دستخوش آه و نفیریم چرا؟
در جوانی همه افتاده و پیریم چرا؟
عیش ما بی خبرا عین عزایَه خَلَه جان

تا یِکی دستخوش سُخره و بیغاره[29] شویم
کاش از این زندگیِ پر ستم آواره شویم
که چنین گفته که ما این همه بیچاره شویم
بهتر این است که چندی ز پی چاره شویم
قسمت ما تو مِگی ظلم و جفایَه خَلَه جان؟

کاشکی از یک افقی طالع ما سر بِزنه[30]
به دل سُخته [31] ما سوزن و نیشتر بِزنه
به سر مردای[32] بد، گلّه[33] و خنجر بِزنه
شو اگه شوی مویه، ای خَلَه پرپر بِزنه
درد مور[34] مرگ همی کوفتی[35] دوایَه خَلَه جان

کار شوم[36] هر شو[37] و روز، پوشت حموم[38] چار بُجُلَه[39]
شو و روز هوش و حواسش پی ساز و دُهُلَه
کی به فکر مو و ای چارتا بچهٔ [40] مثل گلّه[41]
مختصر، ای پسرهٔ بی سر و پا خیلی خُلَه
دشمن جون مو و ای بچه هایَه خَلَه جان

هفته هفته خَلَه، یک جو[42] نونِ قاقُم[43] نِمِدَه[44]
یک ریزهٔ [45] کُنده[46] بِری[47] زیر اُجاقُم نِمِدَه
مِره تنها مِخوابَه [48] را[49] به اتاقُم نِمِدَه
شو و روز جیز مِزنُم[50]، کوفتی طِلاقُم نِمِدَه
همی کارا به کجای حکم خدایَه خَلَه جان؟

پسرهٔ هرزه به دنبال خُلی[51] رِفتَه مِگن
رفته تیرون و شَگرد [52] هُتُلی[53] رِفتَه مِگن
مثل خانا خَلَه، کوفتی، فُکُلی رِفتَه مِگن
رنگ تارش خَلَه جان زرد و گلی رِفتَه مِگن
نِمدِنُم[54] واز دل او پیش کیایَه[55] خَلَه جان

کَفَن مرگ به ما بهتر از این رخت بود
تختهٔ غُسل[56] بسی بهتر از این تخت بود
شوی بد، آفت جان زن بدبخت بود
از چنین مهلکه جان بردن زن سخت بود
بخت ما بیچَرَه ها[57] خیلی سیایَه[58] خَلَه جان

اُف بر این طالع و اقبال، خدایا مددی
آه از این شوهر و این حال، خدایا مددی
تا کی از قافله دنبال، خدایا مددی
حقّ زن‌ها شده پامال، خدایا مددی
به زَنا[59] تا به کی این ظلم روایَه[60] خَلَه جان؟

پانوشت ها:
[1]این روزها [2] می روم [3] صحبت ما هست [4] خاله جان [5] مردها [6] میان [7] حنا است [8] دوباره [9] روزنامه ها است [10] روزنامه اش [11] باز این روزها [12] زن ها است [13] نمی فهمم [14] این چه کلاهی است، این چه حقه ای است.

---

[15] یارو، طرف مربوطه [16] می زند [17] حرف ما را می زند، صحبت ما را می کند [18] حرف ما را [19] می آید [20] زن ها را [21] نمی دانم

---

[22] می گوید [23] از همین حرف های اش پیداست. [24] از خوبی آن است که .... (البته حسن در مکالمه مزبور زائد است و عوام از بی اطلاعی می گویند و می نویسند) [25] بلا است

---

[26] می رود [27] می خواند [28] می جنبد
[29] سرزنش، طعنه

---

[30] سر بزند [31] سوخته [32] مردهای [33] گلوله [34] درد مرا [35] کسی که به بیماری کوفت (سیفلیس) مبتلاست.

---

[36] شوهرم [37] شب [38] پشت حمام [39] چهار قاب (قاب بازی) [40] چهار تا بچه [41] مانند گل است.

---

[42] به اندازه یک جو [43] نان روغنی که برای صبحانه و چای عصر صرف می شود [44] نمی دهد [45] یک ریزه، یک خورده، یک کمی [46] هیزم [47] برای [48] می خوابد [49] راه، اجازه ورود [50] التماس و درخواست می کنم [51] سبک مغزی و حماقت

---

[52] شاگرد [53] اتولی، شوفر، کسی که اتومبیل دارد. [54] نمی دانم [55] پیش چه کسانی است.

---

[56] مراد تخت غَسّال خانه است [57] بیچاره ها [58] سیاه است
[59] به زنها [60] روا هست.

(فصلنامهٔ »وکیل مدافع«، ارگان داخلی »کانون وکلای دادگستری خراسان«، سال نخست، شمارهٔ دوم، پاییز 1390)

زیبا کلام: عملیات تروریستی داعش در تهران و فرصت طلبی سیاسی اصولگرایان

ختم کلام آنکه ۱۷خرداد یک عملیات تروریستی کور بود همانند سایر عملیات داعش در کشورهای دیگر. این عملیات نه درستی سیاست خارجی تندروها را بر کرسی نشاند و نه از سویی دیگر قلم بطلانی بر سیاست اعتدال و میانه‌روی دولت آقای روحانی کشید، نه برای اماواگرهایی که پیرامون سیاست ما در سوریه به وجود آمده پاسخی به همراه آورد و نه بالاخره توانست دخالت‌های سپاه در امور سیاسی و اقتصادی کشور را توجیه نماید

صادق زیباکلام استاد دانشگاه در یادداشتی تلگرامی درباره ی حوادث تروریستی چهارشنبه با عنوان »داعش را مصادره به مطلوب نکنیم! نوشت:

واکنش برخی از اصولگرایان تندرو به عملیات تروریستی داعش در تهران را می‌بایستی فرصت‌طلبی سیاسی توصیف نمود. آنان از یکسو حوادث تهران را مستمسک حمله به سیاست خارجیِ تنش‌زدایی آقای روحانی و تلاشش در برقراری دیالوگ با غرب (بالأخص آمریکا) قرار داده‌اند و از سویی دیگر، دور جدیدی از حملات به برجام را از سر گرفته‌اند. در این میان و در پاسخ به برخی انتقادات از سیاست ایران در سوریه، به دفاع تمام‌قد برخاسته و بالاخره فرصت را مغتنم شمرده و به پاره‌ای اماواگرها پیرامون دخالت‌های سپاه در سیاست و اقتصاد هم سعی کرده‌اند پاسخ دهند.

هیچ‌کدام این واکنش‌ها معلوم نیست چه ارتباطی با عملیات داعش در تهران پیدا می‌کند؟ اگر آقای روحانی بجای سیاست گفتگو با آمریکا بر سر پرونده هسته‌ای، همان سیاست تند و انقلابی اصولگرایان را ادامه می‌دادند و همچنان بجای لبخند با مشت گره‌کرده و شعار »مرگ بر آمریکا «با غرب روبرو شده بودند امروز داعش به ایران حمله نمی‌کرد؟ البته این نگاه تندروها در عرصه بین‌الملل ناشی از باورهای متوهم برگرفته از تئوری‌های توطئه و فرضیه‌های دایی جان ناپلئونی آنان است. تندروها همان‌طور که بارها گفته‌اند داعش را ساخته‌وپرداخته آمریکا می‌دانند.

همچنان که طالبان، القاعده و ۱۱سپتامبر را هم ساخته‌وپرداخته غربی‌ها تصور می‌کنند؛ بنابراین از دید تندروها عملیات ۱۷خرداد به دستور آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها صورت گرفته. لذا به آقای روحانی دارند انتقاد می‌کنند که تشویق و ترغیب سعودی‌ها به چنگ و دندان نشان دادن به ایران از سوی آمریکایی‌ها از یکسو و عملیات داعش در تهران از سویی دیگر حاصل اعتماد بی‌جای شما به واشنگتن و تلاش‌هایتان در نرمش و تنش‌زدایی با آن کشور بوده است. به‌زعم تندروها هر تلاشی به‌منظور برقراری تفاهم و دیالوگ با آمریکایی‌ها عبث بوده و از سوی آنان به‌منزله وادادگی و عقب‌نشینی تعبیر می‌شود.

واقعیت تلخ آن است که تندروها دارند از نمد ۱۷خرداد کلاه و یا درست‌تر گفته باشیم توجیهی برای سیاست‌های انقلابی‌شان می‌سازند. والا شاهد بودیم که سیاست سر جنگ نداشتن روحانی با آمریکا و احترام متقابل با غرب توانست ایران را از چاه ویل هسته‌ای که اصولگرایان در دوران آقای احمدی‌نژاد کشور را با سر به درون آن انداخته بودند خارج سازد. چاه ویلی که کشور را تا آستانه به خاک سیاه نشاندن کشانده بود. پیرامون سوریه هم همانند سیاست‌های هسته‌ای کشور در آن ۸سال صرفاً نظر مسئولین تاکنون مطرح بوده؛ اما یقیناً روزی اماواگرهایی که امروزه پیرامون سیاست‌های ما در سوریه مطرح هستند علنی‌تر خواهند شد. ازجمله اینکه درنهایت مردم سوریه هستند که پیرامون حضور نظامی ما در آن کشور می‌بایستی قضاوت نمایند.

ختم کلام آنکه ۱۷خرداد یک عملیات تروریستی کور بود همانند سایر عملیات داعش در کشورهای دیگر. این عملیات نه درستی سیاست خارجی تندروها را بر کرسی نشاند و نه از سویی دیگر قلم بطلانی بر سیاست اعتدال و میانه‌روی دولت آقای روحانی کشید، نه برای اماواگرهایی که پیرامون سیاست ما در سوریه به وجود آمده پاسخی به همراه آورد و نه بالاخره توانست دخالت‌های سپاه در امور سیاسی و اقتصادی کشور را توجیه نماید.

خط مورب (Slash)

سایه اقتصادی نیا

اخیراً کاربرد خط مورب (/) در نوشته‌های فارسی زیاد به چشم می‌خورد. این علامت سجاوندی در نوشته‌های فارسی تاکنون، اغلب، دو کاربرد داشت: جدا کردن روزو ماه و سال در نوشتن تاریخ و جدا کردن دو مصراع یک بیت، آن هم برای صرفه‌جویی در سطرهای نوشته‌های دایرةالمعارفی و نشریات، که عموماً حروفچینی ریز دارند و رعایت اقتصاد صفحه در آنها مهم است. از متون ریاضی و کاربردهای خاص در متون مرجع مثل دیکشنری‌ها و فرهنگ‌ها هم که بگذریم، من کاربرد مشخص دیگری برای این علامت به یاد ندارم و هرچه را بوده احتمالاً باید به پای تفنن نویسنده گذاشت.

اما اکنون کار از تفنن‌های نادر گذشته و، به قول روانشاد احمد آرام، به »لوس‌بازی« رسیده است. کاربرد مکرر این علامت در خط فارسی جای بیان سالم را گرفته است و نویسنده، به جای اینکه کمی فکر کند و زحمت بکشد و ارکان جمله را به بهترین وجه ممکن سامان دهد تا منظور به بیان درآید، متصل علامت / را در نوشته می‌چپاند تا بیان الکن خود را مدرن و نو جلوه دهد یا به قول استاد احمد سمیعی با این گونه بدعت‌ها «به بهای ارزان کسب تشخص کند»، غافل از اینکه درواقع ناتوانی خود از بیان صحیح و نگارش سالم جملهٔ فارسی را به نمایش گذاشته است. سالم‌ترین جملات آن‌اند که همانطور که یک فارسی‌زبان به آن می‌اندیشد روی کاغذ بیاید، یعنی، به قول مرحوم ابوالحسن نجفی، به طور طبیعی. آیا یک فارسی‌زبان، که به فارسی می‌اندیشد و متاثر از نحو و نگارش انگلیسی هم نیست، در ذهنش / دارد؟! کاربرد غالب این علامت در موضعی مُد روز شده است که نویسنده می‌خواهد دو کلمه را هم‌سنگ بگیرد. این نُونویسندگان، برای نشاندن دو کلمه به جای یک رکن نحوی، هر دو را می‌نویسند و بین آن یک خط مورب می‌گذارند، به این معنی که خواننده هر دو شق را در نظر بگیرد.

بررسی اغلب نمونه‌هایی که از نوشته‌های مطبوعاتی و مقالات تحقیقی گرد آورده‌ام، نشان می‌دهد نویسندگانی که به این طرز کاربرد خط مورب در نوشتهٔ فارسی بند کرده‌اند، گذشته از اینکه نمی‌دانند چقدر به منظرهٔ خط فارسی آسیب می‌زنند، به سه گروه تقسیم‌پذیرند: یا دچار ضعف منطق‌اند، یا دچار ضعف بیان‌اند، یا لوس‌اند. مثال‌های زیر مقصود را روشن می‌کنند: «از همان شمارهٔ نخست مجله تا امروز شماری از استادان و محققان برجسته در هیئت تحریریه حضور داشته‌اند/ دارند که هریک در حوزه‌ای متخصص و صاحب‌نظر بوده‌اند/هستند.« این مثال ضعف منطق نویسنده را آشکار می‌کند. نویسنده باید می‌دانست که فعل ماضی نقلی (داشته‌اند و بوده‌اند) فعلی است که در زمان گذشته شروع شده و اثر آن تا زمان حال باقی است. بنابراین لازم نیست در کنار ماضی نقلی، زمان حال (دارند و هستند) را هم بیاوریم چون اثر آن ماضی نقلی، خودبه‌خود در زمان حال پیداست. این را فارسی‌زبان از راه درس دستور یاد نمی‌گیرد، چون بی‌سوادان هم می‌توانند منطقاً متوجه موضع کاربرد این فعل بشوند. مثال بعدی آشکار کنندهٔ ضعف بیان نویسنده است: «کسرایی در اواخر سال 1337 حماسهٔ آرش کمانگیر را به شعر آزاد/نیمایی سرود. منظومهٔ او 307 سطر/مصراع دارد... کسرایی از آرمان ملّی آغاز کرده و به آرمان اجتماعی/ انسانی رسیده است...در نمایش‌نامه که فقط یک بخش/ پرده دارد، با این کسان روبه‌روییم... زبانی که نویسنده با سبکی سیّال انتخاب کرده، کهن‌گرا اما پویا، پرجنبش و خواندنی/شنیدنی است.« در نظر داشته باشید که این سه سطر مستخرج از یک مقاله هستند، و حکم تفنن نادر را ندارند. نویسنده به جای "واو عطف"، به جای "یا" و به جای علامت شناخته‌شده و رایج تیرهٔ کوتاه، مکرر از / استفاده کرده است.

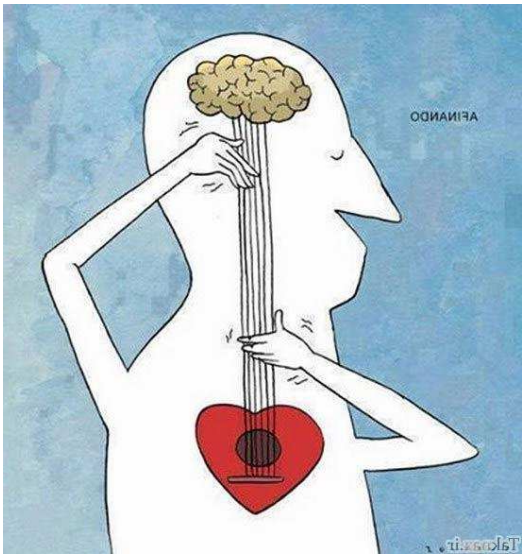

یافتن مثال برای شق سوم، یعنی »لوس‌بازی« سخت نیست. با نگاهی گذرا می‌توانید نویسندگان و مترجمانی را بیابید که به فارسی فکر نمی‌کنند و بنابراین مطابق ساختار طبیعی زبان فارسی هم نمی‌نویسند. فارسی نیندیشیدن، »خودبه‌خود ندارد عیب«، چون به نظر می‌رسد در اثر مجاورت مدام با زبان دوم گاه تقریباً ناگزیر است، اما تغییردادن اجباری و بی‌جهت طبیعت زبان فارسی به نفع زبان انگلیسی حتماً لوس‌بازی است.

Sayeh Eghtesadinia

منبع: صفحه فیس بوک نگارنده

چرا باید ایران را دوست داشت؟

مرتضی مردیها

۰۱ خرداد ۱۳۹۶

محمدعلی فروغی، سیاستمدار ادیب و دیپلمات پژوهشگر برجسته در گفتاری که در یادنامه مدی در بمبئی منتشر شد (۱۳۰۹ خورشیدی) به این پرسش پرداخت که »ایران را چرا باید دوست داشت؟ «و نوشت: »در نظر من علاقه ملیت با احساسات بین‌المللی و وطن‌پرستی و با حب نوع بشر منافات ندارد و به آسانی جمع می‌شود. «وی بر این مبنا چنین نتیجه‌گیری کرد: »ما ایرانی‌ها حق داریم که وطن‌پرست و ملت دوست باشیم، چنان که از خارجیان نیز هر کس درست به احوال این قوم برخورده تصدیق کرده است که وجودش در عالم انسانیت مفید بوده و هست و نسبت به ملت و مملکت ما اظهار مهر و ملاطفت کرده و ما قدر آن مهربانی‌ها را می‌شناسیم و منظور می‌داریم. «بیش از ۸۵ سال از زمان نگارش این سطور می‌گذرد و حالا بحث ناسیونالیسم یکی از داغ‌ترین مباحث روز روشنفکری ایرانی است، در حالی که برخی چون جواد طباطبایی و شاگردانش تمام قد از آن دفاع می‌کنند و با روایتی که ارایه می‌کنند، حتی از وجود معنایی از ملی‌گرایی در تمام طول تاریخ ایران از عهد باستان تا دوران معاصر سخن می‌گویند، مصطفی ملکیان و همفکرانش به نقد این مفهوم می‌پردازند و در برخی موارد حتی دفاع از آن را غیراخلاقی ارزیابی می‌کنند. تاکید بر این بحث شاید به دلیل شرایطی باشد که این روزها ایران و منطقه درگیر آن است و این پرسش را در ذهن جامعه مطرح کرده که کارکردها و پیامدهای ناسیونالیسم چیست؟ مرتضی مردیها، پژوهشگر فلسفه و اخلاق در گفتاری که در سلسله نشست‌های گفتار اندیشه در حزب اتحاد ملت ایران اسلامی منطقه فارس ارایه شده، بار دیگر پرسش فروغی را مطمح نظر قرار داده و کوشیده به برخی انتقادها به ناسیونالیسم پاسخ دهد و از گونه‌ای به تعبیر خودش ناسیونالیسم معتدل دفاع کند.

تاکید بر نقاط اشتراک به جای نقاط افتراق

مرتضی مردیها در آغاز سخن در مقام بیان دو نکته نخست به گلایه از صنف روشنفکران پرداخت و گفت: نگرانی من در مورد روشنفکران این است که گویی مشتاق‌اند وجوه اختلاف و افتراق خود و همکاران‌شان را مورد تاکید قرار دهند. تنوع و تکثر حوزه روشنفکری البته امری قابل اجتناب نیست، اما به هر حال می‌توان در موارد زیادی افراد را همراه و همیاب تلقی کرد، اما در میان روشنفکران ما حتی کسانی که بیشترین شباهت را با هم دارند، در مواجهه به جای تاکید بر شباهت‌ها، بر نقاط تمایز تاکید می‌گذارند و نوعی یکه پروری و یکه‌شناسی را تعقیب می‌کنند. در حالی که به نظر من بهتر است بر نقاط اشتراک تاکید بگذاریم و جمعیت کثیرتری داشته باشیم و بتوانیم ادعا کنیم آدم‌های متعددی با این تفکر همراه هستند. مشکلی اصلی‌تر زمانی است که نه فقط این تخصیص‌ها صورت می‌گیرد، بلکه با کسانی که همراه نیستند، برخوردارهای نامناسب صورت می‌گیرد. گویی برخی آدم‌ها برای تثبیت خودشان لازم می‌بینند به غیرهمفکران و منتقدان‌شان به شیوه‌های غیردوستانه بتازند. بنابراین آرزو می‌کنم کسانی که تا حدود زیادی در چارچوب‌های فکری مشترک قرار می‌گیرند، دنبال این باشند که مشترکات‌شان را برجسته کنند، به جای اینکه بر موارد اختلاف نظر تاکید کنند و از آنها روایت رادیکال و تقویت شده‌ای ارایه کنند و به‌شدت و حدت به نقد آن بپردازند. نهایتا ما می‌خواهیم دنیا را به جایی بدل کنیم که زندگی در آن آسان‌تر باشد، با این رفتارها دنیا را به جای بدتری بدل می‌کنیم.

در دفاع از ملی‌گرایی گشوده

نکته دومی که مردیها بر آن تاکید کرد، اشاره به کارهای پیشین‌اش راجع به ناسیونالیسم (مثل مقاله تناقض نمای ناسیونالیسم) است: بحث امروز من رد آن مقاله نیست، آنجا پارادوکس‌هایی را به لحاظ نظری در یک تفکر بازنموده‌ام. هیچ‌وقت شیوه و محتوای سخن گفتن من در تعارض میهن‌دوستی نبوده است. البته همواره در مواجهه با مباحث قوم‌گرایانه تاکید کرده‌ام که این علایق باید به سمت علایق ملی‌گرایانه باز باشد و آن را رقیب خودش نبیند، همچنین معتقدم رویکردهای ملی‌گرایانه نیز باید نسبت به جهانی شدن گشوده باشد. بنابراین نه اعتقادم این بوده که قومیت‌ها باید در هویت ملی کاملا ذوب شوند و هیچ اثری از دلبستگی‌های قومیتی خودشان باقی نگذارند و نه معتقد بوده و هستم که وقتی به ملی‌گرایی می‌رسیم، به آخر خط رسیده‌ایم. به نظر من این راه باید باز باشد. مردیها نقد خود را متوجه قوم گرایی رادیکال و ملی‌گرایی رادیکال خواند و گفت: من با هیچ کدام از این دو، همراه و همدل نیستم و الان هم می‌گویم اینکه کسی میهن‌پرستی افراطی یا ناسیونالیسم رادیکال را نقد کند، به این معنا نیست که از وطن دوستی عدول کرده است. همچنان کسانی که حداقل دلبستگی‌شان را به میهن‌شان ابراز کنند، فاشیست یا ناسیونالیست افراطی نیستند. یعنی می‌توان حدودی از ناسیونالیسم و میهن‌دوستی را تعریف کرد که ضمن اینکه نیازهای عاطفی و کارکردی ما را در این زمینه برآورده می‌کند، به ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم نینجامد. این استاد فلسفه همچنین گفت: بحثی که مطرح می‌کنم، اگرچه می‌تواند مستقل تلقی شود، نیم‌نگاهی هم به بعضی از سخنان دوستم آقای ملکیان دارد، یعنی ضمن اینکه بسیاری از کلیات مطالبی که ایشان در این زمینه گفته‌اند را می‌پذیرم، اما برخی حواشی را ذیل بعضی سخنان ایشان عنوان می‌کنم که فکر می‌کنم جای تامل بیشتر دارد.

ناسیونالیسم همیشه تمایزگذار نیست مردیها در ادامه به یکی از انتقاداتی که در نقد ناسیونالیسم گفته می‌شود، پرداخت و گفت: این نقد می‌گوید این همه تقسیم‌بندی و خط کشی و تمایز در دنیای ما وجود دارد، تمایزهای مذهبی، نژادی، قومی، طبقاتی و... چرا باید یکی دیگر به اینها اضافه کنیم؟ ما با این تقسیم بندی‌ها خلایق را فرقه فرقه می‌کنیم و این خوب نیست، زیرا این طوری آنها در مقابل هم دیگر قرار می‌گیرند. من با این نقد موافق نیستم. اولا باید دقت کرد که ناسیونالیسم فقط خط تمایز ایجاد نمی‌کند، بلکه خیلی از خطوط تمایز را نیز محو می‌کند. به عبارت دیگر با ناسیونالیسم جمعیت‌های کوچکی که زمانی مقابل هم صف کشیده بودند، هستی خودشان را در رقابت با یکدیگر تعریف کرده بودند. به عبارت دیگر میهن‌دوستی و ملی‌گرایی در وهله نخست انبوهی از خطوط تمایزی را که همه جا بوده و حتی اهالی یک منطقه کوچک را رو در روی یکدیگر قرار می‌داده، محو کند و کمرنگ کند و از آنها بخواهد در فضای فراخ‌تری به تعامل با هم بپردازند و در این زمینه موفق هم بوده است.

وی گفت: وقتی انقلاب کبیر فرانسه رخ داد، اطلاعیه‌های حکومت جدید به ۵ زبان و ۲۳ لهجه ترجمه و ابلاغ می‌شد، اما بعد از چندی تصمیم گرفتند به یک زبان با لهجه پاریسی اطلاعیه‌ها را منتشر کنند و بدین‌ترتیب ملت فرانسه ساخته شد یا اگر بود، ترمیم و تقویت شد. بنابراین تاسیس ملت به معنای خط‌گذاری‌ها و تمایزگذاری‌های جدید میان مردم نیست، اگر همچنین تمایزی ایجاد شده، کارکردش حل و هضم کردن هویت‌های خرده‌ریزی است که هنوز هم در بسیاری جاها دیده می‌شود.

تفاوت‌ها می‌تواند جذابیت داشته باشد مردیها در ادامه تاکید کرد: صرف خط‌کشی مشکلی ایجاد نمی‌کند، مهم این است که بعد از خط‌کشی آن سوی خط چطور معرفی می‌شود. به عبارت دیگر اگر بعد از خط‌کشی، هر کس که آن سوی خط باشد را به عنوان مخالف و خطر تلقی کنیم، مشکل آغاز می‌شود. برخی فکر می‌کنند ناسیونالیسم می‌تواند مبنای این دیدگاه باشد. اما همیشه می‌تواند این طور نباشد. درباره این ادعا که ما تا می‌توانیم تمایزها را پاک کنیم، تا انسان‌ها هم سویی و هم سنخی بیشتر داشته باشند باید بیشتر تامل کنیم. بالاخره همه آدم‌ها با هم تفاوت دارند و اتفاقا این تفاوت‌ها می‌تواند جذابیت و کارکرد داشته باشد و به نوعی همدلی‌هایی بعد از تفاوت ایجاد کند. آنچه نگران‌کننده است، این است که تمایزها افراد را رودرروی هم قرار دهد. صرف تاکید بر یک تمایز به این معنا نیست که دو طرف باید رویاروی یکدیگر باشند. البته معمولا چنین است که دستجاتی که تمایز را مبنای برخوردارهای رادیکال می‌کنند، سر و صدای بیشتری دارند. اما این بازتاب بیشتر صدای رادیکال‌ها به معنای این نیست که به طور کلی هر گونه تمایزی را منکر شویم. وی گفت: بنابراین به صرف وجود رویکردهای افراطی نسبت به ناسیونالیسم که دیگران را

دشمن تلقی می‌کنند، نمی‌توان کلیت ناسیونالیسم را رد کرد. اینکه کسانی از ملیت دفاع می‌کنند، لزوما به این معنا نیست این افراد می‌خواهند قسمت‌های مختلف دنیا را رویاروی یکدیگر قرار دهند.

ملی‌گرایی معتدل نسبت به قومیت‌ها رئوف است

مردیها سپس لازمه یک ناسیونالیسم معتدل را گشوده بودن و باز بودن نسبت به فراسوهای مرزهای ملیت خواند و گفت: تفکراتی هست که ناسیونالیسمی را معرفی می‌کنند که حایز این ویژگی‌ها است: اولا هرگونه زیر مجموعه‌هایی که برای این ملت وجود دارند را به طور کلی انکار می‌کنند و معتقدند که همه آنها باید در درون این دایره بزرگ‌تر مضمحل شوند، ثانیا این دایره بزرگ‌تر یک بار برای همیشه تعریف شده و در رقابت با دیگر رقبایش تعریف می‌شود و معمولا نیز این رقابت را با نوعی تحقیر و تصغیر و خودبرتربینی جدی تعریف می‌کنند. اینها ویژگی‌های ناسیونالیسم رادیکال است که من با آن موافق نیستم. بر عکس معتقدم یک ملی‌گرایی معتدل نسبت به قومیت‌ها باید رئوف و عطوف باشد و با آنها با مهربانی و سهل‌گیری برخورد کند. یعنی اگر آنها خواستند درجاتی از هویت خود را حفظ کنند، این را بد نداند، مادامی که این هویت‌های قومیتی در مقابل هویت ملی قرار نگیرد و در حد آن نباشد و ذیل آن باشد. از سوی دیگر این ناسیونالیسم متعادل بعد از تعریف ملیت بر رقابت تحقیرگرانه و دشمنانه تاکید نکنند.

مردیها گفت: هر کدام از ما می‌توانیم به عوامل متعددی متوسل شویم و با آنها احساس جمع بودگی و هویت جمعی پیدا کنیم. همچنین می‌توانیم هویت‌هایی برای خودمان تعریف کنیم که با آنها احساس فردیت یابیم. یعنی انسان از سویی دوست دارد خودش را با اوصاف خاصی با دیگران در یک جمع تعریف کند و با این حس وابستگی و دلبستگی یکی از نیازهای روحی‌اش را برآورده کند و از سوی دیگر دوست دارد بر برخی ویژگی‌های فردی خودش تاکید و آنها را به عنوان مبانی هویت فردی خودش تعریف کند. این دو با هم منافاتی ندارد. انسان می‌تواند برای نیاز به حس وابستگی و همبستگی یک هرم هویتی ایجاد کند، یعنی در جاها و اشکال متفاوت به درجات مختلف خودش را وابسته کند. این اتفاقی است که در مورد تک تک ما رخ می‌دهد. بنابراین بسیاری از ما در مقاطع مختلف با هویت‌های متفاوت خودمان ظاهر می‌شویم؛ به عبارت دیگر اگر فرد بخواهد با کسانی که هویت ملی را به عنوان بخشی از معیارهای هویتی هم بسته باشد، لازم نیست عین آنها باشد، بلکه کافی است که این معیار ملیت جزو معیارهایش برای حس همبستگی و هویت باشد. ممکن است درجه این حس در افراد متفاوت باشد.

ملیت به مثابه راهی برای تعریف هویت وی گفت: به نظر می‌رسد شاید نتوانیم به کسی ایراد بگیریم که هویت ملی را در راس معیارهایی قرار داده باشد که بقیه هرم ذیل آن قرار می‌گیرند. البته ممکن است این نقد وارد شود که این در راس قرار گرفتن هویت ممکن است فرد را به سمت ناسیونالیسم افراطی سوق دهد. اما اگر از موارد استثنا مثل موردی که فرد بخواهد مثلا خود را به جماعت بزهکاران متعلق بداند، بگذریم، اینکه یک نفر بخواهد یک ویژگی مثل ملیت را در راس معیارهای هویتی خودش ارزیابی کند، محکوم نیست. در مقابل چنین کسی تنها می‌توان ترجیحات خود را بیان کرد. اما نمی‌توان او را محکوم کرد. البته من قبول دارم که کسانی که ملیت را در راس معیارهای هویتی خود قرار می‌دهند، ممکن است بیشتر از دیگران در معرض افراطی‌گری باشند. اما مادامی که به خطر افراط گرایی نینجامد، معماری این شبکه هویتی به دست خود انسان است. بنابراین ما به این حس همبستگی احتیاج داریم، زیرا هم در تعلق‌های جمعی بهتر کار می‌کنیم و هم به نظر حسی نوعی خروج از تنهایی است و به ما امید می‌دهد.

مردیها با اشاره به اینکه معمولا از تعبیر هویت استفاده نمی‌کرده، گفت: این امر به خاطر آن است که در بسیاری از جاها هویت مبنای جنگیدن بوده است، یعنی آدم‌ها برای جنگ هویت می‌خواستند. اما ترجیح می‌دهم از تعبیر حس تعلق یا بستگی استفاده کنم. ما از حس بستگی احساس رضایت می‌کنیم، شبیه آنچه در انگلیسی communityخوانده می‌شود. این حس تعلق به آدم‌ها حس خوبی می‌دهد. بنابراین اگر خطوطی قایل می‌شویم، منافع زیادی هم دارد و نباید فقط از منظر منفی به آن نگاه کنیم. مصداق و مفهوم ملت چندان هم مبهم نیست.

مردیها سپس به دیگر انتقاد وارد آمده بر ناسیونالیسم پرداخت و گفت: این دسته از منتقدان می‌گویند مفهوم ناسیون یا nationقابل تدقیق نیست. من هم این نکته را قبول دارم، کشوری که به نام ایران از آن سخن می‌گویم در طول تاریخ تحولات سیاسی و جغرافیایی مختلفی داشته است. اما به این نقد یا ایراد دو پاسخ دارم؛ نخست اینکه مگر بسیاری دیگر از تعابیر مثل عقل، عشق و... چنین نیستند؟ کدامیک از ما می‌توانیم مفهوم عقل را با دقت تعریف کنیم؟ مفاهیم قبض و بسط دارند و در شرایط متفاوت معانی مختلفی از آنها مراد می‌شود. اساسا یکی از مهم‌ترین کارهای ما (اگر نگوییم مهم‌ترین کار ما) در هر بحث علمی و فکری این است که مواظب باشیم مفاهیم را در حدودی تعریف کنیم، تا مخاطب ما بفهمد این واژه در بحث مربوطه به چه معنایی به کار می‌رود، در غیر این صورت گفت‌وگوی کرها رخ می‌دهد. از این نظر از حیث مفهومی سیالیت و ابهام اختصاص به مفهوم ناسیون یا ملت ندارد. پاسخ دوم اما به وجه مصداقی باز می‌گردد. از حیث مصداقی هم کار دشواری نیست که مصداق یک ملت را نشان داد. البته درست است که ما می‌خواهیم به یک پشتوانه تاریخی طولانی تکیه کنیم، اما نمی‌توانیم بگوییم این پشتوانه تاریخی هیچ نقطه مشترکی نداشته است. بگذریم که حتی اگر نقطه مشترکی هم نباشد، خود این تحول به آن یک هویت یگانه داده است. مهم‌تر از آن اینکه می‌توان گفت الان آنچه در دنیای فعلی از سوی خودمان و دیگران به رسمیت شناخته شده برای اشاره به مصداق یک ملت، کفایت می‌کند.

میهن‌دوستی امری غریزی نیست

مردی‌ها در بیان دیگر ایرادی که بر ناسیونالیسم گرفته شده، گفت: برخی نیز گفته‌اند میهن‌دوستی امری غریزی است، مثل مادردوستی و پدر دوستی و فرزند دوستی و امری که غریزی است، به ویژگی‌های اخلاقی متصف نمی‌شود؛ به عبارت دیگر این نقد ناسیونالیسم را نوعی خودخواهی می‌داند و از این حیث در نقطه مقابل اخلاق قرار می‌گیرد، زیرا اخلاق را با وجود میل و در چارچوب دیگر خواهی تعریف می‌کنیم. این نقد به طور کلی غلط نیست، اما می‌توان بر سر آن چانه زد. ما غرایزی داریم که به طور کلی و عادی غریزه ما محسوب می‌شوند و از این حیث تایید و تکذیب و تحسین و سرزنش در مورد آنها معنی ندارد. اما گاهی تقویت یا تضعیف این غرایز امری اخلاقی می‌شود و موضوع تحسین یا سرزنش. در مورد میهن‌دوستی نیز چنین است. همه ما اجمالا به نحو غریزی حس میهن‌دوستی داریم، اما می‌توانیم آن را تقویت یا رقیق کنیم. این غلظت بخشیدن یا رقیق کردن می‌تواند امری اخلاقی باشد. از این منظر از نظر اخلاقی شایسته است که تقویت حس وطن‌دوستی را ترغیب کنیم، به شرط اینکه به وجه افراطی آن منجر نشود.

وی گفت: همچنین در ذیل همین نکته لازم به ذکر است که آن وطن‌دوستی که در ما غریزی است، عمدتا نسبت به خانه یا محله یا نهایتا روستا یا شهری که در آن زندگی می‌کنیم، صورت می‌گیرد و بعید است که ما به صورت غریزی به مرزهایی که میلیون‌ها کیلومتر طول دارد، علاقه داشته باشیم. زیرا متعلق غریزه معمولا امری غریزی است. بنابراین وطن دوستی غریزی به احتمال زیاد شامل ملت در ترجمه nationنمی‌شود، بلکه اتفاقا به لحاظ غریزی ممکن است فرد از آن گریزان باشد. در نتیجه میهن‌دوستی غریزی عمدتا به حوزه‌های کوچک زندگی آدم‌ها باز می‌گردد، اما میهن‌دوستی در مفهوم ناسیونالیسم به حوزه‌های فراگیرتری باز می‌گردد که اتفاقا غریزی نیست و احتمالا در موارد مرزی و حاشیه‌ای حتی می‌تواند ضد غریزه باشد. همین طور که احساس من این است که همه ملیت‌ها نیز باید فراسوی میهن‌دوستی‌شان، حس خویشاوندی با بنی‌بشر با انسان‌ها داشته باشند که خوشبختانه این حس در جامعه ما کم نیست. در جامعه اینکه حس ناسیونالیسم داریم، ما را به جایی نکشانده که احساس خطر و فکر کنیم ملیت ما را در خودش نگه داشته و رابطه دشمنانه‌ای نسبت به سایر ملت‌ها برقرار می‌کنیم. یعنی مردم ما توانسته‌اند هم هویت ملی و هم هویت قومی و هم هویت جهانی را حفظ کنند. البته ایجاد ارتباط میان اینها نیازمند مدیریت و مهندسی است. ضمن اینکه نحوه این مدیریت در مورد هر فردی با دیگران متفاوت است.

ناسیونالیسم معتدل »می خواهد بهترین ملت باشد مردیها ایراد دیگری که به ناسیونالیسم مطرح شده را این خواند که برخی می‌گویند ناسیونالیسم از ما می‌خواهد یک ملت خودش را برترین ملت در دنیا بخواند. این منتقدان می‌گویند این ادعا هم خلاف واقع است و هم کبر و غرور و در هر دو مورد ناپسند است. وی در مقام پاسخ به این انتقاد گفت: ممکن است کسانی که از ناسیونالیسم دفاع می‌کنند، نگویند که ملت ما برترین ملت دنیاست، بلکه ما می‌خواهیم که برترین ملت دنیا شویم. این ادعا اشکالی ندارد. البته ممکن است گفته شود که این ادعا واقع بینانه نیست زیرا پتانسیل‌های آن وجود ندارد. اما قرار نیست کسانی که ادعا می‌کنند می‌خواهند برترین کشور دنیا شوند، حتما به آن نقطه برسند، بلکه آن یک نقطه نشانی است که این ملت به طرف آن حرکت می‌کنند. بنابراین ادعای نامعقول برترین ملت دنیا بودن را می‌توان با این ادعای معقول و بی‌خطر جایگزین کرد که ما می‌خواهیم برترین ملت دنیا شویم. در مسابقه میان ملت‌ها، همه کشورها تلاش می‌کنند جایگاه بهتری داشته باشند و این رقابت امر بدی نیست.

کارکردهای میهن‌دوستی

مردیها در مقام جمع‌بندی بحث خود به این پرسش پاسخ داد که چرا باید ایران را دوست داشت؟ و گفت: ما باید ایران را دوست داشته باشیم، زیرا هم به لحاظ فردی و هم از نظر جمعی به حس بستگی نیاز داریم، از بستگی خوشحال می‌شویم و لذت می‌بریم. بستگی اعم از وابستگی و همبستگی و هویت است. ما از تنهایی شکایت می‌کنیم و به اشکال متفاوت می‌توانیم بر حس تنهایی خودمان غلبه کنیم، تنهایی فقط فیزیکی نیست و ممکن است فرد در جامعه حس تنهایی داشته باشد. راه معالجه این حس تنهایی تقویت کردن حس بستگی با جمع‌های متفاوت است. یکی از بهترین این جمع‌ها، جمع ملی است که در تمام دنیا بیشتر از هر شیوه دیگری به رسمیت شناخته شده و قابل فهم و درک است.

وی گفت: دومین علت ضرورت دوست داشتن ایران، فایده‌های کارکردی آن است. آدم‌هایی که به یک جمع حس تعلق دارند، از آنجا که کارآمدی آن جمع را چیزی به حساب خودشان تلقی می‌کنند، تلاش بیشتری می‌کنند. حس همبستگی و کارجمعی، کارآمدی مجموعه را از جمع جبری کار تک تک افراد بیشتر می‌کند. به همین شکل اگر ما بتوانیم این احساسی که در عموم افراد وجود دارد را تقویت کنیم و به خودآگاه آوریم، کارکرد بیشتری حاصل می‌شود.

سومین دلیل ضرورت این دوست داشتن، این است که با وجود کاستی‌ها تاریخ کشور ما امری است که می‌توانیم به آن افتخار کنیم. نمی‌گوییم بهترین بوده است و گفتنی هم نیست، نمی‌گوییم نقطه ضعف‌های عجیب و غریب نداشته است. اما اگر فقط زبان و ادب فارسی را در نظر بگیریم، میراثی داریم که در سطح جهان می‌توانیم به آن افتخار کنیم. من نمی‌گویم فرهنگ ادبی ما از فرهنگ ادب انگلیسی برتر است، اما به هر حال میراث آبرومندی است و هم خودمان و هم بسیاری بیرون از این مرزها به این قضاوت رسیده‌اند که به این میراث می‌توان مفتخر بود. یعنی می‌توانیم بگوییم به سفره فرهنگ جهانی در درازمدت تاریخی آورده قابل توجهی داشته‌ایم. الان هم می‌توانیم همان مبانی را تقویت کنیم، تا زمانی که شرایط مساعد شد، تاخیر را جبران کنیم. راه‌حل انکار نیست.

وی در پایان گفت: البته خوب است که ما خودمان را در بدنه جهانی از حیث محبت و غمگساری و درک غرق کنیم، اما ما در ضمن دیگردوستی، خودمان را نیز حفظ می‌کنیم. ما کشوری داریم که بر تفاوت‌ها، هویت‌ها و آورده‌هایش تاکید می‌کند و در مقام رقابت با سایر کشورها بر می‌آید، اما در مقام دشمنی یا تحقیر از سر تفرعن و تکبر با سایر کشورها برنمی‌آید. بنابراین من معتقدم که مسیر خوب و روشنی پیش‌روی ما است. البته ممکن است در حال حاضر شرایط خوبی نداشته باشیم، اما یکی از کارهایی که می‌توانیم در این زمینه صورت دهیم، کار فرهنگی است. البته کار فرهنگی جایگزین کار اجتماعی و سیاسی نیست، بلکه بحث این است که در کنار تلاش‌هایی که در زمینه سیاسی و اجتماعی می‌کنیم، ذهنیت خودمان و دیگران را نیز بهبود بخشیم. یکی از راه‌ها این است که ببینیم پدیده‌ای به نام ملیت و وطن دوستی برای آتیه ما از چه جهاتی فوایدی داشته باشد و دیگران را نیز از این حیث متقاعد بکنیم.

منبع: روزنامه اعتماد

ساخت آهنربای دوبعدی به ضخامت یک اتم!

محققان دانشگاه واشنگتن و موسسه فناوری ماساچوست موفق به ساخت آهنربای دوبعدی شدند.

به گزارش ایسنا و به نقل از دیلی‌میل، آهنرباها نقش بسیار مهم و حیاتی در الکترونیک و فناوری‌های روز ایفا می‌کنند و کوچکتر شدن آنها می‌تواند راه را برای دستیابی به پیشرفت‌های جدید هموار کند و آزمایش‌هایی را که پیش از این غیرممکن بودند را عملی سازد.

محققان دانشگاه واشنگتن و "موسسه فناوری ماساچوست"(MIT)موفق به ساخت یک آهنربای دوبعدی شدند که ضخامت آن به اندازه یک اتم است و می‌تواند انقلابی در عرصه الکترونیک و ذخیره داده ایجاد کند.

این ماده که ساختار شیمیایی آن "کروم تری یدید"(CrI3)است، دارای الکترون‌هایی است که به عنوان آهنرباهای زیراتمی عمل می‌کنند و نیازی به قرارگیری در میدان مغناطیسی نیز ندارند.

محققان متوجه شدند این ماده خواصی دارد که در آهنرباهای سه‌بعدی چندلایه‌ای دیده نشده است.

برای ساخت این آهنربا، محققان یک لایه از کریستال سه‌بعدی "کروم تری یدید" را بریدند و یک لایه دوبعدی از این ماده ایجاد کردند.

این ماده امکان مطالعه‌های جدید در رابطه با مغناطیس اتمی و زیراتمی را فراهم می‌کنند.

آهنرباهای دوبعدی می‌توانند در رایانه‌های کوانتومی نیز مورد استفاده قرار بگیرند و این اتفاق می‌تواند تمام دنیای فناوری را تحت تاثیر قرار دهد.

آیا در این «انتخابات» ملت شکست خورد؟

علی شاکری زند

گره به باد مزن گرچه بر مراد وزد
که این سخن به مثل مور با سلیمان گفت
به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
ترا که گفت که این زال ترک دستان گفت
حافظ

مسیر پیروزی بر جهل و زور از چه مراحلی می گذرد؟

کسانی که امروز هنوز به نام آزادیخواهی و خیرِ ملت از شرکت بخش مهمی از مردم در انتخابات احساس پیروزی دارند و به خود و به دیگران تبریک هم می گویند، فردای روزی که این رژیم ننگ و نکبت برچیده شد، چنانکه در کشورهای دیگری شده است ـ اگرچند بسیاری از ما زنده هم نباشیم، و امر مهم این نیست ! ـ سرشکسته و شرمسار خواهند بود؛ گو اینکه برخی از آنان که خوب می شناسیمشان آن روز هم هنوز با کمال بیشرمی برای خود انواع توجیهات را خواهند تراشید و حتی هزارگونه سابقه ی آزادیخواهی و مبارزه با رژیم امروز را نیز اختراع خواهند کرد!

در یک نگاه سطحی و عامیانه آمارِ داده شده درباره شرکت در انتخابات اخیر نشان شکست اپوزیسیون، شکست شعار تحریم، بیگانگی اپوزیسیون با مردم و بی پروایی ملت به آن است؛ اما در یک تحلیلِ این امر از جوانب گوناگون بسیار چیزهای سودمند دیگر می توان از آن آموخت، که ربطی به آن ادعای کوته بینانه ندارد.

بدیهی است که آن که خواستار بقای این رژیم است، یا امیدی به برچیدن آن ندارد از آن نگاه سطحی برخورد می کند و آن که هم آرمانخواهانه و هم واقع بینانه نظر به پایان نظام دارد می باید به تحلیل دقیق قضیه بپردازد. خاصه اینکه گروه اخیر اکثراً دچار این توهم نبوده اند و نیستند که در یک انتخابات شعار تحریم به نحوی عمل خواهد کرد که رژیم به سرعت متزلزل شود و کار خاتمه یابد.

*

از همان فردای جمعه بیست و نهم اردیبهشت که گفتند رأی ها خوانده شده و از پنجاه و هفت میلیون واجدان شرایط چهل و یک میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده اند، نه فقط علی خامنه ای که تیرش از به نامزدی رساندن رییسی به عنوان لولوی خوفناکی که در صورت کمی شرکت کنندگان می توانست بر سر مردم سوار شود، به هدف خورده بود، به خود و همه تبریک گفت، بلکه در خارج از کشور نیز بار دیگر خیل اصلاح طلبانی که در یک واکنش هماهنگ نسبت به انبوه دعوت های مخالفان رژیم به تحریم پاسخ داده بودند[1](حتی با جمع آوری امضاء از رزمندگان بازنشسته ی نظام)، در احساسی از سرمستی پیروزی دست ها را به هم مالیدند و از نو به صدا درآمدند تا »انتخابات موفقیت آمیز «را، با گوشه ی چشمی به رژیم ـ یا نصایح جدیدی به آن ـ اول به خود و سپس به مردم تبریک بگویند.

از سوی دیگر، خانمی، که به دلیل وبلاگ نویسی می توان گمان کرد که بالنسبه جوان باشد، در یک پیامک از ایران به یکی از دوستان ما نوشت:
«سؤال: وبلاگم متوقف است و خیال ندارم پست جدید بگذارم ولی سؤالی دارم که آنرا (آنهم بطور کلی)، مطرح میکنم:
بنا بر آمار منتشر شده در خود سایتهای دولتی، واجدین شرایط رای دادن، بیش از ۵۶ میلیون ایرانی در داخل کشور بوده اند که از این تعداد حدود ۴۱ میلیون رای داده اند. چنانچه آمار شرکت کنندگان در انتخابات را واقعی هم فرض کنیم و درست بیانگاریم، تعداد ۱۵ میلیون واجد شرایط رای دادن، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ شرکت نکرده اند. این تعداد می تواند برابر با جمعیت یک کشور مستقل باشد. حال سؤالم اینست که سهم انسانی و حقوق اجتماعی و سیاسی این افراد چه می شود و چرا این میزان جمعیت کلان، نادیده گرفته شده و حقوقشان در ابراز نظر و انتخاب، و زندگی بر اساس آنچه بدان اعتقاد و باور دارند، پایمال می گردد؟
«این ۱۵ میلیون جمعیت، چگونه و از چه طریق باید حرف و نظرشان را بیان کنند؟
«به امید روزی که هر انسانی راه زندگی اش پر از زیبایی و شکوفایی باشد، روزی سرشار از برابری، آزادی، آبادی، و رنگ قشنگ شادی.«
البته، اینجا سخن بر سر ارقام نیست. به فرض آن که پانزده میلیون(۳۷٪) نَه، ده میلیون رأی نداده باشند؛ یا بیست میلیون. این عده تنها یک ***اقلیت انتخاباتی*** نیستند که بگوییم باید به مدت چهار سال دولت اکثریت، ۷۳٪ دیگر، را بپذیرند. این گروه که بر طبق آمارهای دیگری، مربوط به انتخابات دوران های گذشته، در حدود بیست در صد ثابت اند، بعلاوه ی گروه دیگری که آنها را خاکستری نامیده اند و در حدود ۲۹ درصد اند، اما رقمی در حال نوسان از هر انتخابات به انتخابات دیگر، با گروه ثابت اول به چهل و یک درصد(۴۱٪) می رسند.

چنان که گفته شد اینها یک ***اقلیت انتخاباتی*** را تشکیل نمی دهند. علاوه بر این چند میلیون پناهنده ی سیاسی ایرانی که بطور روشن سیستم حکومتی این رژیم را رد کرده اند، و مجموع این جمعیت کشور مخالف دولت وقت یا این سیاست و آن سیاست روز نیستند؛ آنها مخالف اصل وو اساس رژیم حاکم اند.
افزون بر این، حتی نگاهی به رفتار، سخنان و ظواهر فوج مردمی که در شهرهای بزرگ در خیابانها در انتظار صندوق رأی صف کشیده اند می تواند نشان دهد که اکثریت بزرگ آنان نیز کسانی نیستند که خواستار رژیم حاکم باشند و از سر ناچاری و برای، به زعم خود، جلوگیری از انتخاب یک آدمکش خطرناک اقدام به شرکت در رأی گیری می کنند. بر طبق گفته های شهود عینی از داخل مرزها آنچه در داخل کشور مردم میان خود و به یکدیگر می گفتند همان بغض معاویه بود، نه حُبّ کسی: دادن رأی به یکی از دو نفر برای جلوگیری از چهره ی ترسناکی که برای تهدیدشان به میان معرکه انداخته بودند!

اینها داده های غیرقابل انکاری هستند و نتیجه ای که از آنها می توان گرفت این است که رژیم حاکم علی رغم میل و خواست عمیق اکثریتی مهم اما ***متفرق و فاقد رهبری و مرکزیت های توانا و مصمم*** توانسته به بقای خود ادامه دهد و در صورت رفع این کمبود در میانن مخالفان آن، که خود نظام نیز با خفقان حاکم آن را بوجود آورده، دوام آن چندان طولانی نخواهد بود.

ما در دنباله ی این نوشته به مسئله ی این کمبود حیاتی که تا کنون در آنچه به تحریم انتخابات اختصاص داده شده در کمتر گفتاری بدان پرداخته اند، باز خواهیم گشت.

چشم انداز تاریخی ـ جغرافیایی: طول عمر دیکتاتوری های توتالیتر در قرن بیستم و قرن بیست و یکم

در حالی که طول عمر دیکتاتوری حزب بلشویک در اتحاد شوروی سابق هفتاد و چهار سال بود طول مدت دیکتاتوری توتالیتر »کاستِ «ملایان در ایران هم اکنون از سی و هفت سال، یعنی از نیمی از عمر رژیم بلشویک تجاوز کرده است. اگر در نظر داشته باشیم که آن دیکتاتوری که در ابتدای برقراری با مقابله ی بخشی از ارتش تزاری که به روس های سفید موسوم شدند روبرو شد، و تنها پس از یک جنگ داخلی سه ساله توانست همه چیز را قفل و بست بزند، اما مقاومت در برابر آن، با قربانیان بیشماری که دربر داشت، هیچگاه قطع نشد، و از یاد نبریم که در نیمه ی نخست قرن بیستم که آغاز آن رژیم بود وسعت امکانات مبادله ی اطلاعات و سرعت سیر خبرها به هیچوجه با امروز قابل قیاس نبود، در می یابیم که رژیم توتالیتر کاست ملایان در ایران به نسبت امکانات دسترسی به اطلاعات و کسب آگاهی درباره ی واقعیت های داخلی و خارجی در این عصر بیش از »حد معقول« دوام آورده است.

توجه به این امر به ما همچنین یادآور می شود که اولاً آن دیکتاتوری که اولین توتالیتاریسم جهان و مخترع این نوع رژیم در تاریخ بشر بود، و به همین جهت همه ی شاهدان، از مخالف و ناظر بیطرف گرفته تا هواداران داخلی و خارجی آن را بکلی غافلگیر کرده بود، افزون بر مقابله ی مسلحانه ی شماری از سران ارتش تزاری، بسیار زود با مقاومت رقیبان سیاسی حزب بلشویک مانند احزاب سوسیالیست دموکرات و اصیل (منشویک ها و سوسیال رووولوسیونرها) و نیز احزاب دموکرات و لیبرال و حتی بخش مهمی از آنارشیست های نیرومند روسیه روبرو شد. باید بر این مقاومت اِعراض و گسست بسیاری از بلشویک های نخستین روس و غیر روس را نیز که از همان زمان، و سپس در دهه های بعد، از این دیکتاتوری و زائده ی بین المللی آن، کمینترن، بریدند و اگر در زندان ها و تبعیدگاه های مخوف شوروی نمردند یا اعدام نشدند در خارج از این کشور سالیان دراز به افشاگری خود علیه آن سیستم و جنایت آن ادامه دادند، افزود.

در شوروی نیز انتخابات اعضای مجلس عالی شوراها (*Soviet suprême*) بر اساس کاندیداهای تعیین شده از طرف حزب واحد حاکم صورت می گرفت، اما در آن عصر فقدان امکانات خبری به اندازه ای بود که مقاومت در برابر تصمیمات رهبری حزب هیچگونه نتیجه ای جز انگشت نماشدن، تعقیب و بازداشت و حتی **مرگ** به دنبال نداشت، و به طریق اولی کوشش در بایکوت انتخابات، که فرهنگ آن هم هنوز در جهان شناخته نشده بود، نمی توانست جز خیال باطلی باشد. با اینهمه در تمام مدت هفتاد و چهار سال حکومت بلامنازع حزب بلشویک هیچ زمان مقاومت درر برابر آن متوقف نشد.

نتیجه ی حاصل از این یادآوری این که اولاً دیکتاتوری ملایان به نسبت امکانات آگاهی رسانی در عصر ما بیش از »حد معقول «دوام یافته؛ اما باید پرسید که »حد معقول «درباره ی این پدیده ها چه معنا می دهد. پایین تر، با استمداد از پارادیگم های نوین علوم، به معنی این مفهوم اشاره ای خواهد شد.

اما همچنین، اینکه درازی عمر اینگونه رژیم ها، هرچند که می دانیم ابد مدت نیستند، امری غیرعادی نیست، و در عین حال، علی رغم تظاهر هرروزه ی سران آنها در تبلیغات اجباری و طبیعی خود به قدرت و اطمینان از آینده، و تراشیدن انواع ضرورت های اجتناب ناپذیر از تاریخی گرفته تا الهی برای نظام هایشان، به هیچ وجه امر مقدر و محتومی نیز نمی باشد.

در چشم انداز علوم طبیعی و انسانی:

نظام های حکومتی تابع اکثر قوانین کلی حاکم بر ***سیستم ها*** (که در ***تئوری عمومی سیستم ها*** بررسی می شوند) نیز هستند.[۳] فیزیک معاصر با ارائه ی پارادیگم نوینی، ما را از وجود پدیده هایی در طبیعت آگاه می کند که نه وقوع آنها را می توان پیش بینی کرد و نه چگونگی و زمان پایان آنها را. این پارادیگم ***خائوس*** یا ***خاویه***[۴] نام دارد و پدیده های مورد بحث تابع قوانین آن هستند. در تئوری ***سیستم های دینامیک*** سیستم هایی وجود دارد که تحول آنها به نوعی *چرخه*، اما چرخه ای بسیار غیرعادی شباهت دارد و آن را «جذب کننده های شگفت» می نامند. یک خصوصیت عمده ی چرخه ی خائوسی این است که در پیدایش آنها نسبت کمی میان علت ها و نتایج آنها می تواند بطور کاملاً غیرعادی افزایش یابد بگونه ای که یک تغییر جزئی در علت ها معلول های غیرقابل پیش بینی به دنبال داشته باشد. و همین ویژگی است که ***حساسیت نسبت به شرایط اولیه*** نامیده می شود.[۴]

در میان نظام های سیاسی رژیم های دیکتاتوری و خاصه نوع توتالیتر آنها، از این جهت که شناخت شرایط پیدایش آنها و بویژه زمان آن بسیار دشوار است، به این چرخه های غیرعادی یا «شگفت» طبیعت شباهت بسیار دارند.

علاوه بر این که وقوع آنها همواره ناظران را غافلگیر و شگفت زده کرده و حتی **کنشگران داخلی آن** ها را نیز دچار ناباوری می سازد، فهم طرز تحول داخلی آنها و پیش بینی چگونگی و لحظه ی پایانشان نیز مانند دریافتن چگونگی پدیداری آنها دشوار است.[۵]

فروپاشی ناگهانی اتحاد شوروی سابق، که هیچکس چگونگی آن و نیز زمان آن را پیش بینی نکرده بود، همانقدر غافلگیرکننده بود که ظهور آن رژیم در تاریخ و شکل عجیب و بیسابقه ی آن همه را دچار شگفتی کرده بود؛ عده ای را مجذوب و عده ای دیگر را حیرت زده و متوحش.

طول عمر رژیم های توتالیتر بسیار متنوع است، و ظاهراً، و در تقریب اول، به ابعاد جغرافیایی و حجم محمل انسانی آنها نیز بستگی دارد. در حالی که رژیم بلشویک بیش از هفتاد سال دوام آورد و چین مائوییست که جمعیت آن از همان ابتدای تأسیس در اکتبر ۱۹۴۷ در مقیاس یک میلیارد بود پس از نزدیک به هفتاد سال هنوز برجاست، رژیم های سرهنگ ***منگیستو*** در حبشه و ***پول پوت*** در کامبوج بسیار زود از میان رفتند. درر عین حال کوبای ***کاسترو***، از جمله شاید به این علت که پایگاه سرزمینی آن یک جزیره است، پس از نزدیک به شصت سال هنوز بر جای خود باقی است.

بخش دوم:
تحریم انتخابات و نتایج گذشته، حال و آینده ی آن

---

[1] البته باید میان اینان با کسی با نجابت و اصالت آقای عبدالعلی بازرگان که در همه ی موضعگیری های خود با صراحت و قاطعیت رژیم ولایت فقیه را رد می کنند و هیچگونه قصد تقرب جویی و نفع طلبی در سخنانشان دیده نمی شود تفاوت گذاشت.

[۲] از دیدگاه معرفت شناختی، اگرچه سیستم های اجتماعی، به علت انسانی بودن آنها، دارای قوانین اختصاصی خود هستند که آنها را از سیستم های طبیعی متمایز و نیز نسبت به آنها به مراتب پیچیده تر می سازد، اما عیناً مانند سیستم های زیست شناختی که علی رغم خصوصیات زیستی از قلمرو قوانین طبیعی بیرون نیستند، اینها نیز در جای خود تابع قوانین عمومی سیستم ها هستند و ویژگی انسانی آنها بر حکومت قوانین طبیعی ***افزوده می شود*** بی آنکه از اعتبار آنها بکاهد؛ از این روست که مجموعه های سازمان یافته ی انسانی را نیز می توان و باید از دیدد ***نظریه ی عمومی سیستم ها*** (*von Bertalanffy*) که نظریه ای کلی است بررسی کرد؛ با این تفاوت عمده که بر خلاف سیستم های فیزیکی، سیستمهای انسانی از گذشته ی خود می آموزند! در فیزیک گروهی از سیستم ها را تعریف می کنند که ***سیستم های دینامیک*** نامیده می شوند و شناخت آنها معمولاً به کمک دستگاهی از معادلات دیفرانسیل صورت می گیرد. منظومه ی شمسی نمونه ای کلاسیک ازز اینگونه سیستم هاست.

۳ این کشف، که درباره ی رفتارِ گونه ی خاصی از «سیستم های دینامیک» سخن می گوید ـ نوعی که خائوس (*chaos*) نامیده می شود ــ پارادیگم جدیدی در فیزیک است، و از کشفیات عمده ی این دانش در قرن بیستم بشمار می رود که بویژه در نیمه ی دوم این قرن انکشاف یافته است. این نظریه نگاه ما درباره ی پدیده های ***طبیعی*** را، که در نظریه ی موسوم به دترمینیسم لاپلاسی (*déterminisme laplacien*)، یعنی فیزیک کلاسیک، بسیا ساده گرا بود، از اساس تغییر می دهد. دراین نوع دترمینیسم جدید که کمتر پدیده ای خارج از قلمرو آن رخ می دهد، قدرت پیش بینی علمی، جز در موارد نادر، بسیار کاهش می یابد.
واژه ی خائوس در اصل یونانی است و، در حالی که نیاکان ما این واژه ی یونانی را به شکل اصلی، و البته به معنی کهن آن، پذیرفته بودند و گاه نیز در برابر آن از واژه ی خاویه(لغتنامه ی دهخدا) استفاده کرده اند، در مقاله های فارسی مربوط به فیزیک معاصر این مفهوم(که چون بسیاری از مباحث دیگر همین رشته به فارسی بسیار نارسا و غلط توضیح داده شده)، به خطا، به واژه ی «آشوب» ترجمه شده، و چنین ترجمه ای گویای معنای درست مفهوم نیست، زیرا «آشوب»مترادف بی نظمی کامل است، حال آنکه خائوس معمولاً دارای نوعی نظم دترمینیستی است که از معادلات دقیقی پیروی می کند؛ تنها رفتار آن معادلات و روش حل آنهاست که با معادلات کلاسیک و طرز حل آنها متفاوت است و به جواب های متفاوت می انجامد. علت این امر این است که حل کامل معادلات فیزیک یک سیستم معمولاً محتاج شناخت وضع اولیه ی آن سیستم (در لحظه ی صفر) است و در مورد سیستم های خائوسی معادلات به کمترین تغییر در وضع اولیه ی سیستم بسیار حساس اند. اولین سیستم فیزیکی که وجود این رفتار در مورد آنها ثابت شد(***هانری پونکاره***) سیستم های نجومی بود که از سه جسم (یا بیشتر) تشکیل شده باشند؛ مثلاً مانند سیستم مرکب از خورشید، زمین و ماه: تأثیر قوه ی جاذبه ی سه جسم در آن واحد بر یکدیگر مانع از حل کلاسیک دقیق معادلات دینامیک و پیش بینی آینده ی دراز مدت این سیستم می شود.

۴
attracteur ; strange attractor . *étrange*ـ

۵ «چرخه «هایی که در تئوری خائوس «کشنده های شگفت «یا «جذب کننده های شگفت «نامیده شده اند به گرداب هایی می مانند که وقتی سیستمی به آنها داخل شد نمی توان زمان خروج از آن را، که معمولاً بی نهایت نیست، برایش پیش بینی کرد. در یک تشبیه و تقریب زمخت، رفتار رژیم های دموکراسی کلاسیک به چرخه های ساده شباهت دارد که سیر تحولات ادواری آنها تقریباً قابل پیش بینی است؛ اما رژیم های دیکتاتوری کلاسیک که بصورت ناگهانی و پیش بینی نشده پدیدار می شوند ــ و بیشتر از آنها رژیمهای توتالیتر به «چرخه «هایی متفاوت (و به عبارت درست تر گرداب هایی) که ***جذب کننده های شگفت*** نامیده می شوند بسیار شبیه ترند. در علوم زیستی یکی از مثال های خوبی که برای اعتبار این قوانین آورده می شود طرز کار قلب است که انطباق آن با قوانین خائوس در کتاب های مربوط به این نظریه توضیح داده شده (نک. در زیر: جیمز گلیک). در علوم انسانی نیز چرخه های اقتصادی، که از این دیدگاه، البته بصورت کیفی، بررسی شده اند، نمونه ی خوبی برای مشاهده ی کار قوانین خائوس در روابط اجتماعی انسان ها هستند. ***داوید روئل***، یکی از دو مبتکر مفهوم «جذب کننده ها»، نوسانات برخی از چرخه های اقتصادی را با احتیاط بسیار با نوسانگرهای فیزیک مقایسه کرده است. پیداست که چنین مقایسه ای در تاریخ و علوم سیاسی باز هم از احتیاط دورتر می شود؛ به همین دلیل ما در مورد نظام های سیاسی به چنین مقایسه ای تنها در مورد زمان آغاز یک پروسه ی خائوسی اکتفا کردیم. وقتی سیستمی، مثلاً یک جامعه ی ملی، وارد یکی از این چرخه های اخیر ـ جذب کننده های شگفت ـ شد، مانند موجودی که به گردابی افتاده باشد، پیش بینی درست و دقیق زمان خروج از آن برای ناظران و کنشگران داخل آن بسیار دشوار می گردد. به علت پیچیدگی شدید این تئوری از لحاظ شکل ریاضی آن توضیح صوری دقیق در نوشته ی حاضر ممکن نیست و در تشریح غیرفنی آن تنها می توان از تشبیهات غیر دقیق مانند آنچه در بالا آمد کمک گرفت.
برای همه ی این نمونه ها نک. داوید روئل، *تصادف و خائوس*، بویژه فصول ۱۰، ۱۳ و ۱۴؛
David Ruelle, *Hasard et chaos*, - Edition Odile Jacob, Paris, 1991.
ـ برای قرائتی غیرتخصصی تر باید کتاب بسیار موفق جیمز گلِیک را توصیه کرد:
James Gleik, *Chaos: Making a New - Science*, Viking Penguin (ISBN 0670811785); revised edition 2008 (ISBN 0143113453).
و در ترجمه ی فرانسه:
James Gleik , *La Théorie du Chaos*, ـ Paris, Flammarion, coll. « Champs », 1988 (réimpr. 1999), 432 p. Édition corrigée, 2008 (ISBN 978-20812-1804-8).
و در ترجمه ی آلمانی
James Gleik,*Chaos: die Ordnung* ــ *des Universums*. Droemer Knaur 1988, ISBN 3-426-04078-6.
ـ همچنین نک. علی شاکری زند، *بختیار، بازرگان و روحانیت، بخش دوم، نگاه دوم مهندس بازرگان به روحانیت*' ب ـ مشروعیت دولت ها، یادداشت شماره ی ۹.
+17

کارخراب کن ها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی

میثم بهروش - بی بی سی

کارشکنی و به عبارت دقیق تر "کارخراب کنی" یا "بازی کارخراب کن ها" (The spoiler game) یکی از پدیده های جاری و مباحث مطرح در روابط بین الملل است که دست کم در فضای سیاسی و دانشگاهی ایران چندان مورد توجه قرار نگرفته است. در حوزه سیاست خارجی به طور خاص، کارخراب کنی اصولا به تلاش هایی اطلاق می شود که از سوی بازیگران رقیب در یك مجموعه یا اتحاد سیاسی و با نیت جلوگیری از موفقیت یك سیاست معین در نیل به اهدافش صورت می گیرد، سیاستی که معمولا مقبول و مورد توافق اکثریت است اما منافع کارخراب کن ها را به تصور خودشان به خطر می اندازد.

چنان که می توان تا حدی پیش بینی کرد، این پدیده عمدتا در مورد تلاش های دیپلماتیك برای دستیابی به صلح، انجام مذاکرات برای حل بحران و فرآیندهای مشابه رخ می دهد به نحوی که محاسبات هر دو طرف تعامل یا یکی از طرفین را تغییر داده و در نهایت باعث عدم پیشرفت یا شکست دیپلماسی می گردد. کارخراب کنی از آن جهت پدیده ای پیچیده و فوق معمول است که بازیگر کارخراب کن با وجود رابطه نزدیکش با سیاستگذار اصلی نمی تواند از مجاری عادی و هنجاری بر سیاست موردنظر تاثیر گذاشته و بدین ترتیب منافع شخصی یا گروهی خویش را، اعم از مشروع یا غیرمشروع، تامین کند. از این منظر، می توان گفت که کارخراب کنی پدیده ایست که بنا به ماهیت معمولا بدون هماهنگی و به شکلی غافلگیرکننده اتفاق می افتد و بدین ترتیب بازیگر هدف را در مقابل کار انجام شده قرار می دهد.

<img src="//us-ads.openx.net/w/1.0/ai?auid=538490955&cs=87bb179044&cb=84457866" border="0" alt="">

یکی از تحولات مهم تاریخ معاصر ایران که برخی از پژوهشگران از آن به منزله نمونه آشکار کارخراب کنی یاد می کنند تسخیر سفارت آمریکا در تهران و گروگان گرفتن پنجاه و دو دیپلمات آمریکایی از سوی دانشجویان پیرو خط امام در آبان ۱۳۵۸ (نوامبر ۱۹۷۹) است که تلاش های دولت بازرگان برای عادی سازی روابط حکومت نوپای ایران با ایالات متحده را با شکست مواجه ساخت و در نهایت به استعفای کل کابینه او و فروپاشی دولت موقت منجر شد. نمونه جدیدتر اما نه چندان روشن کارخراب کنی، مداخله نظامی تمام عیار عربستان در یمن در اوایل سال ۲۰۱۵ و با هدف جانبی ایجاد اخلال در مذاکرات هسته ای میان ایران و قدرت های جهانی، از جمله آمریکا به رهبری اوباما، بود که حاکمان سعودی به خاطر نزدیك شدنش به ایران دل خوشی از آن نداشتند.

در ادامه با تمرکز بر سیاست خارجی دولت روحانی و رقابت میان جناح های رقیب در داخل ایران خواهیم کوشید موارد بیشتری از پدیده کارخراب کنی در حوزه سیاست خارجی را برشمرده و پیامدهای سیاسی آن را تبیین کنیم.

کارخراب کنی افراطیون در سیاست خارجی

در سوم ژانویه ۲۰۰۲، یعنی صرفا چند ماه پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و همزمان با همکاری ها و مذاکرات دولت خاتمی با بوش برای تثبیت اوضاع سیاسی و امنیتی افغانستان پس از سقوط طالبان، اسرائیل یك کشتی تجاری حامل ۵۰ تن تسلیحات را به نام "کارین-ای" (Karine-A) در دریای سرخ متوقف کرد. بعدها گزارش شد که تسلیحات مذکور در جزیره کیش ایران بارگیری شده و قرار بود با هدایت حزب الله لبنان به رزمندگان فلسطینی مخالف اسرائیل در آبهای اطراف غزه تحویل گردد. در حالی که برخی از تحلیلگران کل جریان "کارین-اِی" را به تلاش های دولت وقت اسرائیل به رهبری آریل شارون برای تقویت مواضع ضدایرانی نومحافظه کاران در آمریکا نسبت می دهند، برخی دیگر از جمله علی انصاری، استاد ایران شناسی در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند، آن را اقدامی از سوی نیروهای افراطی در ایران مانند شماری از فرماندهان بلندپایه سپاه پاسداران برای اخلال در مذاکرات ژنو میان ایران و آمریکا و به طور کلی بهبود روابط دو طرف می دانند. جالب آنکه کمتر از یك ماه بعد، در ۲۹ ژانویه، جورج بوش طی سخنرانی سالانه اش ایران را به همراه عراق و کره شمالی "محور شرارت" نامید.

به نظر می رسد با به نتیجه رسیدن مذاکرات هسته ای و حصول برجام در جولای ۲۰۱۵ - که بزرگترین دستاورد سیاست خارجی تعامل محور و اعتدال گرای روحانی به شمار می رود - اقداماتی از این دست از سوی گروه های افراطی در ایران افزایش یافته است، مبادا زمام امور از دست نیروهای غالب در حاکمیت خارج شده و در نهایت به تغییر هویت یا "سیرت" جمهوری اسلامی بیانجامد، هویتی که به تحقیق بیشتر تامین کننده منافع شخصی و گروهی اقلیت غیرمنتخب در کشور طی چند دهه گذشته بوده است.
آزمایش موشکی سپاه با پیام "اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود" به زبان عبری و در بحبوحه اجرایی شدن برجام در اوایل سال ۲۰۱۶ یکی از نمونه های بارز کار خراب کنی برای کند کردن چرخ سیاست خارجی دولت بود تا حدی که اعتراض شخص حسن روحانی را نیز طی مناظرات انتخاباتی امسال بر انگیخت. سخنان جنجال برانگیز محمدرضا نقدی، فرمانده سابق بسیج، را که "کدام سرمایه دار غربی عاقلی حاضر است در جایی که هر لحظه ممکن است تحریم ها برگردد سرمایه گذاری کند" نیز می توان تا حدی در این چارچوب تفسیر کرد.
اکنون با پیروزی مجدد اعتدالیون در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶ و با توجه به وعده های حسن روحانی مبنی بر جلب سرمایه گذاری کلان خارجی و تلاش برای رفع "تحریم های غیرهسته ای" علیه تهران - که نوید گشایش بیشتر در روابط ایران با جهان خارج و به ویژه غرب را می دهد - شاهد تشدید بازی کارخراب کن ها در حوزه سیاست خارجی هستیم.
صرفا چند روز پس از پیروزی انتخاباتی روحانی در ۲۹ اردیبهشت، قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس طی پیامی علنی به اسماعیل هنیه انتخاب او را به سمت رهبر سیاسی جدید حماس تبریك گفته و بر "ادامه خط جهادی تا آزادی مسجد الاقصی و کل فلسطین" تاکید کرد، در حالیکه از یك سو وی می توانست پیام مذکور را پیش از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران ارسال کند و از سوی دیگر دولت روحانی برخلاف دولت محمود احمدی نژاد تلاش کرده است در حد امکان از تقابل جویی با اسرائیل و هیاهو درباره "نابودی رژیم صهیونیستی" پرهیز کند. در همین راستا و با فاصله ای بسیار اندك، علی حاجی زاده، فرمانده هوافضای سپاه، نیز طی یك سخنرانی در دزفول خبر از تاسیس سومین کارخانه موشکی زیرزمینی در ایران داد و تصریح کرد که "ترس تجار آمریکایی برای ما هیچ ارزشی ندارد".
به نظر می رسد چنین اقداماتی همچنین حامل این پیام به مخاطبان خارجی ست که دست کم وقتی پای روابط خارجی به میان می آید چه گروه یا جناحی در کشور قدرت بیشتری در دست دارد و در نهایت حرف چه کسی به کرسی خواهد نشست.
در هر حال، نمی توان انکار کرد که بازی کارخراب کن ها - به ویژه وقتی از سوی بازیگران داخلی در درون یك حاکمیت مستقل صورت می گیرد - علاوه بر ارسال پیام های متناقض و مخدوش ساختن اعتبار تصمیم گیران و سیاستگذاران رسمی، قابلیت ایجاد هم افزایی در سیاست خارجی را به شدت تحت الشعاع قرار داده و می تواند به اتلاف کلان فرصت ها و سرمایه های ملی منجر گردد.

واپسین سخنان و دفاع دکتر مصدق در دادگاه فرمایشی، ۲۸ آذر ۱۳۳۲

آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراتورهای جهان را از این مملکت برچیده ام و پنجه در پنجه ی مخوف ترین سازمان های استعماری و جاسوسی بین المللی در افکنده ام و به قیمت از بین رفتن خودم و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مالم! خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده ی مردم آزاده ی این مملکت بساط این دستگاه وحشت انگیز را در نوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاریی خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سرنوشت من باید مایه ی عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه درصدد گسستن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند...
حیات و عرض و مال و موجودی من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته است به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر و یا زود به پایان می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است...چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در کار خیر بکار برده ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم، از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می‌کنم و تاکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آن‌ها خواهد بود.«

محمد مصدق در محکمه نظامی -جلیل بزرگمهر- جلد دوم- ص ۷۷۸-

هفت صد سال قدمت این بیت

مرا باشد از درد طفلان خبر
که در خردی از سر برفتم پدر